

مِنْ آيَاتِ الْأَخْلَاقِ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ﴾ الحجرات: ۱۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ﴾
اسم تفضیل

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید مردمانی مردمان دیگر را ریشخند کند، شاید آنها (منظور مسخره شدگان) از خودشان (منظور مسخره کنندگان) بهتر باشند.

و لَا نِسَاءً مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُمْ
اسم تفضیل

و نباید زنانی زنان [دیگر] را [ریشخند کنند]، شاید آنها از خودشان بهتر باشند.

و لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ^۲

و از یکدیگر عیبجویی نکنید، و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید؛ چه بد است نامیدن [افراد] به گناه پس از ایمان آوردنشان.

وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و کسانی که توبه نکنند، در این صورت آنان ستمگرند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها دوری کنید، که برخی گمان‌ها گناه است،

و لَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَّ بَعْضُكُم بَعْضًا^۴ و جاسوسی و بدگویی یکدیگر را نکنید.

أَيُّجِبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا^۵ فَكَرِهْتُمُوهُ

آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ این کار را ناپسند می‌دارید.

اسم مبالغه

و اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ^۶ الحجرات: ۱۲ و ۱۱ از خدا پروا کنید، که خدا توبه‌پذیر و مهربان است.

ترجمه مؤلف کتاب درسی

^۲ آمَنُوا: معنای ایمان آوردند، لا یَغْتَبَّ: نباید غیبت کند هر دو فعل، غایب هستند ولی با توجه به منادا و ضمیر «کُم» به شکل مخاطب ترجمه می‌شوند؛ یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا: ای کسانی که ایمان آورده‌اید - لَا يَغْتَبَّ بَعْضُكُم بَعْضًا: نباید بدگویی یکدیگر را کنید.

^۳ بد است عنوان فسق پس از ایمان آوردن. (آیتی) / چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. (فولادوند) "چه بد نامی است این نافرمانی پس از ایمان!" بیانگر این است که پس از آنکه کسی ایمان آورده، زشت و ناپسند است که به کارهای ناشایست و فسق و گناه روی آورد و در این زمینه نامدار بشود.

^۴ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ: ترجمه «إِنَّ»: (۱) به معنای «بی‌گمان، قطعاً، به راستی، همانا» (۲) بعد از فعل امر و نهی و شبه امر (علیک: باید) به معنای «که، زیرا» (۳) در غیر حدیث و آیه می‌توان ترجمه نکرد.

اصطلاح «بعض ... بعض» معادل «یکدیگر» در فارسی است؛ مثال: دَفَعَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لِّشِدَّةِ الزُّحَامِ. به خاطر شلوغی یکدیگر را هل دادند.

همچنین امروزه در کشورهای مانند عربستان سعودی اصطلاح «مَعَ بَعْضٍ» به معنای «با یکدیگر» بسیار کاربرد دارد؛ مثال: زُحْنَا مَعَ بَعْضٍ.

^۵ مَيْتًا: در نقش حال که به شکل قید حالت یا مانند روال گذشته به شکل صفت ترجمه می‌شود: لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا: گوشت برادرش را که مرده یا گوشت برادر مرده‌اش

ترجمه پیشنهادی خودم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از ایشان بهتر باشند و همینطور زنانی زنان دیگر را [نباید] ریشخند کنند، شاید آنها از خودشان بهتر باشند. و بر خودتان عیب نگذارید، و به همدیگر لقب‌های زشت ندهید؛ چه بد نامی است آلوده شدن به گناه و نافرمانی پس از ایمان؛ و هر کس توبه نکند پس [بداند] آنان خودشان ستمکارند.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است، و جاسوسی و بدگویی یکدیگر را نکنید، (نباید بدگویی یکدیگر را کنید). آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادرش را در حالی که مرده بخورد؟! پس از آن کراهت دارید پس از خدا پروا کنید (بترسید)، که خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.»

قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا، شَآئِدَ مِیَانِ مَرْدَمِ كَسِیْ كِه اَز ما بَهْتَر است، باشد. ^{اسم تفضیل}
 فَعَلَيْنَا أَنْ نَبْتَغِدَ عَنِ الْعُجْبِ وَأَنْ لَا نَذْكُرَ عُيُوبَ الْآخَرِينَ بِكَلَامٍ خَفِيٍّ أَوْ بِإِشَارَةٍ. ^{اسم تفضیل}
 پس باید از خودپسندی دوری کنیم و عیب‌های دیگران را با سخنی پوشیده یا با اشاره ذکر نکنیم.^۷

فَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ ^{اسم تفضیل} عليه السلام: «أَكْبَرُ الْعُيُوبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلُهُ»^۸
 امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: «بزرگ‌ترین عیب آن است که عیبجویی کنی (عیب‌گیری) از آنچه مانند آن در خودت است.»^۹

تَنْصَحُنَا الْآيَةُ الْأُولَى وَ تَقُولُ: لَا تَعْيُوبُوا الْآخَرِينَ. وَلَا تُلَقِّبُوهُمْ بِالْقَابِ يَكْرَهُوْنَهَا. ^{اسم تفضیل} ^{اسم تفضیل}
 آیه نخست ما را اندرز می‌دهد و می‌گوید: از دیگران عیبجویی نکنید. و به آنان لقب‌هایی که ناپسند می‌دارند ندهید.

بِئْسَ الْعَمَلُ الْمُسَوِّقُ! وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ وَلَمْ يَتُبْ^{۱۰} فَهُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ.
 چه بد کاری است آلوده شدن به گناه و هر کس آن را انجام دهد (چنین کند) و توبه نکند در این صورت او از ستمگران است.

❁ الْمَعْجَم ❁

عُجْبٌ : خودپسندی عَسَى : شاید = رُبَّمَا فُسُوقٌ : آلوده شدن به گناه قَدْ : گاهی، شاید (بر سر مضارع) قَدْ يَكُونُ : گاهی می‌باشد / بر سر فعل ماضی برای نزدیک شدن به زمان فعل به حال و معادل ماضی نقلی است. گَرِهٌ : ناپسند داشت (مضارع: يَكْرَهُ) لَحْمٌ : گوشت «جمع: لُحُوم» لَقَبٌ : لقب داد (مضارع: يُلَقِّبُ) لَمَزٌ : عیب گرفت (مضارع: يَلْمِزُ) مَيِّتٌ : مُرده «جمع: أَمْوات، مَوْتَى» حَيٌّ ≠	تَجَسَّسٌ : جاسوسی کرد (مضارع: يَتَجَسَّسُ) تَنَابَزٌ بِالْأَلْقَابِ : به یکدیگر لقب‌های زشت دادن (تَنَابَزَ، يَتَنَابَزُ) تَوَّابٌ : بسیار توبه‌پذیر، بسیار توبه‌کننده خَفِيٌّ : پنهان ≠ ظاهر سَخِرَ مِنْ : مسخره کرد (مضارع: يَسْخَرُ، مصدر: سُخْرِيَّةً) لا يَسْخَرُ : نباید مسخره کند عَابٌ : عیبجویی کرد، عیب‌دار کرد (مضارع: يَعِيبُ)	إِتَّقَى : پروا کرد (مضارع: يَتَّقِي) إِتَّقُوا اللَّهَ : از خدا پروا کنید إِثْمٌ : گناه = ذَنْبٌ إِغْتَابٌ : غیبت کرد (مضارع: يَغْتَابُ) لا يَغْتَابُ : نباید غیبت کند أَنْ يَكُنَّ : که باشند (كَانَ، يَكُونُ) أَنْ يَكُونُوا : که باشند (كَانَ، يَكُونُ) بَعْضٌ ... بَعْضٌ : یکدیگر بِئْسَ : بد است، ^{چه بد است} تَابٌ : توبه کرد (مضارع: يَتُوبُ) لَمْ يَتُبْ : توبه نکرد
---	--	--

اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ

❖ اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن «أَفْعَل» است.

اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «برترین» در زبان فارسی است؛ مثال:

گَیَر: بزرگ أَكْبَر: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حَسَن: خوب أَحْسَن: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا أَكْبَرُ منْ أوروبَّا.

آسیا أَكْبَرُ قَارَاتِ الْعَالَمِ.

آسیا أَكْبَرُ قَارَةً فِي الْعَالَمِ.

آسیا بزرگ‌تر از اروپا است.

آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است.

آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است.

جَبَلٌ دَمَاوَنْدٌ أَعْلَى مِنْ جَبَلِ دِنَا.

جَبَلٌ دَمَاوَنْدٌ أَعْلَى جِبَالِ إِيْرَانِ.

جَبَلٌ دَمَاوَنْدٌ أَعْلَى جَبَلٍ فِي إِيْرَانِ.

کوه دماوند بلندتر از کوه دناست.

کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است.

کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است.

هرگاه اسم تفضیل

همراه «من» باشد

یا

خالی از «ال» باشد

و مضاف به نکره

باید به صورت «مفرد مذکر»

یعنی بر وزن «أَفْعَل» بیاید.

أَكْبَرُ الْعَيْبِ، أَنْ تَعْيِبَ مَا فِيكَ مِثْلُهُ. أَلِإِمَامُ عَلِيٌّ

بزرگ‌ترین عیب آن است که [از کسی] عیبی بگیری که مانند آن در خودت هست.

❖ گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أَعْلَى: بلندتر، بلندترین أَغْلَى: گران‌تر، گران‌ترین بر وزن أَفْعَى

أَقَلَّ: کمتر، کمترین بر وزن أَقَلَّ

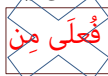
أَحَبَّ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین

❖ مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فُعْلَى» می‌آید؛ مثال:

زَيْنَبُ الصُّغْرَى: زینب کوچک‌تر

فَاطِمَةُ الْكُبْرَى: فاطمه بزرگ‌تر

«اسم تفضیل» در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أَفْعَل» می‌آید؛ مثال:



فَاطِمَةُ أَكْبَرُ مِنْ زَيْنَبِ.

❖ غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أَفَاعِل» است؛ مثال:

إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلَكَ الْأَفَاضِلُ. (الْأَرَادِلُ، جمع أَرْدَل و الْأَفَاضِلُ، جمع أَفْضَل است.)

❖ هرگاه بعد از اسم تفضیل، حرف جرّ «مِنْ» بیاید، (أَفْعَلُ مِنْ ...) معنای «برتر» دارد؛ مثال:

این از آن بزرگ‌تر است.

هَذَا أَكْبَرُ مِنْ ذَاكَ.

❖ و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای «برترین» دارد؛ مثال:

سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است.

سُورَةُ الْبَقَرَةِ أَكْبَرُ سُورَةٍ فِي الْقُرْآنِ.

که اختیر نفسک (۱): تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ الثَّالِيَةَ، ثُمَّ ضَعْ خَطًّا تَحْتَ أَسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱- سئل رسول الله ﷺ: مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: **أَنْفَعُ النَّاسِ** ^۳ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ پرسیده شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترین مردم به مردم است. **أَحَبُّ، أَنْفَعُ**

۲- **أَحْسَنُ زِينَةِ الرَّجُلِ السَّكِينَةُ** ^۴ مَعَ إِيْمَانٍ. رسول الله ﷺ
نیکوترین زیور انسان، آرامش همراه ایمان است. **أَحْسَنُ**

۳- **أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ**. رسول الله ﷺ
برترین کارها، کسب حلال (روزی حلال) است. **أَفْضَلُ**

اسم التفضيل ۲

دو کلمه «خیر و شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیایند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «**مِنْ**» است، یا به صورت «**مُضَاف**» می‌آید؛ مثال:

۱ **خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ**، وَ **أَجْمَلُ مِنَ الْجَمِيلِ قَائِلُهُ**. الْإِمَامُ الْهَادِي عليه السلام

بهتر از خوبی، انجام دهنده‌اش است و زیباتر از زیبا گوینده‌اش است.

۲ **شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَلَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ**. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه السلام

بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

۳ **خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا**. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ عليه السلام

بهترین کارها میانه‌ترین آنهاست.

۴ **حَقٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ**.

به سوی بهترین کار بشتاب.

۱- حَقٌّ: بشتاب ۲- سئل: از... پرسیده شد

۳- هرگاه بعد از وزن «أفعل» اسم مجرور بیاید؛ آن کلمه، اسم تفضیل است. مانند: أنفع النَّاسِ: أنفع (اسم تفضیل) النَّاسِ (مُضَاف إِلَيْهِ)

هرگاه بعد از وزن «أفعل» اسم منصوب یا مرفوع بیاید؛ آن کلمه فعل است. مانند: أنفع النَّاسِ: أنفع (فعل) النَّاسِ (مفعول)

۴- الرَّجُلُ: انسان، مرد ۵- السَّكِينَةُ: آرامش

که اختیر نفسک (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ الثَّالِيَةَ.

۱- ﴿... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ ^{۱۰۹} الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹

پروردگارا ایمان آوردیم پس بر ما ببخشای و به ما رحم کن که تو بهترین بخشاینده‌گان هستی.

۲- **خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى** ^{۱۲} إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رسول الله ﷺ

بهترین دوستانتان (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.

^{۱۲} أَهْدَى: هدیه کرد، در عبارت داده شده چون بعد از موصول «من» به کار رفته است به شکل مضارع التزامی معنا شده است.

۳- شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ^{۱۳}.

بدترین مردم، انسان دورو است.

۴- لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿ الْقَدْر: ۳

شب قدر از هزار ماه بهتر است.

بیشتر بدانیم:

انواع مَنْ :

۱- مَنْ موصول : به معنای «کسی که» که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.

﴿ خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

۲- مَنْ استفهام : به معنای «چه کسی» برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید. ﴿ مَنْ هُوَ؟

۳- مَنْ شرطیه : که در درس بعد می‌خوانیم به معنای «هرکس» در جملات شرطیه استفاده می‌شود؛ اول جمله، بر سر فعل واقع می‌شود و نیاز به جواب شرط دارد. ﴿ مَنْ زَرَعَ الْعُدْوَانَ حَصَدَ الْخُسْرَانَ. (عربی پایه هفتم و دهم) هرکس دشمنی بکارد زیان درو می‌کند.

مَنْ - مِنْ

مِنْ: حرف جرّ، به معنای ((از)) را که بر سر اسم مجرور می‌آید، با «مَنْ» موصول اشتباه نگیرید.

﴿ قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنَّْا. ﴾ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. موصول

قرابت معنایی:

- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. امیر المؤمنین

اگر دانا بُود خصم تو، بهتر/ که با نادان شوی یار و برادر

- شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند/ چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

- خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَىٰ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

آن که عیب تو گفت، یار تو اوست/ و آن که پوشیده داشت، مار تو اوست

اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ مثال :

مَلْعَب: ورزشگاه مَطْعَم: رستوران مَصْنَع: کارخانه مَطْبَخ: آشپزخانه

مَوْقِف: جایگاه مَنْزِل: خانه مَكْتَبَة: کتابخانه مَطْبَعَة: چاپخانه

جمع اسم مکان بر وزن « مَفَاعِل » است؛ مانند مدارس، مَلَاعِب، مَطَاعِم و مَنَازِل.

نکته:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة) اسم مکان نیست.

مَشَاهِد (مَشْهَد)؛ مَحَاضِر (مَحَضَر)؛ مَحَافِل (مَحْفِل) اسم مکان هستند.

^{۱۳} پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: می‌خواهید بدانید در روز قیامت، یکی از بدترین مردم نزد پروردگار عالم چه کسی است؟ آن کسی که دورو است، «مِنْ شَرِّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ» و خود این دلالت بر این است: کسی که شرّ وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

که اِخْتَبَر نَفْسَكَ (۳): تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿وَ جَادِلْ^{۱۴} هُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ^{۱۵} عَنْ سَبِيلِهِ...﴾ النحل: ۱۲۵

و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای (ستیزه کن). در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است.

أَحْسَنُ : اسم تفضیل / أَعْلَمُ : اسم تفضیل

۲- ﴿وَ الْآخِرَةُ^{۱۶} خَيْرٌ وَ أَبْقَى^{۱۷}﴾ الأعلی: ۱۷

با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (فولادوند)

خَيْرٌ : اسم تفضیل / أَبْقَى : اسم تفضیل

۳- كَانَتْ مَكْتَبَةً «جندی سابور»^{۱۸} في خوزستان أَكْبَرَ مَكْتَبَةٍ فِي الْعَالَمِ الْقَدِيمِ.

کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود.

مَكْتَبَةٍ، مَكْتَبَةٍ: اسم مکان / أَكْبَرُ: اسم تفضیل

جمع‌بندی و نکات قاعده:

هر کلمه‌ای که بر وزن أَفْعَل بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:

▪ صفت مشبّهة به معنی:

رنگ: أَرْزَقَ، زَرَقَ: آبی - أَحْمَرَ، حَمَرَاءَ: سرخ - أَبْيَضَ، بَيْضَاءَ: سفید - أَسْوَدَ، سَوْدَاءَ: سیاه - أَصْفَرَ، صَفَرَاءَ: زرد، ...

عیب: أَحْمَقَ، حَمَقَاءَ: ابله و نادان - أَصَمَّ، صَمَاءَ: کر - أَعْمَى، عَمْيَاءَ: کور - أَبْکَمَ، بَکْمَاءَ: لال، أَعْوَجَ، عَوَجَاءَ: کج، أَخْرَسَ، خَرَسَاءَ: گنگ ...
حُسْنُ: أَزْهَرَ، زَهْرَاءَ: درخشان - أَحْوَرُ، حَوْرَاءَ: سفیدی چشم و سیاهی‌اش پر رنگ باشد. آهو چشم

▪ فعل ماضی باب افعال: أَحَبَّ: دوست داشت،

▪ متکلم وحده فعل مضارع: أَفْعَلُ: انجام می‌دهم

▪ اسم: أَرْزَبَ (خرگوش)، أَرْبَعَ، أَحْمَدَ، أَمَرَدُ (نوجوان بی ریش)

▪ فعل تعجب (ما + أَفْعَل + مفعول): مَا أَجْمَلَ مَارْزَدَرَانَ وَ طَبِيعَتَهَا! چه زیباست مازندران و طبیعتش!

اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند. یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می‌رود.

فُعْلَى مِنْ نَدَارِيمِ

خیر من، الفُعْلَى ۱۰۰٪ اسم تفضیل هستند.

«يَدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ يَدِ السُّفْلَى»

وزن «أَفْعَل» هرگاه مضاف شود، بدون ال و بدون تنوین می‌آید و به شکل صفت عالی (ترین) ترجمه می‌شود:

عَلِيٌّ أَفْضَلُ التَّلَامِيذِ. (علی برترین دانش آموزان است.) // عَلِيٌّ أَفْضَلُ تَلْمِيذٍ. (علی برترین دانش آموز است.)

فاطمة أَفْضَلُ التَّلْمِيذَاتِ یا فاطمة فَضْلَى التَّلْمِيذَاتِ. (فاطمه برترین دانش آموزان است.)

فاطمة أَفْضَلُ تَلْمِيذَةٍ. (فاطمه برترین دانش آموز است.)

وزن «فُعْلَى» عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مونث مطابقت دارد. جَاءَتْ زَيْنَبُ الْكُبْرَى.

برای برتری دادن، عموماً از وزن «أَفْعَل» برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

^{۱۴} جادل: ستیز کن، بحث کن

^{۱۵} ضَلَّ: گمراه شد

^{۱۶} آخر (وزن أفعل = اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، آخری می‌شود.

آخر (وزن فاعل = اسم فاعل): انتها و مؤنثش آخره می‌شود.

^{۱۷} در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

شکل های دیگر وزن أَفْعَل:

أَوَّلُ/أَقَلُّ، أَشَدُّ، أَحَلُّ، أَهَمُّ، أَصَحُّ، أَذَقُّ، أَحَبُّ، أَحْصَ، أَعَزُّ، أَجَلُّ، أَعَمُّ / أَوَّلَى، أَعْلَى، أَتَقَى، أَبْقَى، أَفْوَى، أَدْنَى أَغْنَى، أَزْكَى، أَفْصَى، أَخْفَى/ آخر (أَخْرَ بر وزن أَفْعَل).

شکل های دیگر وزن فُعْلَى: أَوَّلَى، أُخْرَى، عُظْمَى، دُنْيَا، عَلِيَا

نکته: اسم تفضیل بر وزن «أَفْعَى»، هرگاه به ضمیر مضاف شود، به شکل الف کشیده نوشته می شود. مثال: أَتَقَى+كُم أَتَقَاكُم

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ. گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

جمع

جمع سالم أَفْعَل، بر وزن «أَفْعَلُونَ، أَفْعَلِينَ» می آید؛ مانند أَقْدَمُونَ، أَجَوْدِينَ، أَعْلُونَ

جمع سالم فُعْلَى، بر وزن «فُعْلَيَات» می آید؛ مانند فُضْلَيَات، أُخْرَيَات، كُتْرَيَات

جمع مکسر، غالباً بر وزن أَفَاعِل می آید؛ مانند:

أَزْدَلُّ:أَرَادِل- أَفْضَل:أَفَاضِل- أَكْثَر:أكابر - أَعْظَم:أعَاطِم - أَصْغَر:أصَاغِر

نکته: هر کلمه ای که بر وزن أَفَاعِل است، اسم تفضیل نیست؛ مانند: أَصَابِع: مفرده إصْبَع (انگشت) اسم تفضیل نیست.

اسم های جمع مکسر را باید به شکل مفردش نگاه کرد، بعد نوع اسم آن را تشخیص داد.

انواع خیر و شر (جمعشان، اختیار، خیار - أشرار):

۱) اسم (صفت مشبیه)؛ به معنای خوب (خوش، نیک) و بد: صَبَاحَ الْخَيْرِ: بامداد خوش.

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَة: ۱۹۷

و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می داند.

۲) مصدر؛ معنی خوبی و بدی:

﴿وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ الْبَقَرَة: ۲۷۳

و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید

قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است.

۳) اسم تفضیل؛ به معنی بهتر، بهترین و بدتر، بدترین:

در اینصورت (خیر و شر) اسم تفضیل است

و در اصل «أَخِير و أَشَر» بوده است که به علت کثرت استعمال،

همزه از اول آن حذف شده است.

خَيْرُ النَّاسِ: بهترین مردم

وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى. قطعاً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا: بهترین کارها، میانه ترین آنهاست.

شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ. بدترین مردم انسان دو رو است.

خیر در «لا خیر» و «الخیر» ۱۰۰٪ اسم تفضیل نیست.

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد .

ثلاثی مجرد: بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ در ضمن جمع اسم مکان بر وزن

«مَفَاعِل» است؛ مثال :

مَفَاعِل (مفرده: مَفْعَل)

مَلَاعِب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَصَارِف (مَصْرَف: بانک)؛ مَشَاهِد (مَشْهَد: صحنه)؛ مَحَاضِر (مَحْضَر:

پیشگاه، جای حاضر شدن و شهادت دادن)؛ مَظَاهِر (مَظْهَر: چشم انداز، جای آشکار شدن)؛ مَنَاطِر (مَنْطَر: چشم انداز)؛

مَتَاجِر (مَتَجَر: مغازه)؛ مَلَاعِب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَسَاكِن (مَسْكَن: خانه)؛ مَخَاِِزِن (مَخْرَن:

انبار)؛ مَنَابِع (مَنْبَع: چشمه آب، منبع)؛ مَصَانِع (مَصْنَع: کارخانه، انبار آب)؛ مَطَاِِخ (مَطْبَخ: آشپزخانه)؛ مَعَالِم (مَعْلَم:

علامت، نشان)؛ مَقَاتِل (مَقْتَل: جای کشتن، گنجگاه)؛ مَصَادِر (مَصْدَر: جای صدور)؛ مَشَارِب (مَشْرَب: آبشخور، سقاخانه)؛

مَقَاعِد (مَقْعَد: نشیمنگاه، صندلی)؛ مَنَافِذ (مَنْفَذ: جای نفوذ، روزنه)؛ مَخَارِج (مَخْرَج: مکان خروج)؛ مَدَاخِل (مَدْخَل: مکان ورود)؛ مَلَاجِئ (مَلَجَأ: پناهگاه)

مَفَاعِل (مفرد: مَفْعِل)

مَنَازِل (مَنْزِل: خانه، برج)؛ مَحَامِل (مَحْمِل: کجاوه)؛ مَحَافِل (مَحْفِل: گردهمایی)؛ مَجَالِس (مَجْلِس: مَوَاقِف (مَوْقِف: ایستگاه)؛ مَنَازِل (مَنْزِل)؛ مَوَاطِن (مَوْطِن: میهن، وطن)؛ مَعَادِن (مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی)؛ مَرَاجِع (مَرَجِع: جای برگشت)؛ مَنَاصِب (مَنْصِب: مقام).

مَفَاعِل (مفرد: مَفْعَلَة)

مَدَارِس (مَدْرَسَة)؛ مَكَاتِب (مَكْتَبَة: کتابخانه)؛ مَطَابِع (مَطْبَعَة: چاپخانه)؛ مَقَابِر (مَقْبَرَة: آرامگاه، گور)؛ مَزَارِع (مَزْرَعَة: کشتزار)؛ مَحَاكِم (مَحْكَمَة: دادگاه)؛ مَحَابِس (مَحْبَسَة: بازداشتگاه، زندان)

شکل‌های دیگر وزن اسم مکان:

مَفِیل (مَبِیت، مَسیر، مَضیق)، مَفَال (مَطَار، مَنام، مَجَال؛ مَقام؛ مَدَار؛ مَزَار؛ مَكَان؛ مَعاد)، مَفَل (مَمَر؛ مَقَر؛ مَقَر؛ مَحَل)، مَفْعِی (مَرْمی، مَجَری، مَأوی، مَنجی، مَثوی، مَرعی)

ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

(اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می‌شود، به این شکل که به جای حرف مضارع (أَیْن) میم مضموم (مَ) و عین الفعل را فتحه می‌دهیم)؛ مانند:

مُسْتَشْفَى (بیمارستان)، مُسْتَوْصَف (درمانگاه)، مُخْتَبَر (آزمایشگاه)، مُتَحَف (موزه)، مُطْعَم (رستوران)، مَسْتَنْقَع (مُرداب)؛ مَدْخَل، مُخْرَج، مُصَلًی، مُنْتَهی، مُجْتَمَع و مُسْتَقَرّ

◆ نکات:

● برای تشخیص نوع اسم‌های جمع به شکل مفرد آن نگاه می‌کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را تشخیص می‌دهیم:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة)؛ مَكَارِم (مَكْرَمَة)؛ مَشَاكِل (مُشْكَلَة)؛ مَوَاعِظ (مَوْعِظَة)، مَعَارِف (مَعْرِفَة)؛ مَذَاهِب (مَذْهَب)؛ مَنَاطِق (مِنْطَقَة)؛ مَلَابِس (مَلْبَس)؛ مَعَايِب (مَعَاب)؛ مَحَارِم (مَحْرَمَة)؛ مَصَائِب (مُصِيبَة) اسم مکان نیستند.

● کلماتی مانند «سوق، بَیت، دار، شارع، عَالَم، قاعة، مدینه، کُهِف، جَامِعَة و...» مکان را می‌رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن‌های خوانده شده نمی‌باشند.

● دقت در وزن و حرکات

مَزَارِع [جمع مَزْرَعَة]: کشتزارها (اسم مکان) ولی مَزَارِع: کشاورز (اسم فاعل)

● وزن مشابه

مِنْشَفَة: حوله؛ مِندَصَدَة: میز؛ مِلَف: پرونده؛ المَصَافِی (مفرد: المِصْفَاة): صافی‌ها و پالانه‌ها به قول کتاب پالایشگاه‌ها؛ مِشْكَاة: چراغدان؛ مِصْبَاح: چراغ بر وزن مِفْعَلَة و مِفْعَل و مِفْعَال هستند؛ نه مَفْعَل و ... پس اسم مکان نیستند.

مَحْمَدَة: ستایش، مَرْحَمَة: مهربانی و مَقَال: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند.

● برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:

مَكْتَب: آیین؛ مَكْتَب: کتابخانه (اسم مکان)، نوشتن (مصدر)؛

مَغْرِب: زمان غروب (اسم زمان)؛ مَغْرِب: مکان غروب (اسم مکان)

مَوْعِد: وقت (اسم زمان)؛ مَوْعِد: مکان وعده (اسم مکان)

مَلْعَب: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلْعَب: بازی کردن (مصدر)

مُحَافَظَة: نگهداری (مصدر)؛ مُحَافَظَة: استان؛ مُحَافَظَة: نگهداری شده (اسم مفعول)

مَنَاسِك (مَنْسَك): قربانگاه (اسم مکان)؛ مَنَاسِك: روش عبادت، خود عبادت، قربانی کردن (مصدر)

جواز برگرد

فی السوق

در بازار

◆ الزائرة (خانم زائر)	◆ بائع الملبس (فروشنده لباسها)
◆ سلام عليكم . سلام عليكم	◆ و عليكم السلام، مرحباً بك. عليكم السلام، خوش آمدی.
◆ كم سعر هذا القميص؟ قیمت این پیراهن چند است؟	◆ ستون ألف دينار. شصت هزار دینار.
◆ أريد أرخص من هذا. هذه الأسعار غالية. ارزانتر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.	◆ عندنا بسعر خمسين ألف دينار. تقصلي. به قیمت پنجاه هزار دینار داریم. بفرما.
◆ أي لون عندكم؟ چه رنگی دارید؟	◆ أبيض و أسود و أزرق و أحمر و أصفر و بنفسجي. سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش.
◆ بكم سعر هذه القسائين؟ این لباس‌ها (لباس‌های زنانه) چند است؟	◆ تبدأ الأسعار من خمسة و سبعين ألفاً إلى خمسة و ثمانين ألف دينار. قیمت‌ها از هفتاد و پنج هزار شروع می‌شود تا هشتاد و پنج هزار دینار.
◆ الأسعار غالية! قیمت‌ها گران است!	◆ أختي، يختلف السعر حسب النوعيات . خواهرم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد.
◆ رجاء، أعطني قميصاً من هذا النوع و... كم أدفع؟ لطفأً، پیراهنی از این جنس به من بده و ... چند بپردازم؟	◆ صار المبلغ مئتين و ثلاثين ألف دينار. مبلغ دویست و سی هزار دینار شد. إدفعي بعد التخفيض مئتين و عشرين ألفاً . بعد تخفیف، به من دویست و بیست هزار بده.

سعر: قیمت «جمع: أسعار» (سعر=قیمه=مَن) / نوعیة: جنس / دفع: پرداخت کرد (مضارع: يدفع = پرداخت می‌کند) / تخفيض: تخفیف

- عین نوع الاسم: الزائرة: اسم فاعل، بائع: اسم فاعل، أرخص: اسم تفضیل، أفضل: اسم تفضیل
- مبلع، ملابس (مفردش: ملبس) بر وزن مفعَل هستند ولی معنای مکانی نمی‌دهند؛ پس اسم مکان نیستند.
- أبيض و أسود و أزرق و أحمر و أصفر: وزن أفعل هستند ولی چون بر رنگ دلالت می‌کنند، اسم تفضیل نیستند.

التمارين

التمرين الأول: ترجم هذه الأحاديث النبوية، ثم عيّن المطلوب منك.

(المبتدأ والخبر)

۱- حَسُنَ الْخُلُقُ نِصْفُ الدِّينِ. رسول الله ﷺ خصال الصدوق، ص ۳۰، ج ۱۰۶

خوش‌خویی نیمی از دین است.

المبتدأ: حَسُنَ / الخبر: نِصْفُ

(الْمَفْعُول)

۲- مَنْ سَاءَ^{۱۸} خُلُقُهُ عَذَّبَ^{۱۹} نَفْسَهُ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هر کس خلق و خوی اش بد شود، خودش را عذاب می دهد.
الْمَفْعُول: نَفْسٌ

(الْفِعْلُ الْمَاضِي وَ فِعْلُ الْأَمْرِ)

۳- اَللّٰهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ^{۲۰} خُلُقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

خدوندا، همانطور که آفرینشم را نیکو گردانیدی، پس اخلاقم را [نیز] نیکو گردان.
الْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ وَ فِعْلُ الْأَمْرِ: حَسِّنْ

(اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُور)

۴- لَيْسَ شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ^{۲۱} مِنَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از خوش اخلاقی نیست .
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَثْقَلُ / الْجَارُ وَ الْمَجْرُور: فِي الْمِيزَانِ ، مِنَ الْخُلُقِ

الْتَّمِرِينَ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَ الْمَصَادِرَ الثَّالِيَةَ.

الْمَاضِي	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمَصْدَرُ
قَدْ أَحْسَنَ: نیکو کرده است	يُحْسِنُ: نیکو می کند	أَحْسِنْ: نیکو کن	إِحْسَان: نیکو کردن
إِقْتَرَبَ: نزدیک شد	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می شوند	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	إِقْتِرَاب: نزدیک شدن
إِنْهَزَمَ: شکست خورد	سَيَنْهَزِمُ: شکست خواهد خورد	لَا تَنْهَزِمُ: شکست نخور	إِنْهَازَم: شکست خوردن
اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست	يَسْتَغْفِرُ: آمرزش می خواهد	اسْتَغْفِرْ: آمرزش بخواه	اسْتِغْفَار: آمرزش خواستن
مَا سَافَرْتُ: سفر نکردم	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی کند	لَا تُسَافِرْ: سفر نکن	مُسَافَرَة: سفر کردن
تَعَلَّمَ: یاد گرفت	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می گیرند	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	تَعَلُّم: یاد گرفتن
تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می کنید	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَبَادُل: عوض کردن
قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد	عَلِّمْ: آموزش بده	تَعْلِيم: آموزش دادن

الْتَّمِرِينَ الثَّالِثُ: اُكْتُبِ الْعَمَلِيَّاتِ الْحِسَابِيَّةَ الثَّالِيَةَ كَالْمِثَالِ:

$$۱۰ + ۴ = ۱۴$$

۱- عَشْرَةٌ زَائِدُ أَرْبَعَةٍ يُسَاوِي أَرْبَعَةَ عَشَرَ.

$$۱۰۰ \div ۲ = ۵۰$$

۲- مِثَّةٌ تَقْسِيمٌ عَلَى اثْنَيْنِ يُسَاوِي خَمْسِينَ.

^{۱۸} سَاءَ: بد شد (سَاءٌ ≠ حَسَنٌ)

^{۱۹} عَذَّبَ: عذاب داد، شکنجه داد، آزد، اذیت کرد

^{۲۰} حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

^{۲۱} مِيزَان: ترازو (ترازوی اعمال)

۳- ثَمَانِيَةً فِي ثَلَاثَةِ يُسَاوِي أَرْبَعَةً وَ عَشْرِينَ. $8 \times 3 = 24$

۴- سِتَّةٌ وَ سَبْعُونَ نَاقِصٌ أَحَدَ عَشَرَ يُسَاوِي خَمْسَةً وَ سِتِّينَ. $76 - 11 = 65$

الْتَّمِرِينَ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةِ.

۱- ﴿فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ الْفَتْحُ: ۲۶

سكينة: مفعول / رسول: مجرور به حرف جر
خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد.

۲- ﴿لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۸۶

الله: فاعل / نفساً: مفعول

خداوند هر کس را فقط به اندازه توانایی اش به سختی می اندازد. (تکلیف می کند)

۳- اَلْسُّكُوتُ ذَهَبٌ وَ اَلْكَلَامُ فِضَّةٌ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

السُّكُوتُ: مبتدا / ذهب: خبر / اَلْكَلَامُ: مبتدا / فِضَّةٌ: خبر
سکوت طلاست و سخن گفتم نقره.

۴- أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

أحب: مبتدا / عباد: مضاف الیه / الله: مجرور به حرف جر / أنفع: خبر
محبوب ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آن ها نسبت به بندگان است.

۵- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ﷺ

عداوة: مبتدا / خبر: خبر / صداقة: مجرور به حرف جر
دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است.

الْتَّمِرِينَ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ التَّرَاكِبَ وَ الْجُمَلَ الثَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اأَسْمَ الْفَاعِلِ، وَأَسْمَ الْمَفْعُولِ، وَأَسْمَ الْمُبَالِغَةِ، وَأَسْمَ الْمَكَانِ، وَأَسْمَ التَّفْضِيلِ.

۱- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ﴾ الشُّعْرَاءُ: ۲۸
المشرق و المغرب: اسم مکان

۲- ﴿... إِنَّكَ أَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ الْمَائِدَةُ: ۱۰۹
علام: اسم مبالغه

۳- ﴿... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ يَس: ۵۲

چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.

مَرْقَدٌ: اسم مکان / الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

^{۲۲} چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند. فولادوند
چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی

۴- یا مَنْ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ: ای که نیکوکاران را دوست دارد. (ای کسی که نیکوکاران را دوست داری)
المُحْسِنِينَ: اسم فاعل

۵- یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ: ای بخشاینده‌ترین بخشاینندگان
أَرْحَمَ: اسم تفضیل / الرَّاحِمِينَ: اسم فاعل

۶- یا سَاتِرَ كُلِّ مَعْيُوبٍ: ای پوشاننده هر عیب داری (ای عیب پوش هر معیوبی)
سَاتِرَ: اسم فاعل / مَعْيُوبٍ: اسم مفعول

۷- یا عَفَّارَ الذُّنُوبِ: ای بسیار آمرزنده گناهان
عَفَّارَ: اسم مبالغه

الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

۱- صَبَاح ☐ مَسَاء ☐ لَيْل ☐ مَيِّت ☒
صبح/غروب/شب/مرده

۲- عَجَب ☐ لَحْم ☒ فُسُوق ☐ إِثْم ☐
غرور/گوشت/آلوده شدن به گناه/گناه

۳- سَخِرَ ☐ عَابَ ☐ سَاعَدَ ☒ لَمَزَ ☐
مسخره کرد/عیب جویی کرد/کمک کرد/عیب گرفت

۴- أَحْمَرَ ☒ أَحْسَنَ ☐ أَجْمَلَ ☐ أَصْلَحَ ☐
سرخ/نیکوترین/زیباترین/شایسته‌ترین

۵- أَصْفَرَ ☐ أَزْرَقَ ☐ أَبْيَضَ ☐ أَكْثَرَ ☒
زرد/آبی/سفید/بیش‌تر

الْتَّمَرِينَ السَّابِعُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

۱- اشْتَرَيْنَا وَ فَسَاتَيْنَ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي السُّوقِ. (سَرَاوِيلُ / أَشْهُرٌ^{۲۳} / مَوَاقِفُ)
چند شلوار و پیراهن با قیمت‌هایی ارزان در بازار خریدیم. (شلوارها/ ماه‌ها/ ایستگاه‌ها)

۲- مَنْ الْمُؤْمِنِينَ فَعَلَيْهِ أَنْ يَعْتَذِرَ إِلَيْهِمْ^{۲۴}. (إِغْتَابَ / إِتَّقَى / مَدَحَ)
هر کس مومنان را غیبت کند پس باید از آنها عذرخواهی کند. (غیبت کرد/ پروا کرد/ ستود)

۳- خَمْسَةٌ وَ سِتُّونَ نَاقِصٌ ثَلَاثَةٌ وَ عِشْرِينَ يُسَاوِي (إِثْنَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ / إِثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ / أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ)
۶۵ منهای ۲۳ مساوی است با ۴۲ (چهل و دو/ هفتاد و دو/ بیست و چهار)

۴- أَرَادَ الزَّائِرُ السُّعْرِ. (نَوْعِيَّةً / مِيزَانَ / تَخْفِيفَ)
زائر تخفیف قیمت خواست. (جنس/ ترازو/ تخفیف)

^{۲۳} أَشْهُرٌ (ج: شَهْر: ماه): ماه‌ها / أَشْهُرٌ (وزن أَفْعَل، اسم تفضیل) مشهورترین

^{۲۴} إِعْتَذَرَ: اِعْتَذَارًا [عذر] عن و من فِعْلِهِ: برای کار خود عذر آورد و استدلال کرد. / اِعْتَذَرَ إِلَيْهِ: از وی عذرخواهی کرد

📖 (التَّامِرِينَ فِي الْمَنْزِلِ) اِنتَخِبِ الصَّحِيحَ لِلْفَرَاغِ: [تمرین به عهده دانش‌آموز است]

- ۱- مَكَانٌ كَبِيرٌ تُصَنَعُ فِيهِ الْأَشْيَاءُ بِوَاسِطَةِ الْأَلَاتِ وَالْعُمَالِ. ☒ مَصْنَع ☐ صِنَاعَةٌ
مکان بزرگی که در آن اشیاء به وسیله ماشین‌ها و کارگران ساخته می‌شوند. (کارخانه - صنعت)
- ۲- اِعْتِقَادٌ غَيْرُ مُؤَكَّدٍ عَنْ شَيْءٍ مَا بَيْنَ الشَّكِّ وَالْيَقِينِ. ☐ تَنَابُزٌ ☒ ظَنٌّ
باوری که قطعی نشده درباره چیزی ما بین شک و یقین. (به یکدیگر لقب بد دادن - گمان و خیال قوی)
- ۳- الْكَرَاهَةُ وَالْخُصُومَةُ بَيْنَ شَخْصَيْنِ أَوْ جَمَاعَتَيْنِ. ☒ عَدَاوَةٌ ☐ أَعْدَاءُ
دشمنی و کینه میان دو شخص یا دو گروه. (عداوة: دشمنی - اعداء: دشمنان)
- ۴- الْقِيَمَةُ النَّقْدِيَّةُ الَّتِي تُدْفَعُ مُقَابِلَ شَيْءٍ. ☐ رَخِيسٌ ☒ سِعْرٌ
بهای نقدی که در برابر خرید چیزی پرداخت می‌شود. (سعر: قیمت، بها)
- ۵- الْخُرُوجُ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ وَالْقَوَانِينِ الشَّرْعِيَّةِ. ☐ سَكِينَةٌ ☒ فُسُوقٌ
خروج و سرپیچی از فرمان خدا و قوانین شرعی. (فسوق: آلوده شدن به گناه)
- ۶- مَكَانٌ لِلْعِبِّ وَاللِّبَاسَةِ مِثْلَ كُرَةِ الْقَدَمِ. ☐ لَاعِبٌ ☒ مَلْعَبٌ
مکانی برای بازی و ورزش مانند فوتبال. (ملعب: ورزشگاه)
- ۷- عِشْرُونَ نَاقِصٌ أَحَدَ عَشَرَ يُسَاوِي ☐ سَبْعَةٌ ☒ تِسْعَةٌ
بیست منهای یازده برابر است با... (تسعة: نه)
- ۸- مَا هُوَ وَزْنُ الْجَمْعِ لِلِاسْمِ الْمَكَانِ؟ ☒ مَفَاعِلُ ☐ أَفَاعِلُ
وزن جمع اسم مکان چیست؟ (مَفَاعِلُ)
- ۹- ثَمَانِيَةٌ فِي اثْنَيْنِ يُسَاوِي ☐ عَشْرَةٌ ☒ سِتَّةٌ عَشَرَ
هشت ضرب در دو برابر است با... (سته عشر: ۱۶)
- ۱۰- اَلشَّخْصُ الَّذِي أُرْسِلَ فِي مُهِمَّةٍ . ☒ مُرْسَلٌ ☐ مُرْسِلٌ
شخصی که برای انجام مأموریتی فرستاده شده است. (مُرْسَل = فرستاده شده، مأمور)
- ۱۱- كَلِمَةٌ مُفْرَدُهَا مِنْ غَيْرِ لَفْظٍ. ☐ رِجَالٌ ☒ نِسَاءٌ
کلمه‌ای که مفردش از غیر لفظ آن خودش است. (نساء: زنان ، مفردش: امرأة)
- ۱۲- لَوْنُ السَّمَاءِ الصَّافِيَةِ وَالْبَحْرِ. ☒ أَزْرَقٌ ☐ أَصْفَرٌ
رنگ آسمان صاف و دریا. (أزرق: آبی)
- ۱۳- تَقْلِيلُ سِعْرِ شَيْءٍ فِي الْبَيْعِ. ☒ تَخْفِيزٌ ☐ شِرَاءٌ
کم کردن قیمت چیزی در فروش. (تخفيض: تخفیف)
- ۱۴- أَدَاةٌ لِمَعْرِفَةِ وَزْنِ الْأَشْيَاءِ. ☒ مِيزَانٌ ☐ أَثْقَلُ
ابزاری برای دانستن وزن اشیاء. (میزان: ترازو)
- ۱۵- أَيُّ كَلِمَةٍ اسْمُ الْمَفْعُولِ؟ ☐ مُحْسِنٌ ☒ مَحْمُودٌ
کدام کلمه اسم مفعول است؟ (محمود)
- ۱۶- مُتَرَادِفٌ لِكَلِمَةِ «ذَنْبٌ»؟ ☐ ذَنْبٌ ☒ إِثْمٌ
مترادف واژه «ذنب» چیست؟ (إثم: گناه)
- ۱۷- أَيُّ كَلِمَةٍ اسْمُ الْمُبَالِغَةِ؟ ☐ جُهَالٌ ☒ غَفَّارٌ
کدام واژه اسم مبالغه است؟ (غَفَّار)
- ۱۸- طَلَبُ الْمَغْفِرَةِ مِنَ اللَّهِ. ☐ غَفَّارٌ ☒ اِسْتِغْفَارٌ
درخواست آمرزش از خدا. (استغفار: آمرزش خواستن)



☐ اَرْحَم

☒ رَاحِم

☒ اَكْبَر

☐ كَبَائِر^{۲۵}

۱۹- أَيُّ كَلِمَةٍ اسْمُ الْفَاعِلِ؟

کدام کلمه اسم فاعل است؟ (راحِم)

۲۰- مَا هُوَ جَمْعُ «أَكْبَر»؟

جمع «أكبر» چیست؟ (أكابر : بزرگ‌ترها، بزرگان)

في آداب الصف
در آداب کلاس

﴿إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾ العَلَقَ : ٣ و ٤

بخوان که پروردگارت گرامی‌ترین است، همو که با قلم یاد داد.

از معانی کان:

کان : بود

کان + مضارع = ماضی استمراری (می + ماضی)

كَانَ الطَّلَابُ يَسْتَمِعُونَ إِلَى كَلَامِ مُدَرِّسِ الْكِيمِيَاءِ،

دانش‌آموزان به سخن معلم شیمی گوش فرا می‌دادند،

وَ كَانَ بَيْنَهُمْ طَالِبٌ مُشَاغِبٌ قَلِيلُ الْأَدَبِ، يُؤْذِي الطَّلَابَ بِسُلُوكِهِ،

در میان آن‌ها دانش‌آموزی اخلاق‌گر و بی‌ادب بود که با رفتارش

دانش‌آموزان را اذیت می‌کرد.

يَلْتَفِتُ تَارَةً إِلَى الْوَرَاءِ وَيَزْحُ مَعَ الْآخَرِينَ؛

یک بار رویش را به عقب برمی‌گرداند و با دیگران مزاح می‌کرد؛

فَنَصَحَهُ الْمُعَلِّمُ وَقَالَ: (مَنْ لَا يَسْتَمِعُ إِلَى الدَّرْسِ جَيِّدًا يَرْسُبُ فِي الْإِمْتِحَانِ.

پس معلم او را نصیحت کرد و گفت: هر کس به درس خوب گوش فراندهد، در امتحان مردود می‌شود.

وَلَكِنَّ الطَّالِبَ اسْتَمَرَ فِي سُلُوكِهِ. وَلَى أَنْ دَانَشْ أَمُوزْ بَه رِفْتَارَشْ اِدَامَه دَاد.

فَكَرَّ مِهْرَانُ حَوْلَ هَذِهِ الْمُسْكِلَةِ، فَذَهَبَ إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ

مهران درباره این مشکل اندیشید، و نزد معلم ادبیات فارسی رفت

و شَرَحَ لَهُ الْقَضِيَّةَ وَقَالَ: أَحِبُّ أَنْ أَكْتُبَ إِنِشَاءً تَحْتَ عُنْوَانِ «فِي آدَابِ الصَّفِّ»؛

و موضوع را برایش شرح داد و گفت: دوست دارم انشایی تحت عنوان «در آداب کلاس» بنویسم؛

و قَالَ لَهُ الْمُعَلِّمُ: عَلَيْكَ أَنْ تُطَالِعَ الْكُتُبَ التَّرْبَوِيَّةَ وَآدَابِ التَّعْلِيمِ وَالتَّعَلُّمِ.

و معلم به او گفت: تو باید کتاب‌های تربیتی و آداب آموزش و یادگیری را مطالعه کنی.

و هَذَا مَا كَتَبَهُ مِهْرَانُ حَوْلَ «آدَابِ الصَّفِّ».

و این، چیزی است که مهران پیرامون «آداب کلاس» نوشته است:

أَلْفٌ ٢٩ عَدَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ كُتِبَ فِي مَجَالَاتِ التَّرْبِيَةِ وَالتَّعْلِيمِ، يَرْتَبِطُ بَعْضُهَا بِالْمُعَلِّمِ، وَ الْآخَرُ بِالْمُتَعَلِّمِ؛

تعدادی (شماری) از دانشمندان در زمینه‌های تعلیم و تربیت کتاب‌هایی نوشته‌اند، برخی از آن‌ها به یاد دهنده

(معلم) و برخی دیگر به یادگیرنده (دانش‌آموز) ارتباط دارد.

٢٨ اسْتَمَرَ فِي: ادامه داد به، را پیگیری کرد

٢٩ معانی و کاربرهای «ألف» در کتاب درسی:

ألف الكتاب : کتاب را گردآوری و تألیف کرد./نوشت

ألف بينهم : میانشان دوستی برقرار ساخت./ألفت انداخت

ل: دارد

وَلِلطَّالِبِ آدَابٌ عَلَيْهِ أَنْ يَلْتَزِمَ بِهَا؛ أَهْمُهَا:

دانش‌آموز آدابی دارد که بر اوست (او باید) به آن پایبند باشد؛ مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱- أَنْ يَحْتَرِمَ الْآخَرِينَ.

اینکه به دیگران احترام بگذارد.

۲- أَنْ لَا يَعْصِيَ^{لای نفی} أَوْامِرَ الْمُعَلِّمِ.

اینکه از دستورات معلم سرپیچی نکند.

۳- إِلَاجْتِنَابُ عَنْ كَلَامٍ فِيهِ إِسَاءَةٌ لِلْأَدَبِ.

دوری کردن از سخنی که در آن بی‌ادبی است.

۴- أَنْ لَا يَتَهَرَّبَ مِنْ أَدَاءِ الْوُجُوبَاتِ الْمَدْرَسِيَّةِ.

اینکه از انجام تکالیف درسی فرار نکند (نگریزد).

۵- أَنْ لَا يُزْعِجَ^{۳۰} الْآخَرِينَ بِكَلَامِهِ وَ سُلُوكِهِ.

اینکه دیگران را با سخن و رفتار خود آزرده خاطر نکند.

۶- أَنْ لَا يَقْطَعَ كَلَامَ الْآخَرِينَ، وَلَا يَسْبِقَهُمُ بِالْكَلَامِ، وَ يَصْبِرَ حَتَّى يَفْرُغُوا مِنَ الْكَلَامِ.

اینکه سخن دیگران را قطع نکند، و در سخن از آنها پیشی نگیرد (یعنی وسط حرفشان نپرد)، و صبر کند تا از سخن فارغ شوند. (یعنی سخنشان تمام شود)

🔴 مَلَأَ + فعل ماضی : وقتی که، هنگامی که

لَمَّا سَمِعَ الطَّالِبُ الْمُشَاقِبُ إِِنْشَاءَ مِهْرَانٍ، حَجَلَ وَ نَدِمَ عَلَى سُلُوكِهِ فِي الصَّفِّ.

وقتی که آن دانش‌آموز اخلاک‌ر انشای مهران را شنید، شرمند شد و از رفتارش در کلاس پشیمان شد.

قَالَ الشَّاعِرُ الْمِصْرِيُّ أَحْمَدُ شَوْقِي عَنْ الْمُعَلِّمِ:

شاعر مصری، احمد شوقی درباره معلم گفته است:

كَادَ الْمُعَلِّمُ أَنْ يَكُونَ رَسُولًا

يَبْنِي وَ يُنْشِئُ أَنْفُسًا وَ عُقُولًا

قَدْ لِمُعَلِّمٍ وَقْفُهُ التَّبَجُّيْلًا

أَعْلَمْتُ أَشْرَفَ أَوْ أَجَلَّ مِنَ الَّذِي

چیزی نمانده بود (نزدیک بود) که معلم پیامبر شود^{۳۳}

جان‌ها و خرد‌ها را می‌سازد و پدید می‌آورد؟

برای معلم برخیز و احترامش را کامل به جا بیاور

آیا شناخته‌ای (سراغ داری) شریف‌تر یا گران‌قدرتر از کسی که

^{۳۰} «يُزْعِجُ» واژه جدید است و باید به رنگ آبی درآید.

^{۳۱} قام (برخاست)، يَقُومُ، قُمْ

^{۳۳} ترجمه مولف کتاب: نزدیک است که معلم پیامبر باشد.

المعجم

تَبَجَّلَ : بزرگداشت تَهَرَّبَ : فرار کرد (مضارع: يَتَهَرَّبُ) خَجَلَ : شرمنده شد (مضارع: يَخْجَلُ) سَبَقَ : پیشی گرفت (مضارع: يَسْبِقُ) سُلُوكُ : رفتار عَصَى : سرپیچی کرد (مضارع: يَعْصِي) فَكَرَّ : اندیشید (مضارع: يُفَكِّرُ) قُمَّ : برخیز ← (قَامَ، يَقُومُ) كَادَ : نزدیک بود که (مضارع: يَكَادُ) مَجَالُ : زمینه مُشَاغِبُ : شلوغ کننده و اخلالگر وَقَّى : کامل کرد (مضارع: يُوقِّي) «وَفَّهِ التَّبَجُّلُ»: احترامش را کامل به جا بیاور.»	أَجَلَ : گران قدرتر إِرْتَبَطَ : ارتباط داشت (مضارع: يَرْتَبِطُ) ← واژه جدید درس است و باید معنای آن را بدانید أَذَى : اذیت کرد (مضارع: يُؤْذِي) أَزَعَجَ : آزار داد (مضارع: يُزَعِجُ) إِزْعَاجُ : آزار رساندن إِسْتَمَعَ : گوش فرا داد (مضارع: يَسْتَمِعُ) إِلْتَزَمَ : پایبند شد (مضارع: يَلْتَزِمُ) إِلْتِفَاتُ : روی برگرداندن إِلْتَفَتَ : روی برگرداند (مضارع: يَلْتَفِتُ) أَلْفَ : نگاشت (مضارع: يُؤَلِّفُ) أَلَكْتُبُ التَّرْبِيَّةُ : کتاب‌های تربیتی أَنْشَأَ : ساخت (مضارع: يُنْشِئُ) تَارَةً : یک بار = مَرَّةٌ^{۳۳}
---	---

حول النص

اُكْتُبْ جَوَاباً قَصِيراً، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- إِلَى مَنْ ذَهَبَ مِهْرَانُ؟ إِلَى مُعَلِّمِ الْأَدَبِ الْفَارْسِيِّ.
(مهران نزد چه کسی رفت؟ نزد معلم ادبیات فارسی)
- ۲- مَتَى خَجَلَ الطَّالِبُ وَ نَدِمَ؟ لَمَّا سَمِعَ إِنْشَاءَ مِهْرَانِ.
(کی دانش‌آموز شرمنده و پشیمان شد؟ وقتی انشای مهران را شنید.)
- ۳- كَيْفَ يُؤْذِي الطَّالِبُ الْآخَرِينَ؟ بِسُلُوكِهِ.
(دانش‌آموز چگونه دیگران را اذیت می‌کند؟ با رفتارش.)
- ۴- مَا هُوَ مَوْضُوعُ الْكُتُبِ الَّتِي قَرَأَهَا مِهْرَانُ؟ فِي مَجَالَاتِ التَّرْبِيَةِ وَ التَّعْلِيمِ.
(موضوع کتاب‌هایی که مهران خواند چیست؟ در زمینه‌های تعلیم و تربیت)
- ۵- فِي أَيِّ صَفٍّ حَدَّثَتْ هَذِهِ الْقِصَّةُ؟ فِي صَفِّ الْكِيمِيَاءِ.
(این داستان در کدام کلاس اتفاق افتاد؟ در کلاس شیمی)

^{۳۳} تَارَةً بعد تَارَةً : گهگاه، گاه و بی‌گاه

تعلموا أسلوب الشرط و أدواته

❖ مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، ما، إِنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد. فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.

این ادوات در معنای فعل و جواب شرط و گاهی در شکل ظاهر آنها تغییراتی را ایجاد می‌کند؛ مثال:

مَنْ يَفْكَرْ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَايَا غَالِباً^{۳۲}. هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

إِنْ تَحْتَرِمُوا الْآخِرِينَ، تَكْتَسِبُوا حُبَّهُمْ. اگر به دیگران احترام بگذارید، دوستی آنها را بدست می‌آورید.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

❖ گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ^{۳۳} الطلاق: ۳
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.

❖ وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن فعل ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.

مَنْ فَكَرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطْوُهُ.

هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.

هرکس پیش از سخن گفتن اندیشید، خطایش کم شد.

❖ و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

❖ «مَنْ: هرکس» مثال:

مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيراً، يَصِلْ إِلَى هَدَفِهِ.

هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.



❖ «ما: هرچه» مثال:

مَا تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْآخِرَةِ.

هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می‌کنی.



مَا فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتَهَا ذَخِيرَةً لِآخِرَتِكَ.

هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را اندوخته ای برای آخرت می‌یابی.

^{۳۲} معمولاً ادوات شرط «مَنْ»، «ما» و «إِنْ» در شکل ظاهری فعل شرط و جواب شرط (هنگامی که مضارع هستند)، تغییراتی را انجام می‌دهند. با

این تغییرات در پایه نهم در فعل نهی آشنا شده بودید. این کلمات، نشانه انتهای فعل‌های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و نَفْعَلُ» را تغییر می‌دهند. ←
«...يَفْعَلُ، ... تَفْعَلُ، ... أَفْعَلُ و ... نَفْعَلُ» و حرف نون را در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلَانِ» حذف می‌کنند. این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «تَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

^{۳۳} يَتَوَكَّلْ: توکل کند (چون فعل شرط است به صورت مضارع التزامی ترجمه شده است).

^{۳۴} حَسْبُ: بس، کافی



﴿إِنْ﴾ «اگر» مثال:

إِنْ تَزْرَعْ خَيْرًا، تَحْصُدْ سُورًا.

اگر نیکی بکاری، شادی درو می‌کنی.

إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَى النَّجَاحِ فِي حَيَاتِكَ.

اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می‌آوری.

﴿إِذَا﴾ «هرگاه، اگر» ؛ نیز معنای شرط دارد؛ مثال :

إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ.

هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می‌شوی.

کھ اختیر نفسک: ترجم ما يلي، ثُمَّ عَيَّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَفِعْلَ الشَّرْطِ وَجَوَابَهُ.

۱- ﴿وَمَا تَقْدُمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ البقرة: ۱۱۰

﴿﴾ هرچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می‌یابید.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: مَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَقْدُمُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: تَجِدُوا

۲- ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحَمَّد: ۷

﴿﴾ اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَنْصُرُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: يَنْصُرْ

۳- ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الْفُرْقَان: ۶۳

﴿﴾ و هرگاه نادانان ایشان را خطاب کنند، سخن آرام می‌گویند.

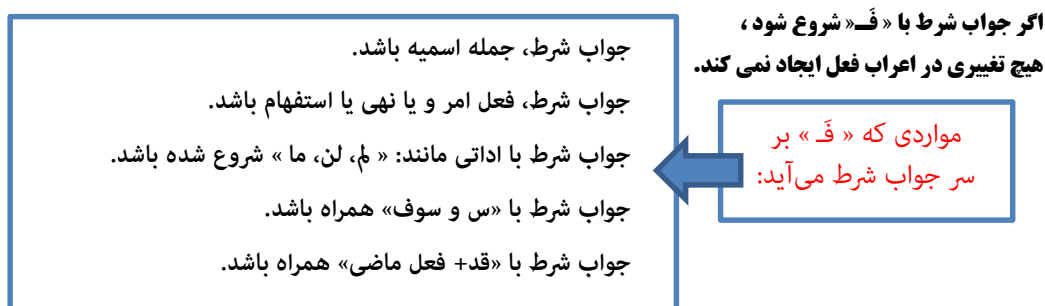
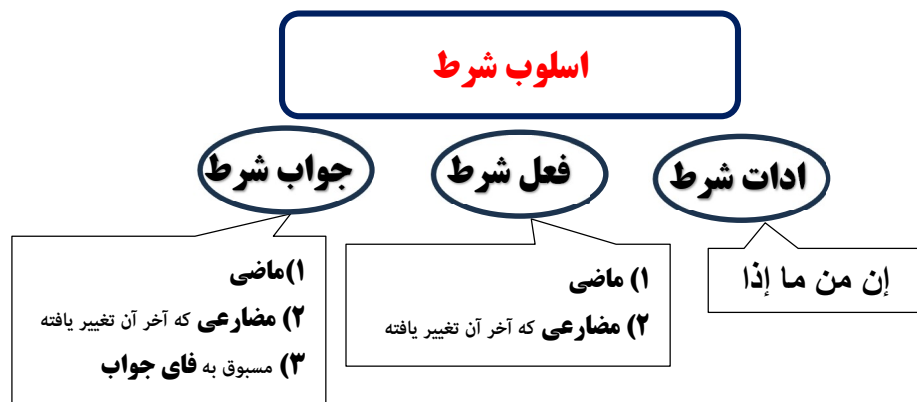
أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِذَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: خَاطَبَ / جَوَابَ الشَّرْطِ: قَالُوا

۴- إِنْ تَزْرَعُوا الْعُدُونَ، تَحْصُدُوا الْخُسْرَانَ.

﴿﴾ اگر دشمنی بکارید، زیان درو می‌کنید.

أَدَاةَ الشَّرْطِ: إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَزْرَعُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: تَحْصُدُوا

❖ ما يلي: آنچه می‌آید / ما تَقْدُمُوا: هر چه را از پیش بفرستید / يُثَبِّتْ: استوار می‌سازد / خَاطَبَ: خطاب کرد / سَلَام: سخن آرام



توجه :

- فعل شرط، فعل ماضی است یا مضارعی که بلافاصله بعد از ادات شرط می آید.

- جواب شرط بعد از حروفی مثل «و، ثم، لکن، بل، حتی، أن، کی، ل» می آید.

- «إن تنصروا الله ینصرکم و یتبّت أقدامکم». این ادات شرط- تنصروا: فعل شرط- ینصر: جواب شرط است.

یتبّت بعد از «و» آمده، معطوف است و جواب شرط نیست.

- چند نکته خارج از گود:**
- اگر در جایی حرف از «من و ما» جزمه یا عامله زدند، منظور همان «من و ما» شرطیه است.
 - **ما** شرطیه در جمله غالباً نقش «مفعول» را دارد.
﴿وَمَا تَقْدَمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾
 - **من** شرطیه در جمله نقش «مبتدا» را دارد و فعل آن هم همیشه غایب است.
﴿مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيرًا، يَصَلِّ إِلَىٰ هَدَفِهِ﴾

تمرین‌های گرامری

تمرین اول: ترجمه آیه و احادیث و عین المطلوب منك.

۱- ﴿وَمَا تَنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ ^{فعل شرط} ^{جواب شرط} ۷۳ (المَجْرُور بِحَرْفِ جَرٍّ)

و هرچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است. (المَجْرُور بِحَرْفِ جَرٍّ: خَيْرُهُ)

۲- مَنْ عِلِّمَ عِلْمًا، فَلَهُ أَجْرٌ ^{فعل شرط} ^{جواب شرط} ۳۷ مَنْ عَمِلَ بِهِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِ الْعَامِلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمُ الْفَاعِلِ)

هر کس علمی به دیگری بیاموزد، پاداش کسی را دارد که به آن عمل کند، از پاداش عمل کننده کاسته نمی شود. (بدون اینکه از پاداش عمل کننده چیزی کاسته شود) / (اسْمُ الْفَاعِلِ : الْعَامِلِ)

۳- النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا ^{فعل شرط} ^{جواب شرط} ۳۸. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ (الْجَمْعُ الْمُكْسَرُ وَ مُفْرَدُهُ)

مردم دشمن چیزی هستند که ندانند. / (الْجَمْعُ الْمُكْسَرُ وَ مُفْرَدُهُ: أَعْدَاءُ مُفْرَدُهُ "عَدُو")

۴- إِذَا تَمَّ الْعَقْلُ نَقَصَ الْكَلَامُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ ^{فعل شرط} ^{جواب شرط} (الْفَاعِلُ)

هرگاه عقل کامل شود، سخن کم می شود. (الْفَاعِلُ: الْعَقْلُ / الْكَلَامُ)

۵- أَلْعَالِمُ حَيٌّ وَ إِنْ كَانَ مَيِّتًا ^{فعل شرط} ^{جواب شرط} ۳۹. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

دانشمند هرچند مرده باشد، زنده است. / (الْمُبْتَدَأُ : الْعَالِمُ وَ الْخَبَرُ : حَيٌّ)

۶- قُمْ ^{فعل شرط} ^{جواب شرط} ۴۰ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مُعَلِّمِكَ وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا ^{فعل شرط} ^{جواب شرط} ۴۱. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ (اسْمُ الْمَكَانِ وَ اسْمُ الْفَاعِلِ)

به خاطر پدر و معلمت از جایت برخیز اگرچه فرمانده باشی. / (اسْمُ الْمَكَانِ: مَجْلِسُ وَ اسْمُ الْفَاعِلِ: مُعَلِّمُ)

تمرین ثانی: ترجمه الأفعال والمصادر التالية.

الْمَاضِي	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمَصْدَرُ
قَدْ أَنْقَذَ: نجات داده است	يُنْقِذُ: نجات می دهد	أَنْقِذْ: نجات بده	إِنْقَاذٌ: نجات دادن
إِنْتَعَدَ: دور شد	لَا يَنْتَعِدُ: دور نمی شود	لَا تَنْتَعِدْ: دور نشو	إِنْتِعَادٌ: دور شدن
إِنْسَحَبَ: عقب نشینی کرد	سَيَنْسَحِبُ: عقب نشینی خواهد کرد	لَا تَنْسَحِبْ: عقب نشینی نکن	إِنْسِحَابٌ: عقب نشینی کردن
اسْتَخْدَمَ: به کار گرفت	يَسْتَخْدِمُ: به کار می گیرد	اسْتَخْدِمْ: به کار بگیر	اسْتِخْدَامٌ: به کار گرفتن
جَالَسَ: همنشینی کرد	يُجَالِسُ: همنشینی می کند	جَالِسْ: هم نشینی کن	مُجَالَسَةٌ: هم نشینی کردن
تَذَكَّرَ: به یاد آورد	يَتَذَكَّرُ: به یاد می آورد	لَا تَتَذَكَّرْ: به یاد نیاور	تَذَكُّرٌ: به یاد آوردن
تَعَايَشَ: همزیستی کرد	يَتَعَايَشُ: همزیستی می کند	تَعَايَشْ: همزیستی کن	تَعَايُشٌ: همزیستی کردن
قَدْ حَرَّمَ: حرام کرده است	يُحَرِّمُ: حرام می کند	لَا تُحَرِّمْ: حرام نکن	تَحْرِيمٌ: حرام کردن

۳۷: أَجْرٌ: پاداش، مزد

۳۸: جَهَلٌ: ندانست؛ فعل ماضی بعد از مای موصول به شکل مضارع التزامی ترجمه شده است.

۳۹: «وَ إِنْ» به معنای «هرچند، اگرچه» که بعد از آن فعل ماضی (لفظی یا معنایی) به کار می رود و واجب است خبرش حذف شود. (إِنْ: أداة شرط- كان: فعل شرط و جوابه محذوف) // خذوا الكلمة الطيبة ممن قالها وإن لم يعمل بها: سخن طیب را از هرکه گفت بگیرد، اگرچه او خود بدان عمل نکند. / الْمَيِّتُ: مُرَدُّه

۴۰: قُمْ: برخیز (قام: برخاست - يقوم: بر می خیزد- قیام: برپایی، برخاستن) // قام بـ: پرداخت، اقدام کرد به، انجام داد

۴۱: وَإِنْ كُنْتَ أَمِيرًا: اگر چه فرمانده باشی (پاسخ در حد دانش آموز ← إِنْ: أداة شرط- كُنْتُ: فعل شرط و جوابه محذوف)

التَّامِرِينَ الثَّالِثُ: ضَعْ هَذِهِ الْجُمْلَةَ وَ التَّرَاكِبَ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ.

هَؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ. هَٰذَاانِ الْمُكَيِّفَانِ، تِلْكَ الْحِصَّةُ، أُولَٰئِكَ مُسْتَمِعُونَ، هَؤُلَاءِ جُنُودٌ، هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ.

مفرد مؤنث	مثنى مذکر	مثنى مؤنث	جمع مذکر سالم	جمع مؤنث سالم	جمع مکسر
تِلْكَ الْحِصَّةُ	هَٰذَاانِ الْمُكَيِّفَانِ	هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ	أُولَٰئِكَ مُسْتَمِعُونَ.	هَؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ.	هَؤُلَاءِ جُنُودٌ.

✖ نکته: هرگاه بعد از اسم اشاره ، اسم دارای "ال" بیاید؛ آن اسم اشاره «مفرد» معنا می شود و به اسم دارای ال، مشاراً الیه گویند.

هرگاه بعد از اسم اشاره، اسم نکره بیاید؛ آن اسم اشاره «مبتدا» و اسم نکره نقش «خبر» و مرفوع را دارد.

اسم اشاره + ال = ترکیب است.	اسم اشاره + نکره = جمله است.
هَٰذَاانِ الْمُكَيِّفَانِ، (این دو کولر)، تِلْكَ الْحِصَّةُ، (آن زنگ)، هَاتَانِ الْبِطَاقَتَانِ، (این دو بلیط)،	هَؤُلَاءِ نَاجِحَاتٌ. (اینان موفق هستند). أُولَٰئِكَ مُسْتَمِعُونَ. (آنان گوش دهنده هستند). هَؤُلَاءِ جُنُودٌ. (اینان، سرباز هستند).

التَّامِرِينَ الرَّابِعُ: ضَعِ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. (= #)

وَدَّ / بَعَدَ / تَكَلَّمَ / اجْلَسَ / نِهَایَهَ / عَدَاوَهَ / احْتِرَامَ / اَحْيَاءَ / مَرَّةً / نَفَعَ / ذَنْبَ / هَرَبَ

إِثْمٌ = ذَنْبٌ	تَبَجُّيلٌ = احْتِرَامٌ	تَارَةً = مَرَّةً	حُبٌّ = وُدٌّ
قَرٌّ = هَرَبٌ	أَمْوَاتٌ ≠ أَحْيَاءٌ	دَنَا ≠ بَعَدَ	قُمْ ≠ اجْلِسْ
صَرٌّ ≠ نَفَعَ	بِدَايَةٌ ≠ نِهَایَهَ	سَكَّتَ ≠ تَكَلَّمَ	صَدَاقَةٌ ≠ عَدَاوَةٌ

التَّامِرِينَ الْخَامِسُ: اكْمِلْ تَرْجَمَةَ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَجَوَابَهُ.

۱- ﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۹۷

و آنچه را از کار نیک ، خدا آن را می داند (از آن آگاه است).

انجام دهید / أَدَاةَ الشَّرْطِ : مَا / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَفْعَلُوا / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ: يَعْلَمُ

۲- ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۷

اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی

می کنید (کرده اید) / أَدَاةَ الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: أَحْسَنْتُمْ / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ: أَحْسَنْتُمْ

۳- ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ الْأَنْفَالُ: ۲۹

اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل

قرار می دهد / أَدَاةَ الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ: تَتَّقُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ: يَجْعَلُ

۴- إِذَا غَضِبْتَ، فَاسْكُتْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هرگاه ،

✍️ خشمگین شدی، سکوت کن // أداة الشرط : إذا / فعل الشرط: غَضِبْتَ / جواب الشرط: اسْكُتْ

۵- مَنْ سَأَلَ فِي صَغَرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ

هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش

✍️ پاسخ می دهد / أداة الشرط : مَنْ / فعل الشرط: سَأَلَ / جواب الشرط: أَجَابَ

الْتَّمِرِينَ السَّادِسُ: ضَعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- ۱- هُوَ تَحْرِيكُ الْوَجْهِ إِلَى الْيَمِينِ وَ إِلَى الْيَسَارِ. ② الْمَشَاغِبُ
همان حرکت دادن صورت به راست و چپ: روی برگرداندن
- ۲- هُوَ الَّذِي يُسَبِّبُ مَشَاكِلَ وَ يَضُرُّ النَّظْمَ. ○ التَّبْجِيلُ
کسی که مشکلات را سبب می شود و به نظم زیان می رساند: اخلال گر (شلوغ کار)
- ۳- مَا يُعْطَى مُقَابِلَ عَمَلٍ عَامِلٍ أَوْ مُوظَّفٍ. ④ الْفُسُوقُ
آنچه در برابر کار کارگر یا کارمند داده می شود: پاداش
- ۴- تَرَكُ أَمْرَ اللَّهِ، وَ ارْتِكَابُ الْمَعَاصِي. ③ الْأَجْرُ
ترک فرمان خداوند و انجام گناهان: آلوده به گناه
- ۵- أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ وَ أَخْلَاقُهُ. ① الْإِلْتِفَاتُ
کارهای انسان و اخلاقش: رفتار

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

مَعَاصِي	أَخْلَاق	أَنْفُس	أَحْيَاء	أَمْوَات
مَعْصِيَةٌ	خُلُق	نَفْس	حَيٍّ	مَيِّت
جُنُود	بِطَاقَتَانِ	نَاجِحَات	أَعْدَاء	طُلَّاب
جُنْدِي	بِطَاقَةٌ	نَاجِحَةٌ	عَدُوٌّ	طَالِب
خَوَاص	أَقْدَام	فَسَاتِين	أَسْعَار	ذُنُوب
خَاصَّة	قَدَم	فُسْتَان	سِعْر	ذَنْب
غُيُوب	غُيُوب	أَسْمَاء	سِرَاوِيل	مَلَاعِب
غَيْب	عَيْب	إِسْم	سِرْوَال	مَلْعَب
إِخْوَان	عِبَاد	بِهَائِم	أَفَاضِل	كِبَائِر
أَخ	عَبْد	بَهِيمَةٌ	أَفْضَل	كَبِيرَةٌ
تَرَكَيب	جُمْل	أَعْمَال	مُسْتَمِعُونَ	مُكَيِّفَانِ
تَرْكِيب	جُمْلَةٌ	عَمَل	مُسْتَمِع	مُكَيِّف

- جُنُود (لشکریان، سپاهیان، سربازان) چند دسته سرباز مفردش: جُنْد (لشکر، سپاه، سربازان) یک دسته سرباز) مفرد «جُنْد» می شود: جندِی (سرباز)
- اسم جنس اسمی که دارای معنای جمع است و از لفظ خود شکل مفرد نیز دارد: این مفرد با افزودن تاء و یاء نسبت به آخر بدست می آید. مانند: جُنْد (جندِی) / عَرَب (عربی) / ثُقَاح (ثُقَاحَة) • «خَوَاص مفردش خَاصَة» متضادش «عَوَام مفردش: عَامَة» • کِبَائِر (گناهان کبیره) مفردش می شود: کَبِيرَة که از متن درس اول کتاب درسی حذف شده پس لازم است معنایش را بدانید.

عجائب الأشجار
شگفتی‌های درختان

﴿ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ... ﴾ ۹۵

بی گمان خدا شکافنده دانه و هسته است. زنده را از مرده بیرون می‌آورد و بیرون آورنده مرده از زنده است.

ظواهر الطبیعة تُثَبِّتُ حَقِيقَةً وَاحِدَةً وَهِيَ قُدْرَةُ اللَّهِ، وَالْآنَ نَصِفُ بَعْضَ هَذِهِ الظَّوَاهِرِ:

پدیده‌های طبیعت یک حقیقت را ثابت می‌کنند و آن قدرت خداست، و اکنون (اینک) برخی از این پدیده‌ها را توصیف می‌کنیم:

الجملة بعد النكرة

الْعِنَبُ الْبِرَازِيلِيُّ شَجَرَةٌ تَخْتَلِفُ عَنْ بَاقِي أَشْجَارِ الْعَالَمِ، تَنْبُثُ فِي الْبِرَازِيلِ، وَتَنْمُو أَثْمَارُهَا عَلَى جِدْعِهَا، وَ مِنْ أَهَمِّ مُوَاصِفَاتِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ أَنَّهَا تُعْطِي أَثْمَاراً طَوَّلَ السَّنَةِ.

انگور برزیلی درختی است که با بقیه درختان جهان فرق دارد، در برزیل می‌روید، و میوه‌هایش روی تنه آن رشد می‌کند، و از مهم‌ترین ویژگی‌های این درخت این است که در طول سال میوه می‌دهد.

شَجَرَةُ السُّكُوبَا شَجَرَةٌ مِنْ أَطْوَلِ أَشْجَارِ الْعَالَمِ فِي كَالِيفُورْنِیَا، قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِهَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِترٍ وَ قَدْ يَبْلُغُ قُطْرُهَا تِسْعَةَ أمتارٍ، وَ يَزِيدُ عُمرُهَا عَلَى ثَلَاثَةِ آلَافٍ وَ خَمْسِمِئَةِ سَنَةٍ تَقْرِیباً.

درخت سکویا درختی از بلندترین درختان جهان در کالیفرنیاست، گاهی بلندی برخی از آن‌ها به بیش از ۱۰۰ متر می‌رسد و گاهی قطر آن به ۹ متر می‌رسد، و عمرش تقریباً افزون بر (بیشتر از) ۳۵۰۰ سال می‌شود.

الجملة بعد النكرة

الجملة بعد النكرة

شَجَرَةُ الْخُبْزِ شَجَرَةٌ اسْتَوَائِيَّةٌ تَنْمُو فِي جُزُرِ الْمُحِيطِ الْهَادِي، تَحْمِلُ أَثْمَاراً فِي نِهَایَةِ أَغْصَانِهَا كَالْخُبْزِ. يَأْكُلُ النَّاسُ لُبَّ هَذِهِ الْأَثْمَارِ. درخت نان درختی استوایی است که در جزایر اقیانوس آرام رشد می‌کند، و میوه‌هایی مانند نان در انتهای شاخه‌هایش حمل می‌کند. مردم مغز این میوه‌ها را می‌خورند.

شَجَرَةُ الْبَلُوطِ هِيَ مِنَ الْأَشْجَارِ الْمَعْمَرَةِ وَ قَدْ تَبْلُغُ مِنَ الْعُمُرِ أَلْفِي سَنَةٍ. تَوْجَدُ غَابَاتٌ جَمِیلَةٌ مِنْهَا فِي مُحَافَظَتِي^{۹۳} إِيْلَامَ وَ لُرِستان. يَذْفَنُ السَّنْجَابُ بَعْضَ جُوزَاتِ الْبَلُوطِ السَّلِيمَةِ تَحْتَ التُّرَابِ، وَ قَدْ يَنْسُو مَكَانَهَا. وَ فِي السَّنَةِ الْقَادِمَةِ تَنْمُو تِلْكَ الْجُوزَةُ وَ تُصِيرُ شَجَرَةً.

درخت بلوط از درختان کهنسال است و گاهی عمرش به دو هزار سال می‌رسد. جنگل‌های زیبایی از آن در دو استان ایلام و لرستان وجود دارد. سنجاب برخی دانه‌های سالم بلوط را زیر خاک دفن می‌کند و گاهی جایش را فراموش می‌کند و در سال آینده آن دانه بلوط رشد می‌کند و درختی می‌شود.

قَالَ الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع): إِمَامٌ صَادِقٌ (ع) فرموده است:

إِزْرَعُوا وَ اغْرِسُوا، ... وَ اللَّهُ مَا عَمِلَ النَّاسُ عَمَلاً أَحَلَّ وَ لَا أَطِيبَ مِنْهُ.

کشاورزی کنید و نهال بکارید، ... به خدا سوگند مردم کاری را حلال‌تر و خوب‌تر از آن انجام نداده‌اند.

^{۹۳} نون مثنی و جمع مذکر در حالت مضاف حذف می‌شود. مانند: أَلْفِي سَنَةٍ (أَلْفَيْنِ + سَنَةٍ) - مُحَافَظَتِي إِيْلَامَ وَ لُرِستان (مُحَافَظَتَيْنِ + إِيْلَامَ وَ لُرِستان)

^{۹۴} طَيِّب، مترادف آن جَيِّد و حَسَن و متضادش سَيِّء و کریه است. نکته قاعده: أَحَلَّ وَ أَطِيبَ: اسم تفضیلند. «لا» در «لا أَطِيبَ»، لای زائد است که برای تاکید نفی آمده است.

☆ المَعْجَم ☆

مُعَمَّر : کهن سال مُوصَفَات : ویژگی ها نَبَت : رویداد (مضارع: يَنْبُتُ) نَصِيف : توصیف می کنیم نَوَى : هسته	جُزُر : جزیره ها «مفرد: جَزِيرَة» جَوَزة : دانه گردو، بلوط و مانند آن فَالِق : شکافنده لُب : مغز میوه الْمُحِيطُ الْهَادِي : اقیانوس آرام	أَحَلَّ : حلال تر، حلال ترین أَطْيَب : خوب تر، خوب ترین = أَحْسَن، أَفْضَل أَغْصَان، غُصُون : شاخه ها «مفرد: غُصْن» جَذَع : تنه «جمع: جُذوع»
---	--	---

📖 حَوْلَ النَّصِّ

صَعَّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- تَوْجَدُ غَابَاتٌ جَمِيلَةٌ مِنْ أَشْجَارِ الْبَلُوطِ فِي مُحَافَظَتِي إِيلَامَ وَ لُرِّسْتَانِ.
جنگل های زیبایی از درختان بلوط در دو استان ایلام و لرستان یافت می شود (وجود دارد).

۲- قَدْ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُ بَعْضِ أَشْجَارِ السُّكُويَا أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ مِثْرٍ.
گاهی بلندی بعضی درختان سکویا به بیشتر از صد متر می رسد.

۳- تَحْمِلُ شَجَرَةُ الْخُبْزِ أَثْمَارًا فِي نِهَائَةِ أَغْصَانِهَا كَالْخُبْزِ.
درخت نان در انتهای شاخه هایش میوه هایی مانند نان می دهد.

۴- تَنْمُو أَثْمَارُ الْعِنَبِ الْبِرَازِيلِيِّ عَلَى جَذَعِ شَجَرَتِهِ.
میوه های انگور برزیلی بر تنه درختش رشد می کند.

📖 اِعْلَمُوا

الْمَعْرِفَةُ وَ النِّكَرَةُ

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم **نکره**، نا شناخته است.
مهم ترین نشانه اسم معرفه داشتن "ال" است؛ مثال:

جاءَ مُدَرِّسٌ: معلمی آمد. / جاءَ الْمُدَرِّسُ: معلم آمد.
وَجَدْتُ قَلَمًا: قلمی را یافتم. / وَجَدْتُ الْقَلَمَ: قلم را یافتم.

معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال:

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا. / كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا.
اسب هایی را دیدم. / آن اسب ها کنار صاحبشان بودند.

کلمه افراساً «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم نکره معمولاً تنوین (ءُ ، ُ ، ِ) دارد؛ مثال: رَجُلًا، رَجُلٌ و رَجُلٌ

در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می آید: مردی آمد. / یک مرد آمد. / یک مردی آمد.
معادل عربی هر سه جمله بالا می شود: جاءَ رَجُلٌ.

اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم عَلم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود؛ مانند: هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...
اسم عَلم، مانند عَبَّاس، کاظم و حُسین تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

نکته:

برازیلی: نکره - البرازیلی: معرفه به ال - البرازیل: معرفه علم (نام کشور)
معرفه به ال: الشیطان، القرآن (در کتب درسی)، الملائكة، الدنيا، الآخرة، البلوط، الإمام، السنجاب، الثفط، العنب
معرفه علم: الله، إبليس، علي، کنیه مثل ابوالقاسم، لقب مثل زین العابدین، دماوند، «مداد» در «شجرة مداد»، سیبویه، قابوس، ایلام، العراق، النجف، یاجوج و مأجوج

سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید. گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:
الْعِلْمُ كَنْزٌ. دانش گنج است. قَرِيقُنَا فَائِزٌ. تیم ما برنده است.
در دو مثال بالا كَنْزٌ و فَائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

خبری که صفت یا مضاف الیه نداشته باشد، معدودها، موصوف یاصفت - یکی از این دو- قیدهای حالت، بعضی از موارد مثل: جدًا، جیدًا، أيضًا، تقریبًا و ...، هنگام ترجمه «ی» نکره نمی‌گیرند.

که اختری نفسک: ترجم ما يلي ^{٤٥} حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ.

الجملة بعد النكرة

١- ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نَوْرِهِ كَمِشْكَاةٍ^{٤٦} فِيهَا مِصْبَاحٌ^{٤٧} الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ^{٤٨} الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ^{٤٩}﴾
النور: ٣٥

خداوند نور آسمان‌ها و زمین است؛ مِثْلُ نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

٢- ﴿... أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ^{٥٠} ...﴾^{٥١} الْمُرْسَلُ: ١٥ و ١٦
رسولی به سوی فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

الجملة بعد النكرة

مبتدا

خبر

٣- ﴿عَالِمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ^{٥٢} خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ^{٥٣}﴾. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
دانشمندی که از علم او بهره‌مند می‌شوند، از هزار عبادت‌کننده بهتر است.

^{٤٥} ما يلي: آنچه می‌آید

^{٤٦} الْمِشْكَاةُ : چراغدان

^{٤٧} الدَّرِّيُّ : درخشان

بر وزن «فَعَال»
مصدر دیگر باب «مُفَاعَلَة»



جواز

(فِي الْمَلْعَبِ)
در ورزشگاه
اسم مکان

الْمُرَاسِلُ ^۱ ← اسم فاعل	الْأَعْبِ ^۲ ← اسم فاعل
أَهْنُوكَ ^۳ بِفَوْزِ الْفَرِيقِ الْوَطَنِيِّ ^۴ . پیروزی تیم ملی را به شما تبریک می‌گویم.	شُكْرًا جَزِيلًا. بسیار سپاسگزارم.
ما شُعُورُ اللَّاعِبِينَ بِهَذَا الْفَوْزِ؟ احساس بازیکنان از این برد چیست؟ (بازیکنان از این برد چه احساسی دارند)	نَحْنُ نَشْعُرُ بِالسَّرُورِ وَنَتَمَنَّى عَلَى كَأْسِ الْمُبَارَاةِ ^۵ . ما احساس شادمانی می‌کنیم و جام مسابقات را آرزو داریم.
وَمَا سِرُّ فَوْزِ الْفَرِيقِ فِي هَذِهِ الْمُبَارَاةِ ^۶ ؟ راز پیروزی تیم در این مسابقه چیست؟	نَحْنُ نَلْعَبُ بِكُلِّ حِمَاسٍ ^۷ وَنَتَّاعُونَ خِلَالَ الْمُبَارَاةِ. ما با همه توان (با غیرت) بازی می‌کنیم و در طول مسابقه همدیگر را یاری می‌کنیم.
وَهَلْ عِنْدَكَ حَدِيثٌ آخَرٌ؟ آیا سخن دیگری داری؟	نَشْكُرُ الْمُدْرِبَ ^۸ وَ الْحَكَمَ ^۹ وَ نُهْنِي الشَّعْبَ وَ نَطْلُبُ مِنْهُمْ الدُّعَاءَ لِلْفَوْزِ فِي الْمُبَارَاةِ الْقَادِمَةِ ^{۱۰} . از مربی و داور سپاسگزاری می‌کنیم و به مردم تبریک می‌گوییم و از آنها می‌خواهیم برای پیروزی در مسابقه پیش‌رو دعا کنند.

- ۱- مُرَاسِل : خبرنگار ۲- لَاعِب : بازیکن ۳- أَهْنَى : تبریک می‌گویم ۴- فَرِيقٌ وَطَنِي : تیم ملی
۵- الْمُبَارَاةَات : مسابقات ۶- مُبَارَاة : مسابقه (مصدر باب مُفَاعَلَة) ۷- حِمَاس : شور و شوق، غیرت، هیجان، در
کتاب یازدهم انسانی «دلاوری» ترجمه شده است. ۸- مُدْرِب : مربی ۹- حَكَم : داور
[مَلْعَب : ورزشگاه/فَوْز: پیروزی/ شُعُور: احساس، حس (مصدر) /كَأْس: جام/قادم: آینده، در درس آخر داریم: «أنا قادم» من دارم
می‌آیم. چون اسم فاعل را می‌توان در صورت نیاز به شکل فعل معنا کرد.]

التمارين

التمرين الأول: أئی کَلِمَةٍ مِنْ کَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

- ۱- مِسَاحَةٌ مِنَ الْأَرْضِ، حَوْلَهَا الْمَاءُ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ.
منطقه‌ای از خشکی (زمین) که از هر طرف پیرامونش را آب گرفته است.
الجَزِيرَةُ
جزیره
- ۲- بَحْرٌ يُعَادِلُ ثُلُثَ الْأَرْضِ تَقْرِيْبًا.
دریایی که تقریباً با یک سوم زمین برابر می‌شود.
الْمُحِيطُ الْهَادِي
اقیانوس آرام
- ۳- الَّذِي يُعْطِيهِ اللَّهُ عُمْرًا طَوِيلًا.
کسی که خدا به او عمر طولانی می‌دهد.
الْمُعَمَّرُ
کهنسال
- ۴- صِفَاتٌ أَحَدٌ أَوْ شَيْءٍ.
ویژگی‌های کسی یا چیزی.
الْمُوصَفَاتُ
ویژگی‌ها
- ۵- سَاقُ الشَّجَرِ.
ساقه درخت
الْجَذْعُ
تنه

التمرين الثاني: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- مَا مِنْ^{۴۸} مُسْلِمٍ يَزْرَعُ زَرْعًا أَوْ يَغْرِسُ غَرْسًا^{۴۹} فَيَأْكُلُ مِنْهُ طَيْرٌ أَوْ إِنْسَانٌ أَوْ بَهِيمَةٌ^{۵۰} إِلَّا كَانَتْ لَهُ بِهِ صَدَقَةٌ.

(الْجَارُ وَالْمَجْرُورَ، وَ اسْمَ الْفَاعِلِ)

هیچ مسلمانی نیست که زراعتی کشت کند یا نهالی بکارد پس پرنده‌ای یا انسانی یا چارپایی از آن بخورد مگر آن که برای او به خاطر آن، صدقه‌ای باشد. [مفهوم: مهربانی با موجودات صدقه محسوب می‌شود]

الْجَارُ وَالْمَجْرُورَ: مِنْ مُسْلِمٍ، مِنْهُ، لَهُ، بِهِ وَ اسْمَ الْفَاعِلِ: مُسْلِمٌ

۲- مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ قَدْرَ مَا يَخْرُجُ مِنْ ثَمَرِ ذَلِكَ الْغَرْسِ. (الْفِعْلُ الْمَاضِي وَ الْمَفْعُولُ)

هیچ انسانی نیست که نهالی بکارد مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که آن نهال می‌دهد، برایش پاداش بنویسد.

الْفِعْلُ الْمَاضِي: كَتَبَ وَ الْمَفْعُولُ: غَرْسًا ، قَدْرَ

۳- سَأَلَ النَّبِيُّ ﷺ: أَيُّ الْمَالِ خَيْرٌ؟ قَالَ: زَرْعٌ زَرَعَهُ صَاحِبُهُ.

(الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ، وَ الْفَاعِلُ)

از پیامبر (ص) پرسیده شد: کدام مال بهتر است؟ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را بکارد. (یعنی خود شخص آن را بکارد)

الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ: سَأَلَ وَ الْفَاعِلُ: صَاحِبٌ

^{۴۸} مَا مِنْ: هیچ نیست [ما مِنْ = لای نفی جنس + اسم مفتوح (هیچ ... نیست)] ← هر دو نفی اشد

^{۴۹} غَرْسٌ: نهال

^{۵۰} بَهِيمَةٌ: چارپا - جمع: بهائم

الْتَمَرِينُ الثَّالِثُ: أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ الثَّالِيَةِ حَسَبَ الصُّورِ.



فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ^١ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ فِي مِصْرَ
این اهرام در کدام کشور واقع است؟ در مصر



بِمَ يَذْهَبُ الطُّلَابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ بِالْحَافِلَةِ.
دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس



لِمَنْ هَذَا التَّمَثَالُ؟ لِسَيَّوِيهِ.
این مجسمه از آن کیست؟ از سیبویه



كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلَ فِي الشِّتَاءِ؟ بَارِدٌ.
هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



مَاذَا تُشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ أَشَاهِدُ جِسْرًا.
بالای رودخانه چه می‌بینی؟ پلی می‌بینم.



هَلْ تُشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ نَعَمْ. أَشَاهِدُ وَجْهًا.
آیا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره‌ای می‌بینم.

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ:

أَلِفْ: عَيِّنِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

☐ صدای عجیب را شنیدم.

۱- سَمِعْتُ صَوْتًا عَجِيبًا. ☒ صدای عجیبی را شنیدم.

☒ به روستا رسیدم.

۲- وَصَلْتُ إِلَى الْقَرْيَةِ. ☐ به روستایی رسیدم.

☐ نگاه به گذشته

۳- نَظَرْتُ إِلَى الْمَاضِي ☒ نگاهی به گذشته

☒ بندگانِ درستکار

۴- أَلْعِبَادُ الصَّالِحُونَ ☐ بندگانِ درستکار

☐ دستبندی کهنه

۵- أَلَسَّوَارُ الْعَتِيقُ ☒ دستبندِ کهنه

☒ تاریخ زرین

۶- أَلتَّارِيخُ الذَّهَبِيُّ ☐ تاریخی زرین

^١ وَقَع: واقع شد/ يَقَع: واقع است

ب: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّكِرَةَ فِي مَا أُشِيرَ^{٥٢} إِلَيْهِ بِحَظٍّ.



معرف بالعلمية



معرف بالعلمية

سَجَلَتْ مُنْظَمَةُ الْيُونِسْكُو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَ قُبَّةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ.^{٥٣}

سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد.

قابوس : معرفه / التُّرَاثِ: معرفه



معرف بالعلمية



معرف بالعلمية

عِمَارَةُ خُسْرُو آبَادٍ فِي سَنَنْدَجٍ تَجْذِبُ سَيَّاحًا^{٥٤} مِنْ مُدُنِ إِيرَانَ. حَدِيقَةُ شَاهْزَادَه قُرْبَ كِرْمَانَ جَنَّةٌ فِي الصَّحْرَاءِ.

عمارت خسروآباد در ساندج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی در بیابان است.

سَنَنْدَج: معرفه / سَيَّاحًا: نكرة / جَنَّةٌ: نكرة



معرف بالعلمية

معرف بالعلمية

مَعْبَدُ كُردْگِلَا^{٥٥} فِي مُحَافَظَةِ مَازَنْدَرَانَ أَحَدُ الْآثَارِ الْقَدِيمَةِ.

تکیه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار باستانی است.

مازَنْدَرَانَ: معرفه

التَّمَرِينُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْفِعْلِ الْمَاضِي.

الْفِعْلُ الْمَاضِي	الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ	فِعْلُ الْأَمْرِ	الْمَصْدَرُ	إِسْمُ الْفَاعِلِ
وَأَفَّقَ : موافقت کرد	يُؤَافِقُ	وَأَفِقْ	تَوْفِيقٌ	مُؤَافِقٌ ✓
من باب مفاعلة	يُؤَفِّقُ	وَفِّقْ	مُؤَافَقَةٌ ✓	مُؤَفِّقٌ
تَقَرَّبَ : نزدیکی جست	يُقَرِّبُ	قَرِّبْ	تَقَرُّبٌ ✓	مُقَرِّبٌ
من باب تفعُّل	يَتَقَرَّبُ ✓	تَقَرَّبْ ✓	تَقَرُّبٌ	مُتَقَرَّبٌ ✓
تَعَارَفَ : شناخت	يَتَعَرَّفُ	تَعَارَفْ ✓	مُعَارَفَةٌ	مُتَعَارَفٌ ✓
من باب تفاعل	يَتَعَارَفُ ✓	إِعْرِفْ	تَعَارُفٌ ✓	مُعَرِّفٌ

^{٥٢} أُشِيرَ: اشاره شد (فعل مجهول است)

^{٥٣} قَائِمَةُ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی

^{٥٤} سَيَّاحٌ: گردشگران، جمع تکسیر مفرد آن: سائح ← اسم فاعل / سَيَّاحٌ: گردشگر (شغل) اسم، مفرد مذکر، علی وزن «فَعَّال» ← اسم مبالغه

^{٥٥} تکیه کُرد گِلَا از آثار ملی ایران در شمال شهرستان جویبار

إِشْتَغَلَ : کار کرد	يَنْشَغِلُ	إِشْتَغَلَ	إِنْشَغَلَ	مُشْتَغِلٌ
من باب افتعال	يَشْتَغِلُ	إِنْشَغَلَ	إِشْتَغَلَ	مُنْشَغِلٌ
إِنْفَتَحَ : باز شد	يُفْتَتِحُ	انْفَتَحَ	إِنْفَتَحَ	مُنْفَتِّحٌ
من باب انفعال	يَنْفَتِحُ	تَفَتَّحَ	انْفَتَحَ	مُنْفَتِّحٌ
إِسْتَرْجَعَ : پس گرفت	يَسْتَرْجِعُ	إِسْتَرْجَعَ	إِسْتَرْجَعَ	مُسْتَرْجِعٌ
من باب استفعال	يَرْتَجِعُ	رَاجِعٌ	إِسْتَرْجَعَ	مُرْجِعٌ
نَزَلَ : پایین آورد	يُنْزِلُ	انْزَلَ	نَزَلَ	مُنْزِلٌ
من باب تفعیل	يَنْزِلُ	نَزَلَ	تَنْزِيلٌ	نازِلٌ
أَكْرَمَ : گرامی داشت	يُكْرِمُ	أَكْرَمَ	أَكْرَمَ	أَكْرَمٌ
من باب إفعال	يُكْرِمُ	كَرَّمَ	تَكْرِيمٌ	مُكْرِمٌ

الْتَّمَرِينُ السَّادِسُ: ضَعِ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- ۱- يُسَافِرُ كَثِيرٌ مِّنَ الْ..... إِلَى إِيرَانَ كُلِّ عَامٍ
هر سال بسیاری از گردشگران به ایران سفر می‌کنند.
- ۲- وَضَعْتُ الْمِصْبَاحَ فِي الْبَيْتِ.
چراغ را در چراغدان خانه گذاشتم.
- ۳- جَدِّي لَا بَعْضَ ذِكْرِيَاتِهِ.
پدربزرگم بعضی خاطراتش را به یاد می‌آورد.
- ۴- شَارَكَ زُمْلَاؤُنَا فِي عِلْمِيَّةٍ.
هم‌شاگردی‌هایمان در مسابقه علمی شرکت کردند.
- ۵- بَدَأَ الْ..... بِتَعْلِيمِ الرِّيَاضِيِّينَ.
مربی آموزش ورزشکاران را شروع کرد.

الْتَّمَرِينُ السَّابِعُ: اكْتُبْ جَمَعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

سَائِح: سَيَّاح (گردشگران)	أَثَر: آثار (اثرها، نشان‌ها)	تَارِيخ: تَوَارِيخ (تاریخ‌ها)	قَرْيَة: قُرَى (روستاها)
عَبْد: عِبَاد (بندگان)	دَوْلَة: دَوْل (کشورها)	بَهِيمَة: بَهَائِم (چارپایان)	مَلْعَب: مَلَاعِب (ورزشگاه‌ها)
رَسُول: رُسُل (پیامبران)	سِرْوَال: سَرَاوِيل (شلوارها)	عُصْن: أَغْصَان، غُصُون (شاخه‌ها)	شَجَر: أَشْجَار (درختان)
زَيْت: زُيُوت (روغن‌ها)	حَيّ: أَحْيَاء (زندگان)	قَبْر: قُبُور (گورستان‌ها)	

الْتَمَرِیْنُ الثَّامِنُ:

ألف: عَیِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِیْبَةَ. (حَسَبَ الْمَعْنَى)

- | | | | |
|--|--|--|---|
| جَذُوْعُ الْأَشْجَارِ ☐ | جِدَارُ الْعِمَارَةِ ☒ | جَوَازُ الْبُلُوْطِ ☐ | بُذُوْرُ النَّبَاتَاتِ ☐ |
| تنه‌های درختان | دیوار عمارت | دانه‌های بلوط | دانه‌های گیاهان |
| مُحَافَظَةُ ☐ | قَرْیَةِ ☐ | بَهِیْمَةِ ☒ | مَدِیْنَةِ ☐ |
| استان | روستا | چارپا | شهر |
| ذِكْرُیْ ☒ | حَدَادِ ☐ | خَبَازِ ☐ | شُرْطِیْ ☐ |
| خاطره، حافظه | آهنگر | نانوا | پلیس |
| عَشْرَاتِ ☐ | مِثَاتِ ☐ | آلَفِ ☐ | سِیَاحِ ☒ ^{۵۶} |
| ده‌ها | صدها | هزاران | پرچین |

ب: عَیِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِیْبَةَ. (حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكِرَةِ)

- | | | | |
|--|--------------------------------------|---|---|
| كِرْمَانِشَاهِ ☐ | سَنَدَجِ ☐ | إِیْلَامِ ☐ | مِثَالِ ☒ |
| | | | همه معرفه علم هستند به جز «مثال» |
| الْمُنْتَظَمَةِ ☐ | السَّاحَةِ ☐ | شَارِعٌ ☒ | السُّیَّاحِ ☐ |
| | | | همه معرفه به ال هستند به جز «شارع» |
| صَادِقِ ☐ | مَحْمُودِ ☐ | سِنَجَابِ ☒ | سَعِیدِ ☐ |
| | | | همه معرفه علم هستند به جز «سنجاب» |
| إِمْرَأَةٍ ☒ | مَعْصُومَةِ ☐ | زَهْرَاءِ ☐ | فَاطِمَةِ ☐ |
| | | | همه معرفه علم هستند به جز «امرأة» |

نکته: الف و لامی که بر سر کلمه اضافه شود، معرفه به ال گویند؛
 دقت کنید ← «الف» نه همزه ؛ «لام» هم باید زائد باشد (جزء حروف اصلی کلمه نباشد).
 در معرفه به ال، حرف لام اهمیت خاص در شناخت آن دارد، چون الف گاهی نوشته نمی‌شود: (للناس = ل+ الناس)
 «لام» در کلمات زیر جزء حروف اصلی کلمه است و نشانه معرفه بودن نیست:
 أَلْف - أَلْمَاس - أَلْوَان - أَلْحَان - أَلْقَاب - أَلْطَاف - أَلْوَاح - أَلْبَسَةَ - أَلْسَنَةَ - أَلْسُن

^{۵۶} سیاح: پرچین [از متن درس حذف شده پس لغت جدید حساب می‌شود و باید معنایش را بدانید].

آدابُ الكلام آداب سخن گفتن

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا﴾ الْأَحْزَابُ: ٧٠

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و سخنی درست و استوار بگویید.

الجملة بعد النكرة

لِلْكَلامِ آدَابٌ يَجِبُ عَلَى الْمُتَكَلِّمِ أَنْ يَعْمَلَ بِهَا وَ يَدْعُو الْمُخَاطَبِينَ بِكَلَامٍ جَمِيلٍ إِلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ أَنْ لَا يُجَادِلَهُمْ بِتَعَنُّتٍ،

سخن گفتن آدابی دارد که گوینده باید به آن عمل کند و مخاطبان را با سخنی زیبا به کار درست فرا بخواند و به قصد مچ‌گیری با آنان ستیز نکند،

﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ النُّحْل: ١٢٥
با دانش و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان و با آنان با شیوه‌ای که نیکوتر است ستیز کن.

وَ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْقَائِلُ عَامِلًا مِمَّا يَقُولُ، حَتَّى يُغَيِّرَ سُلُوكَهُمْ،
و گوینده باید به آنچه می‌گوید عمل کننده باشد، تا رفتارشان را تغییر دهد،

﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾ الصَّف: ٢
چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید؟!

وَ يَجِبُ أَنْ يُسَلِّمَ قَبْلَ الْكَلَامِ
و باید پیش از سخن گفتن سلام کند

«السَّلَامُ قَبْلَ الْكَلَامِ.» الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع)،
« سلام کردن پیش از سخن گفتن است.»

كَمَا يَجِبُ أَنْ يَكُونَ كَلَامُهُ لَيِّنًا عَلَى قَدْرِ عُقُولِ الْمُسْتَمْعِينَ، لِكَيْ يُفْنِعَهُمْ وَ يَكْسِبَ مَوَدَّتَهُمْ،
همانطور که باید سخنش نرم و به اندازه خرد شنوندگان باشد، تا قانعشان کند و دوستی آنان را به دست آورد،

« كَلِمَ النَّاسِ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ. » رَسُولُ اللَّهِ (ﷺ)، وَ «عَوْدُ لِسَانِكَ لَيِّنَ الْكَلَامِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ (ع)
« با مردم به اندازه خردشان سخن بگو. » پیامبر خدا (ﷺ)، « و زبانت را به نرمی سخن عادت بده. » امام علی (ع)

لا + تَقْفُوا = لا تَقْفُ (فعل نهی)

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ فِي مَا لَيْسَ لَهُ بِهِ عِلْمٌ، ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ (الْإِسْرَاءُ: ٣٦)

و باید (بر اوست) که در چیزی که به آن دانشی (آگاهی) ندارد سخن نگوید^{۵۷}، ﴿و از چیزی که بدان آگاهی نداری پیروی مکن^{۵۸}﴾

^{۵۷} ترجمه روان: علی + ضمیر یا اسم + فعل منفی = نباید + فعل مضارع التزامی مثبت (عَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَكَلَّمَ: او نباید سخن بگوید)

^{۵۸} ﴿ و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن ﴾ ترجمه فولادوند

جمله وصفیه

وَ عَلَيْهِ أَنْ لَا يَدْخَلَ فِي مَوْضِعٍ يُعْرَضُ نَفْسُهُ لِلتُّهَمِ؛ «إِتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهَمِ» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
و بر اوست که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار دهد؛ «از جایگاه‌های تهمت بپرهیزید.»

الْمُتَكَلِّمُ يُعْرِفُ بِكَلَامِهِ. «تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ
گوینده با سخنش شناخته می‌شود. «سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش نهان است.»

فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ قُدْرَةُ الْكَلَامِ أَقْوَى مِنَ السَّلَاحِ. «رَبُّ كَلَامٍ كَالْحُسَامِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ
بعضی وقت‌ها قدرت سخن از سلاح، قوی‌تر است. «چه بسا سخنی مانند شمشیر باشد.»

معادل مضارع التزامی

جمله وصفیه

حرف جرّ

وَ رَبُّ كَلَامٍ يَجْلِبُ لَكَ الْمَشَاكِلَ.

و چه بسا سخنی که برای تو مشکلات بیاورد.

«فَكَّرَ ثُمَّ تَكَلَّمَ تَسْلَمَ مِنَ الزَّلَلِ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ

«بیندیش سپس سخن بگو تا از لغزش در امان بمانی.»

يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ الْاجْتِنَابُ عَنْ ذِكْرِ الْأَقْوَالِ الَّتِي فِيهَا اخْتِمَالُ الْكِذْبِ.
انسان باید از بیان سخنانی که در آن احتمال دروغ است دوری کند.

«لَا تُحَدِّثْ بِمَا تَخَافُ تَكْذِيبَهُ.» الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ

«چیزی را نگو که از تکذیب کردنش می‌ترسی.»

کسی که

طُوبَى لِمَنْ لَا يَخَافُ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ.

خوشا به حال کسی که مردم از زبانش نمی‌ترسند.

جواب شرط

فعل شرط

هر کس - اداة شرط

«مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ.» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

«هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»

وَ مِنْ آدَابِ الْكَلَامِ قَلَّتُهُ، «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ»^{۵۹} الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ

و از آداب سخن گفتن، کمی آن است، «بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.»



وَقَفَ رَجُلٌ جَمِيلُ الْمَظْهَرِ^{۶۰}، أَمَامَ سُقْرَاطٍ مَرْدِي دَارِي ظَاهِرِي زِيَا رُوبَه‌رُوي سُقْرَاطِ ايسْتَاد

جمله وصفیه

که به لباس‌ها و قیافه‌اش می‌بالید،

يَفْتَخِرُ بِمَلَابِسِهِ وَ مِظْهَرِهِ،

سُقْرَاطُ بِهِ اَوْ كَفْتُ: سَخْنُ بَغُو تَا تُو رَا بِيْنِم.

فَقَالَ لَهُ سُقْرَاطُ: تَكَلَّمْ حَتَّى أَرَاكَ.

^{۵۹} مَا قَلَّ وَ دَلَّ: آنچه کم باشد و راهنمایی کند (سخنی کوتاه که منظور را کامل به شنونده برساند).

^{۶۰} وَقَفَ رَجُلٌ جَمِيلُ الْمَظْهَرِ: رَجُلٌ: فاعل - جميل: صفت برای رجل - المظهر: مضاف اليه

جميل المظهر: زیبا ← اضافه لفظی است؛ در این نوع اضافه در اصل مضاف عامل و مضاف اليه معمول است و هدف کسب تعریف نیست.
جميل الهيئة: خوش تیپ

المعجم

أَدْعُ : فرا بخوان (دَعَا، يَدْعُو) أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ : که دخالت نکند (تَدَخَّلَ، يَتَدَخَّلُ) تُهَمِّمُ : تهمت‌ها «مفرد: تُهَمَّة» زَلْزَل : لغزش سَدِيد : درست و استوار طَوْبَى لـ : خوشا به حال	عَوَّدَ : عادت داد (مضارع: يُعَوِّدُ) قَلَّةٌ : کمی ≠ کثَرَة كَلَّمَ : سخن گفت = حَدَّثَ، تَكَلَّمَ (مضارع: يُكَلِّمُ) لَا تُحَدِّثُ : سخن نگو (حَدَّثَ، يُحَدِّثُ) لَا تَقْفُ : پیروی نکن (قَفَا، يَقْفُو)	لَكِي يُقْنِعَ : تا قانع کند (أَقْنَعَ، يُقْنِعُ) لَيْنٌ : نرم ≠ خَشِن لَيْنٌ : نرمی ≠ خُشُونَة مَخْبُوءٌ : پنهان = خَفِيَ يُعَرِّضُ : در معرض می‌گذارد (ماضی: عَرَضَ)
--	--	--

حواسمون به این دو فعل باشد: وقف: ایستاد - مضارع: يَقِفُ - نهی للمخاطب: لا تَقِفْ
قفا: پیروی کرد - مضارع: يَقْفُو - نهی للمخاطب: لا تَقْفُ

حول النص

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✕

۱- الَّذِي يَتَكَلَّمُ فِي مَا لَا يَعْلَمُ، يَقَعُ فِي خَطَا. ☒
کسی که درباره آنچه نمی‌داند سخن می‌گوید، به خطا می‌افتد.

۲- مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ قَوِيٌّ. ☒
هرکس که مردم از زبانش بترسند پس او نیرومند است.

۳- عَلَيْنَا أَنْ لَا نَجْرَحَ الْآخَرِينَ بِلِسَانِنَا. ☒
ما نباید دیگران را با زبانتان برنجانیم. (نباید زخم زبان بزنیم)

۴- الَّذِي لَا يَتَكَلَّمُ لَا يُعْرِفُ شَأْنَهُ. ☒
کسی که سخن نمی‌گوید، ارزشش شناخته نمی‌شود.

۵- لَا نُحَدِّثُ مِمَّا نَخَافُ تَكْذِيبَهُ. ☒
چیزی را نمی‌گوییم که از تکذیبش می‌ترسیم.

*از نکات ترجمه متن درس:

**علیه: او باید، بر اوست

وَعَلَيْهِ أَنْ لَا يَتَدَخَّلَ فِي مَوْضِعٍ يُعَرِّضُ نَفْسَهُ لِلتُّهَمِ؛

و بر اوست که دخالت نکند در موضوعی که خودش را در معرض تهمت قرار می‌دهد؛

او باید دخالت نکند

**يَجِبُ عَلَى الْإِنْسَانِ: انسان باید

و يَجِبُ أَنْ يَكُونَ الْقَائِلُ عَامِلًا مِمَّا يَقُولُ، حَتَّى يُعَيَّرَ سُلُوكُهُمْ،

و گوینده باید به آنچه می‌گوید عمل کند (عمل کننده باشد)، تا رفتارشان را تغییر دهد،

تعلموا

الْجُمْلَةُ بَعْدَ النَّكْرَةِ = جمله وصفیه

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که درباره اسم نکره توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می شود؛ مثال:

الجملة بعد النكرة
شَاهِدْنَا سِنَجَاباً يَقْفِزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ.
سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می پرید.

الجملة بعد النكرة
رَأَيْتُ وَلَداً يَمْشِي بِسُرْعَةٍ.
پسری را دیدم که به سرعت راه می رفت.

عبارت (رَأَيْتُ وَلَداً يَمْشِي بِسُرْعَةٍ) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «وَلَداً»، فعل مضارعی آمده است که درباره «وَلَداً» توضیح می دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری^{۱۳} ترجمه می شود.

ماضی + اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری
ترجمه

اما اگر فعل اول مضارع باشد، ترجمه فعل دوم چگونه خواهد بود؟ به مثال دقت کنید.

الجملة بعد النكرة
أَفْتَشُ عَنْ مُعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ.
دنبال فرهنگ لغتی می گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می کند)
الجملة بعد النكرة
أُشَاهِدُ طَالِباً يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.
دانش آموزی را می بینم که تمرین های درس را در کلاس می نویسد.
مضارع + اسم نکره + مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری
ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید.

الجملة بعد النكرة
اشْتَرَيْتُ الْيَوْمَ كِتَاباً قَدْ رَأَيْتُهُ مِنْ قَبْلُ.
امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)
ماضی + اسم نکره + ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده
ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

^{۱۳} دقت کنید گفته شده «معمولاً»، چون سیاق جمله و قرائن جمله در ترجمه تاثیر دارد:

ما سألنا الأستاذ سوالاً صعباً لم نقرأه حتى الآن. از استاد سوال سختی که تا حالا نخوانده باشیم نپرسیدیم.
قرأتُ كتاباً يضمُّ معاجم الكتب الدراسية الجديدة أيضاً. کتابی که واژگان کتب درسی جدید را هم دربرمی گیرد (یا دربرمی گرفت)، خواندم.

که اختبر نفسك : تَرَجِمْ هَذِهِ الْعِبَارَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ.

فعل مضارع فعل مضارع منفى فعل مضارع منفى فعل مضارع منفى فعل مضارع منفى مجهول
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ^{٦٤} وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ^{٦٥} وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ^{٦٦} وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ^{٦٦} وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ (مِنْ تَعْقِيَّاتِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)

خداوند! همانا من به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود (نشود) و از قلبی که فروتنی نمی‌کند (نکند) و علمی که سود نمی‌رساند (نرساند) و نمازی که بالا برده نمی‌شود (نشود) و دعایی که شنیده نمی‌شود (نشود).

که التمارين

الْتَمَرِينُ الْأَوَّلُ: اِمْلِ الْفَرَاغَ فِي آيَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ أَحَادِيثِهِ بِكَلِمَاتٍ صَحِيحَةٍ.

عِلْمٌ ، النَّارِ ، عُقُولِهِمْ ، الْحَسَنَةِ ، أَحْسَنُ ، لِسَانِهِ ، تَفْعَلُونَ

۱- ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ ... وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ ...﴾ النحل: ١٢٥
 با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت فرا بخوان ... و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نمای.
 که الحسنة - أحسن

۲- ﴿وَلَا تَقُفْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ ...﴾ الإسراء: ۳۶
 و از چیزی که بدان علمی نداری پیروی مکن.
 که عِلْمٌ

۳- ﴿لَمْ تَقُولُوا مَا لَا ...﴾ الصَّف: ۲
 چرا چیزی می‌گوئید که انجام نمی‌دهید؟!
 که تَفْعَلُونَ

۴- «كَلَّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ ...» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 «با مردم به اندازه خردهایشان (خردشان) سخن بگو.»
 که عُقُولِهِمْ

۵- «تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا فَإِنَّ الْمَرْءَ مَحْبُوءٌ تَحْتَ ...» الْإِمَامُ عَلِيٌّ ع
 «سخن بگوئید تا شناخته شوید زیرا [شخصیت] انسان زیر زبانش نهان است.»
 که لِسَانِهِ

۶- «مَنْ خَافَ النَّاسَ مِنْ لِسَانِهِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ ...» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 «هر کس مردم از زبانش بترسند، از اهل آتش (دوزخیان) است.»
 که النَّارِ



^{٦٤} لَا تَشْبَعُ: سیر نمی‌شود

^{٦٥} لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی‌کند

^{٦٦} لَا تَرْفَعُ: بالا برده نمی‌شود

التَّمرينُ الثَّاني: تَرْجِمِ الْأَحاديثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تُكْرَهُ مُجَالَسَتُهُ **لُفْحَشِهِ**^{٧٧}. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ وَالْجَارَ وَالْمَجْرُورَ)
قطعا از بدترین بندگان خدا کسی است که به خاطر گفتار و کردار زشتش همنشینی با او ناپسند شمرده می‌شود.
الْفِعْلَ الْمَجْهُولَ: تُكْرَهُ / الْجَارَ وَالْمَجْرُورَ: مِنْ شَرِّ ، لُفْحَشِ

۲- أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِي مَالِهِ وَعَلَيْهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (اسْمَ التَّفْضِيلِ وَالْمُضَافِ إِلَيْهِ)
پرهیزکارترین مردم کسی است که حق را بگوید در آنچه که به سود او یا به زیان اوست.
اسْمَ التَّفْضِيلِ: أَتَقَى / الْمُضَافِ إِلَيْهِ: النَّاسِ

۳- أَلْعِلْمُ نَوْرٌ وَضِيَاءٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيائِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُبْتَدَأَ وَالْفَاعِلَ)
علم روشنایی و نوری است که خدا آن را در دل‌های دوستانش می‌اندازد.
الْمُبْتَدَأُ: أَلْعِلْمُ / الْفَاعِلُ: اللَّهُ

۴- قُلِ الْحَقُّ وَ إِنْ كَانَ مُرًّا^{٧٨}.
حق را بگو اگرچه تلخ باشد.
فِعْلُ الْأَمْرِ: قُلِ / الْمَفْعُولُ: الْحَقُّ

۵- لَا تَتَّقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ع (الْمُضَارِعَ الْمَنْفِيَّ وَ فِعْلَ النَّهْيِ)
آنچه نمی‌دانی نگو، البته هر آنچه [هم] می‌دانی نگو.
الْمُضَارِعَ الْمَنْفِيَّ: لَا تَعْلَمُ / فِعْلَ النَّهْيِ: لَا تَقُلْ

التَّمرينُ الثَّالثُ: تَرْجِمِ كَلِمَاتِ الْجَدُولِ، ثُمَّ اكْتُبْ رَمَزَهُ.

يُجَادِلُ / مِثَّتَانِ / تَعْلِيمُ / حَفَلَاتُ / أَفْلامُ / إِمْرَأَةٌ / مُعَمَّرَةٌ / مَوَاقِفُ / تَلْمِيزُ / رَائِحَةٌ
حاسوب / أَبْنَاءُ / أَلْفَانِ / أَزْهَارُ / أَسَاوِرُ / إِعْصَارُ / تَبْجِيلُ / سَاحَاتُ / مَرَايِلُ

↓ رمز

ل	ی	ج	ب	ت	(۱) گرامی داشتن : تَبْجِيلُ
ة	ر	م	ع	م	(۲) کهنسال : مُعَمَّرَةٌ
ل	د	ا	ج	ی	(۳) ستیز می‌کند : يُجَادِلُ
م	ی	ل	ع	ت	(۴) یاد دادن : تَعْلِيمُ
ف	ق	ا	و	م	(۵) ایستگاه‌ها : مَوَاقِفُ
ت	ا	ل	ف	ح	(۶) جشن‌ها : حَفَلَاتُ
ذ	ی	م	ل	ت	(۷) دانش‌آموز : تَلْمِيزُ
ة	أ	ر	م	ا	(۸) زن : إِمْرَأَةٌ

^{٧٧} فُحْشُ: گفتار و کردار زشت

^{٧٨} و إِنْ: اگرچه ، هر چند / مُرٌّ: تلخ

ر	ا	ء	ح	ة
أ	ل	ف	ا	ن
إ	ع	ص	ا	ر
م	ر	ا	س	ل
س	ا	ح	ا	ت
م	ئ	ة	ا	ن
أ	ف	ل	ا	م
ح	ا	س	و	ب
أ	س	ا	و	ر
أ	ب	ن	ا	ء
أ	ز	ه	ا	ر

بو : رائحة	(٩)
دو هزار : ألفان	(١٠)
گردباد : إعصار	(١١)
خبرنگار : مُراسل	(١٢)
میدان ها : ساحات	(١٣)
دویست : مِئتان	(١٤)
فیلمها : أَفلام	(١٥)
رایانه : حاسوب	(١٦)
دستبندها : أساور	(١٧)
فرزندان : أبناء	(١٨)
شکوفهها : أزهار	(١٩)

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : «جَمالُ الْمَرْءِ فَصاحَةُ لِسَانِهِ» زیبایی انسان، شیوایی زبانش است.

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: عَيِّنْ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ.

أَلْقِشْر (پوست)	أَلْلَبْ (مغز)	أَلْنَوَى (هسته)	أَلْسَعْر (قیمت) ✓
أَلْيَد (دست)	أَلرَّأْس (سر)	أَلْقَدَم (پا)	أَلْسِیاج (پرچین) ✓
أَلْإِثْم (گناه)	أَلذَّنْب (گناه)	أَلْحَكَم (داور) ✓	أَلْخَطِیئة (گناه)
أَلتَّعَلَب (روباه)	أَلکَلْب (سگ)	أَللَّیْن (نرم) ✓	أَلذَّنْب (گرگ)
أَلزُّیوت (روغن‌ها) ✓	أَلْمُدْرَب (مربی)	أَلْعامِل (کارگر)	أَلْمَوْظَف (کارمند)
أَلسَّرْوال (شلوار)	أَلْقَمِیص (پیراهن مردانه)	أَلْفُسْتان (پیراهن زنانه)	أَلسَّمَك (ماهی) ✓

الْتَمَرِينُ الْخامِسُ: تَرَجِّم الْجُمْلَةَ التَّالِیَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

موصوف الجملة بعد النكرة

(الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ وَ الْمَفْعُولُ)

١- سافَرْتُ إِلَى قَرْیَةٍ شَاهَدْتُ صُورَتَهَا أیَّامَ صَغَرِي.

به روستایی سفر کردم که عکسش را در ایام کودکی‌ام دیده بودم.
الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ : قَرْیَةٍ / الْمَفْعُولُ : صُورَةٍ

صفت از نوع اسم

الجملة بعد النكرة

موصوف

(الْمَفْعُولُ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

٢- عَصَفْتُ رِیاحٌ شَدِیدَةً خَرَبَتْ بَیتاً جَنْبَ شاطِئِ الْبَحْرِ.

بادهای شدیدی وزید که خانه‌ای را کنار ساحل دریا ویران کرد.
الْمَفْعُولُ : بَیتاً / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: شاطِئِ الْبَحْرِ

(الْمَفْعُولُ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

۳- وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا^{٦٩} يُسَاعِدُنِي عَلَى تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّةِ.

موصوف الجملة بعد النكرة نون وقايه مفعول

برنامه ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کرد.

الْمَفْعُولُ*: بَرْنَامَجًا، «ی» بعد از نون وقایه ۱۰۰٪ مفعول است. / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: الْعَرَبِيَّةِ

(الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

۴- الْكِتَابُ صَدِيقٌ يُنْقِذُكَ مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ.

موصوف الجملة بعد النكرة

کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.

الْمُبْتَدَأُ: الْكِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِيقٌ

(الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ، وَ نُونُ الْوَقَايَةِ)

۵- يُعْجِبُنِي عَيْدٌ يَفْرَحُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ.

موصوف الجملة بعد النكرة نون وقايه مفعول

از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.

الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: يُعْجِبُ "نـ" ی [يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ی (ضمیر در نقش مفعول)]

** يُعْجِبُنِي: خوشم می‌آید، يُعْجِبُكَ: خوشت می‌آید (از حوار «فی الملعب» حذف شده است؛ پس لازم است معنای این لغت جدید را بدانید).

الْتَّمَرَيْنِ السَّادِسُ: عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْآيَةِ أَوْ الْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحُجُرَاتُ: ۱۱

۲- عَوَّدَ لِسَانَكَ لِيْنَ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

۳- فَكَّرْتُ ثُمَّ تَكَلَّمْتُ تَسْلَمَ مِنَ الزَّلَلِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

۵- تَكَلَّمُوا تُعْرِفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

عيب و هنرش نهفته باشد (مولوی)

نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)

توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)

نخواند هرکه او نیکو سرشت است (مهدی الهی قمشه ای)

زان است که عیب خویش نشناخته است (مثال و حکم دهخدا)

الف) تا مرد سخن نگفته باشد

ب) سخن کان از سر اندیشه ناید

ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی

د) خلائق را به القابی که زشت است

ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است

جواب:

۱- ﴿وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ﴾ الْحُجُرَاتُ: ۱۱

د) خلائق را به القابی که زشت است

۲- عَوَّدَ لِسَانَكَ لِيْنَ الْكَلَامِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

ج) به شیرین زبانی و لطف و خوشی

نخواند هرکه او نیکو سرشت است (مهدی الهی قمشه ای)

توانی که پیلی به مویی کشی (سعدی شیرازی)

^{۶۹} بَرْنَامَج: برنامه، جمع: برامج

۳- فَكَّرُ ثُمَّ تَكَلَّمَ تَسَلَّمَ مِنَ الرَّزْلِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ

(ب) سخن کان از سر اندیشه ناید نوشتن را و گفتن را نشاید (نظامی گنجه ای)

منتدا- اسم تفضیل خبر مقدم جمله صلیه مبتدای مؤخر + مضاف الیه

۴- أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ الْإِمَامُ عَلِيٌّ

(ه) آن کس که به عیب خلق پرداخته است زان است که عیب خویش نشناخته است (امثال و حکم دهخدا)

فعل طلب (فعل امر) جواب طلب (برای همین اعراب فعل مضارع تغییر کرده است)

۵- تَكَلَّمُوا تَعَرَفُوا؛ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ

(الف) تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد (مولوی)

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

رياح	زُبُوت	أَسَاوِر	ساحات	أُولِيَاء	مَوَاضِع
ريح: باد	زَيْت: روغن	سِوَار: دستبند	ساحَة: میدان	وَلِي: دوست	مَوْضِع: جا
نُصُوص	تُهُم	آداب	مُخَاطَبِينَ	عُقُول	أَقْوَال
نَص: متن	تُهْمَة: اتهام	أَدَب: ادب	مُخَاطَب: هم سخن	عَقْل: خرد	قَوْل: سخن

الْتَّمِرِينَ الثَّامِنُ: صَغِ الْمُرَادِفَاتِ وَ الْمُضَادَّاتِ فِي الْفَرَاغِ الْمُنَاسِبِ. (= ≠)

لَيِّن / شَاطِئ / جَزِيل / إِنْثَم / صَغَر / تَبَجِيل / ضِيَاء / مَخْبُوء / كَلَّمَ / تُرْفَع / سَدِيد / مَوْدَّة

كثير = جَزِيل	حَسَن ≠ لَيِّن	ذَنْب = إِنْثَم	سَاحِل = شَاطِئ
بسیار	زبر ≠ نرم	گناه	ساحل
تَكْرِيم = تَبَجِيل	كِبَر ≠ صَغَر	مَسْتَوِر = مَخْبُوء	سَكْت ≠ كَلَّمَ
بزرگداشت	کهنسالی ≠ کودکی	پوشیده = پنهان	ساکت شد ≠ سخن گفت
حُب = مَوْدَّة	نور = ضِيَاء	صَحِيح = سَدِيد	تُنْزَل ≠ تُرْفَع
دوستی	روشنایی	درست و راست = درست و استوار	پایین آورده می شود ≠ بالا آورده می شود

نکات جمله وصفیه

الجملة بعد النكرة = الجملة التي تصف اسم النكرة (جمله وصفیه)

- در جمله وصفیه، صفت یک فعل است که اسم نکره قبل خود را توصیف می کند (یا توضیح می دهد)
 - در ترجمه جمله وصفیه از حرف «که» استفاده می کنیم. حرف «که» رابط بین جمله پایه و جمله وصفیه است.
 - اصولاً هر چیزی که ارتباط بین اسم نکره و جمله وصفیه را قطع کند نباید داشته باشیم. (قطع کننده ممنوع)
- اگر جمله با یکی از حروف ربط [مانند: فَ، وَ، ثُمَّ، حَتَّى، أَنْ، إِنْ، أَنْ، لَكِنْ، حَتَّى] یا کلمات [حینما، عندما، متى] شروع شود، نمی تواند جمله وصفیه باشد.

● ممکن است بین موصوف و جمله وصفیه فاصله بیفتد.

وَلِفِيروزآبادي مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ **يُضَمُّ** مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

و فیروزآبادی لغت نامۀ مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در برمی گیرد. (شامل می شود)

● جمله وصفیه می تواند یک جمله اسمیه باشد.

شاهدتُ رجلاً **قَلْبُهُ طَاهِرٌ**. مردی را که دلش پاک بود، دیدم.

● هر جمله ای که بلافاصله بعد از اسم نکره آمد، جمله وصفیه نیست:

مثال: مَنْ يَرْحَمُ مُومِنًا يَرْحَمُهُ اللَّهُ : هر کس به مومنی رحم کند، خدا به او رحم می کند.
یرحم جمله وصفیه نیست؛ بلکه جواب شرط است.

● جمله وصفیه هم صفت محسوب می شود بنابراین اگر در سوالی خواسته شد تعداد صفت ها را پیدا کنیم، باید جمله های وصفیه را نیز بشماریم.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ



■ اِبْحَثْ عَنْ خَمْسِ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثٍ حَوْلَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

الجملة بعد النكرة

﴿... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ...﴾ الْآنْعَامُ: ١٢٢

نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود. (مکارم شیرازی)

الجملة بعد النكرة

﴿... إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى ...﴾ الْأَحْقَافُ: ٣٠

به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است.

الجملة بعد النكرة

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...﴾ الْأَنْبِيَاءُ: ٧٣

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند... (فولادوند)

۱- ﴿.....﴾

۲- ﴿.....﴾

۳- ﴿.....﴾

۴-

۵-

(للتّمرين في المنزل) اكتب اسم كلّ صورة. [تّمرين به عهدہ دانش آموز است]



١- الثعلب ٢- الفرس ٣- الذئب ٤- الكلب



١- المفتاح ٢- السبورة ٣- المشكاة ٤- الميزان



١- الرمان ٢- العنب ٣- التفاح ٤- التمر



١- الزّجاجة ٢- المصباح ٣- الكرة ٤- السّوار

الدرس الخامس



فعل مضارع منفی اسم فاعل اسم مبالغه

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٧٠﴾ الزمر: ٣

بی گمان خدا کسی را که که دروغگو و بسیار کافر است راهنمایی نمی کند.

الکذب

دروغ، دروغگویی

الْكَذِبُ مِفْتَاحٌ لِّكُلِّ شَرٍّ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

دروغ کلید هر بدی ای (پلیدی) است.

فعل نهی

الجملة بعد النكرة

جاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ بِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَقَالَ ﷺ: لَا تَكْذِبُ. ٧١

مردی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: به من خویی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند، پس [حضرت] فرمود: دروغ نگو.

فعل ماضی که به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود.

خبر- موصول

مبتدا- اسم تفضیل

و قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ ﷺ: خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صِدْقِ الْمَقَالِ بِصِدْقِ مَقَالِهِ، نَذَّبَكَ إِلَى أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ بِحُسْنِ أَعْمَالِهِ. (غرر الحکم، ج ٣، ص ٤٣٤، ح ٥٠٢٢)

و امام علی (ع) فرموده است: بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی اش تو را به راستگویی دعوت کند و با نیکوکاری هایش (خوش رفتاری هایش، کارهای خوبش)، تو را به بهترین کارها فرا بخواند.

أبدا : همیشه

در جملات منفی ← أبدا: هرگز، هیچ وقت

فعل نهی

إِذَنْ فَكُنْ صَادِقًا مَعَ نَفْسِكَ وَ مَعَ الْآخَرِينَ فِي الْحَيَاةِ، وَ لَا تَهْرُبْ مِنَ الْوَاقِعِ أَبَدًا، در این صورت در زندگی با خودت و دیگران صادق باش، و هرگز از واقعیت فرار نکن،

مفعول

جواب شرط

فعل شرط

فَإِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تَوَاجِهْ مُشَاكِلَ وَ صُعُوبَاتٍ كَثِيرَةً، زیرا اگر از واقعیت فرار کنی، با مشکلات و سختی های زیادی روبرو خواهی شد،

و تُضْطَرُّ إِلَى الْكَذِبِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ،

و چندین بار ناگزیر (مجبور) به دروغ گفتن می شوی،

من باب تفعّل فاعل

و بَعْدَ ذَلِكَ يَتَّبِعُ كَذِبُكَ لِلْآخَرِينَ، فَتَفْشَلُ فِي حَيَاتِكَ.

و بعد از آن دروغت برای دیگران آشکار می شود، و در زندگی ات شکست می خوری.

الجملة بعد النكرة - فعل مضارع من باب تفعيل

و هَذِهِ قِصَّةٌ قَصِيرَةٌ تُبَيِّنُ لَكَ نَتِيجَةَ الْكَذِبِ:

و این داستانی کوتاه است که نتیجه دروغگویی را برایت آشکار می کند:

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

قَرَّرَ أَرْبَعَةُ طُلَّابٍ أَنْ يَغِيبُوا عَنِ الْإِمْتِحَانِ

چهار دانشجو قرار گذاشتند که از [جلسه] امتحان غیبت کنند،

٧٠ کفار: اسم، مفرد، مذکر، اسم مبالغه (وزن فَعَال) // کفار: اسم جمع تکسیر، مذکر، مفرد کافر بر وزن فاعِل، اسم فاعل

٧١ بحار الأنوار، ط- بیروت ج ٦٩، ص ٢٦٢، ح ٤٣

فَاتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا وَ قَالُوا لَهُ:

پس با استاد تماس تلفنی گرفتند و به او گفتند:

نداریم

أَحَدُ إِطَارَاتِ سَيَّارَتِنَا انْفَجَرَ، وَ لَيْسَ لَنَا إِطَارٌ احتياطيٌّ،

یکی از تایرهای (چرخ‌های) خودرویمان ترکیده است، و چرخ یدکی (زاپاس) نداریم،

مضارع مجهول نائب فاعل جمله وصفیه

وَ لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً تَنْقُلُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ،

و خودرویی وجود ندارد (یافت نمی‌شود) که ما را به دانشگاه ببرد،

وَ نَحْنُ الْآنَ فِي الطَّرِيقِ بَعِيدُونَ عَنِ الْجَامِعَةِ،

و ما اکنون در مسیر، دور از دانشگاه هستیم،

فعل مضارع منصوب معادل مستقبل منفی مفعول

وَ لَنْ نَسْتَطِيعَ الْحُضُورَ فِي الْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمُحَدَّدِ.

نخواهیم توانست که در وقت مشخص شده در امتحان حاضر شویم.

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

وَ أَفَقَّ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُوجَّهَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ،

استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تاخیر (عقب) اندازد،

فَفَرِحَ الطُّلَّابُ بِذَلِكَ؛ لِأَنَّ حُطَّتْ لَهُمُ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَاحٌ.

و دانشجویان به همین خاطر خوشحال شدند؛ زیرا نقشه آن‌ها برای به تاخیر (عقب) انداختن امتحان موفق شد. (یعنی نقشه آن‌ها گرفت)

فِي الْأُسْبُوعِ التَّالِيِ فِي هَفْتَهُ بَعْدَ

حَضَرُوا لِلْإِمْتِحَانِ فِي الْوَقْتِ الْمُحَدَّدِ،

در زمان مشخص شده برای امتحان حاضر شدند،

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

وَ طَلَّبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسُوا فِي قَاعَةِ الْإِمْتِحَانِ،

و استاد از آن‌ها خواست که در سالن امتحان بنشینند،

ثُمَّ وَزَعَ عَلَيْهِمْ أَوْرَاقَ الْإِمْتِحَانِ.

سپس برگه‌های امتحان را بر آن‌ها (میان آن‌ها) پخش کرد.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأُسْتَاذِ، تَعَجَّبُوا لِأَنَّهَا كَانَتْ هَكَذَا:

هنگامی که به سوال‌ها نگاه کردند، تعجب کردند زیرا آن (سوالات) این چنین (این گونه) بود:

١- لِمَاذَا انْفَجَرَ الْإِطَارُ؟ چرا تایر ترکید؟

٢- أَيُّ إِطَارٍ مِنْ سَيَّارَتِكُمْ انْفَجَرَ؟ کدام تایر از خودرویتان ترکید؟

٣- فِي أَيِّ طَرِيقٍ وَقَعَ هَذَا الْحَادِثُ؟ در چه مسیری این حادثه اتفاق افتاد؟

۴- ما هُوَ تَرْتِيبُ جُلُوسِكُمْ فِي السَّيَّارَةِ؟ ترتیب نشستن شما در خودرو چطور بود؟

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

۵- كَيْفَ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَحْلُوا مُشْكِلَتَكُمْ؟ چطور توانستید مشکلاتان را حل کنید؟

۶- كَمْ كَانَتِ السَّاعَةُ عِنْدَ انْفِجَارِ الإِطَارِ؟ هنگام ترکیدن تایر ساعت چند بود؟

كان + مضارع = معادل ماضی استمراری

۷- مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسُوْقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟ چه کسی از شما در آن وقت خودرو را می‌راند؟

فعل مضارع منصوب معادل مضارع التزامی

۸- هَلْ تَضَمَّنُ أَنْ يُجِيبَ أَصْدِقَاؤُكَ مِثْلَ إِجَابَتِكَ؟ آیا ضمانت می‌کنی که دوستانت مثل جواب تو، پاسخ دهند؟

خَجَلَ الطُّلَّابُ وَ نَدِمُوا وَ اعْتَذَرُوا مِنْ فَعْلِهِمْ،

دانشجویان شرمنده و پشیمان شدند و از کارشان پوزش خواستند،

فعل شرط جواب شرط - فعل مضارع منفی

نَصَحَهُمُ الْأُسْتَاذُ وَ قَالَ: مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحْ.

استاد آن‌ها را نصیحت کرد و گفت: هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود.

که + مضارع التزامی منفی

عَاهَدَ الطُّلَّابُ أَسْتَاذَهُمْ عَلَى أَنْ لَا يَكْذِبُوا،

دانشجویان به استادشان قول دادند که دروغ نگویند،

فید حالت الجملة بعد النكرة

وَ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا.

و با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

* نکات ترجمه:

مواردی که در ترجمه متن درس رعایت شده، به قرار زیر است.

▼ انواع فعل :

فعل ماضی، فعل مضارع، فعل امر، فعل نهی، فعل منفی مضارع، فعل منفی آینده، فعل مضارع التزامی

فعل ماضی: عَاهَدَ (پیمان بستند) / قَالُوا (گفتند) / تَعَلَّمْنَا (آموختیم)

فعل مضارع: تَضَمَّنُ (ضمانت می‌کنی) / يَتَبَيَّنُ: مشخص می‌شود / يُبَيِّنُ: مشخص می‌کند.

فعل امر: عَلِّمْنِي خُلُقًا (خُلق و خوبی به من یاد بده) / كُنْ صَادِقًا. (صادق باش)

فعل نهی: لَا تَهْرُبْ مِنَ الْوَقْعِ (از واقعیت فرار نکن)

فعل منفی مضارع: لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً (خودرویی وجود ندارد، یافت نمی‌شود) / أَنْ لَا يَكْذِبُوا (که دروغ نگویند)

فعل منفی آینده: لَنْ نَنْسَاهُ (آن را فراموش نخواهیم کرد) / لَنْ نَسْتَطِيعَ (نخواهیم توانست)

فعل مضارع التزامی: فعل‌های شرط و مضارع منصوب (با أَنْ گي اَذَنْ حَتَّى لـ) به صورت مضارع التزامی ترجمه

می‌شود. اَنْ يُوجَلَ الْإِمْتِحَانُ (امتحان را به تاخیر اندازد) / اَنْ يَجْلِسَ (که بنشیند) / اَنْ يُجِيبَ (که پاسخ دهد) /

لِيُفَرِّقَهُمْ (برای آن‌که جدایشان کند)

▼ ادات شرط:

إِنْ و مَنْ و ما شرطیه + فعل شرط (به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود). + جواب شرط (به صورت مضارع اخباری ترجمه می شود).

إِنْ هَرَبْتَ مِنَ الْوَاقِعِ فَسَوْفَ تُوَاجِهُ مَشَاكِلَ وَ صُعُوبَاتٍ كَثِيرَةً.
اگر از واقعیت فرار کنی ، با مشکلات و سختی های زیادی روبرو خواهی شد.
مَنْ يُسْجَلْ هَدَفًا يَذْهَبْ إِلَى النَّهَائِيَّ.
هرکس گلی را ثبت کند به مرحله نهایی می رسد.
مَا تَقْدُمُوا لِأَنْفُسِكُمْ تَجِدُوهُ.
هر آنچه برای خودتان پیش بفرستید ، آن را می یابید.

▼ جمله وصفیه = جمله بعد از نکره:

تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا. (درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد).
و لَا تَوْجَدُ سَيَّارَةً تَنْقُضُنَا إِلَى الْجَامِعَةِ. (خودرویی که ما را به دانشگاه برساند ، وجود ندارد).

▼ انواع مَنْ:

۱- استفهامی

مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَسُوْقُ السَّيَّارَةَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ؟
در آن وقت از میان شما چه کسی خودرو را می راند؟

۲- شرطیه

مَنْ يَكْذِبْ لَا يَنْجَحْ.
هرکس دروغ بگوید موفق نمی شود.

۳- موصول

خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ دَعَاكَ إِلَى صَدَقِ الْمَقَالِ بِصَدَقِ مَقَالِهِ،
بهترین برادرانت (دوستانت)، کسی است که با راستگویی اش تو را به راستگویی دعوت کند.
(دعا : فعل ماضی است ولی بعد از «مَنْ موصول» عموماً به صورت مضارع التزامی ترجمه می شود).

▼ هر گاه "لَمَّا" بر سر فعل ماضی واقع شود، به معنی «وقتی، هنگامی که» است.

لَمَّا نَظَرُوا إِلَى الْأُسْئَلَةِ، تَعَجَّبُوا:

هنگامی که به سوال ها نگاه کردند، تعجب کردند.(متعجب شدند)

▼ "لَمَّا" بر سر مضارع دو صورت دارد:

(۱) لَمَّا + مضارع مجزوم به کل سکون یا حذف نون یا حذف حرف (وای) از آخر فعل: معادل «ماضی نقلی منفی»
لَمَّا يَذْهَبْ: هنوز نرفته است = ما قد ذهب

(۲) به ندرت معنای «وقتی» می دهد: ۱ در این صورت آخر فعل تغییر نمی کند.
«هذه سنة جميلة بأننا ننهض من مكاننا لَمَّا يدخل علينا ضيف جديد!»
این، یک سنت زیبا است که وقتی میهمانی جدید بر ما وارد می شود از جایمان برمی خیزیم!

▼ أَحَدٌ معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می کنیم.

أَحَدٌ = یکی ، یکتا ، کسی یا (هیچ کس در جملات منفی)
أَحَدُ إطَارَاتِ سَيَّارَتِنَا أَنْفَجَرَ . یکی از تایرهای خودرویمان ترکید.
اللَّهُ أَحَدٌ . خداوند یکتا ست.
ما كَانَ أَحَدٌ حَاضِرًا. کسی حاضر نبود یا هیچ کس حاضر نبود.

▼ « کُلَّ » معنایی مختلفی دارد بسته به نیاز جمله معنی می‌کنیم.

● همه (کُلَّ + اسم جمع) / *کُلَّ (نکره): همه

کُلُّ الطُّلَابِ = همه دانشجویان ، کُلُّهُمْ = همه آنها
*﴿کُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ نساء: ۷۸ : همه از جانب خداست. (فولاند، آیتی)

● همگی (اسم معرفه + کُلَّ + ضمیر)

جاء التلاميذ کُلُّهُمْ: دانش‌آموزان همگی آمدند.

● هر (کُلَّ + اسم مفرد نکره)

کُلُّ طَالِبٍ = هر دانشجویی ، کُلُّ وَاحِدٍ = هر یک

● هر یک از (کُلُّ + مِنْ)

طَلَبَ الْأُسْتَاذُ مِنْهُمْ أَنْ يَجْلِسَ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي زَاوِيَةٍ مِنْ قَاعَةِ الْإِمْتِحَانِ.
استاد از آنها خواست که هر یک از آنها در گوشه‌ای از سالن امتحان بنشینند.

● از هر گونه (کُلُّ + مِنْ)

﴿... مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رُوحَيْنِ اثْنَيْنِ...﴾ (رعد: ۳) از هر گونه ثمرات و بهره‌ها دو جفت قرار داد.

● هیچ (در جملات منفی)

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. بی‌گمان خداوند هیچ متکبر و فخرفروشی را دوست ندارد.

● بستگی به جمله دارد: همه یا هر

**کُلُّ مَنْ (= هر کسی) + فعل مفرد / کُلُّ مَنْ (= همه کسانی که) + فعل جمع

کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ: هر که روی زمین است دستخوش مرگ و فناست.

علینا أن نتواضع أمام أساتذتنا... وَ کُلُّ مَنْ حَوْلَنَا. ما باید فروتنی کنیم در برابر استادانمان و هر که پیرامون ماست.

**کُلُّ ما: هر آنچه ، همه آنچه

لَا تَقُلْ کُلُّ ما تَعْلَمُ : هر آنچه می‌دانی نگو یا همه آنچه را می‌دانی نگو.

**کُلُّما: هر بار، هر چه، هرگاه (نمونه آن در کتاب درسی نیست.)

**کُلَّ + قید زمان یا قید مکان به معنای «سراسر یا همه ، هر»

کُلَّ لَيْلٍ: هر شب / کُلَّ اللَّيْلِ: سراسر شب، همه شب - کُلَّ مَكَانٍ: هر جایی ، همه جا

كَانَ تَيَّارُ الْكَهْرَبَاءِ انْقَطَعَ فِي کُلِّ اللَّيْلِ. جریان برق در سراسر شب قطع شده بود.

يَجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَنْ يَأْخُذُوا الْعِلْمَ مِنْ کُلِّ مَكَانٍ: مسلمانان باید علم را از هر مکانی بگیرند.

**کُلُّ شَيْءٍ (هر چیزی، همه چیز)

کُلُّ شَيْءٍ جَيِّدٌ. همه چیز خوب است. / «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ: و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم..

▼ لَنَا : داریم/ لیس لنا: نداریم

لَيْسَ لَنَا إِطَارٌ احتیاطی: چرخ یدکی (زاپاس) نداریم.

▼ فعل غایب (در صورتی که فاعل را بعد از فعل، به شکل اسم ببینیم) اول جمله به شکل مفرد می‌آید و با توجه

به فاعل (مذکر یا مؤنث) استفاده می‌شود. (یادتون باشه یک فعل نمیتونه دو تا فاعل داشته باشه)

خَجَلَ الطُّلَابُ وَ نَدَمُوا وَ اعْتَدَرُوا مِنْ فِعْلِهِمْ.

قَرَّرَ أَرْبَعَةُ طُلَّابٍ أَنْ يَغْيَبُوا عَنِ الْإِمْتِحَانِ.

تَجْتَهِدُ الطَّالِبَاتُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهِنَّ وَ تُسَاعِدْنَ أُمَّهِنَّ.

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَا تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا.

☆ المَعْجَم ☆

كُنْ : باش لَنْ : حرف نشانه آینده منفی مُحَدَّد : مشخص شده مَقَال : گفتار = قَوْل، گلام نَدَب : فرا خواند (مضارع : يَنْدُبُ) وَاجَه : روبه رو شد (مضارع : يُوَاجِهُ) وَزَع : پخش کرد (مضارع : يُوزَعُ)	صُعُوبَة : سختی ≠ سُهُولَة ضَمِنَ : ضمانت کرد (مضارع : يَضْمَنُ) عَاهَدَ : پیمان بست (مضارع : يُعَاهِدُ) عِدَّة : چند فَشِلَ : شکست خورد (مضارع : يَفْشِلُ) قَرَّرَ : قرار گذاشت (مضارع : يَقْرَرُ)	أَجَّلَ : به تأخیر انداخت (مضارع : يُؤَجِّلُ / مصدر : تَأْجِيلُ) = أَخَّرَ إِضْطَرَّ : ناگزیر کرد (مضارع : يِضْطَرُّ) تُضْطَرُّ : ناگزیر می‌شوی إِطَار : تایر، چارچوب إِطَارٌ اِحتِطَاطِيٌّ : چرخ یدکی تَبَيَّنَ : آشکار شد (مضارع : يَتَبَيَّنُ) خُطَّة : نقشه، برنامه «جمع: خُطَط» زَاوِيَّة : گوشه «جمع: زَوَايا» سَاقٍ : رانندگی کرد (مضارع : يَسوقُ)
---	--	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- هَلْ وَافَقَ الْأُسْتَاذُ أَنْ يُؤَجَّلَ الْإِمْتِحَانُ لِلطُّلَابِ لِمُدَّةِ أُسْبُوعَيْنِ؟
آیا استاد موافقت کرد که امتحان را برای مدت دو هفته به تأخیر اندازد؟
نه لا، وفاقِ الأستاذُ أَنْ يُؤَجَّلَ لَهُمُ الْإِمْتِحَانُ لِمُدَّةِ أُسْبُوعٍ وَاحِدٍ.
استاد موافقت کرد که امتحان را به مدت یک هفته برای آن‌ها به تأخیر (عقب) اندازد.

۲- مَاذَا قَالَ الرَّجُلُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ جَاءَ إِلَيْهِ؟
مرد به پیامبر خدا ﷺ چه گفت وقتی که نزد او آمد؟
كَهْ قَالَ: عَلَّمَنِي خُلُقًا يَجْمَعُ لِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.
گفت: به من خویی (اخلاقی) بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم جمع کند.

۳- مَا قَالَ الطُّلَابُ لِأُسْتَاذِهِمْ نَادِمِينَ؟
دانشجویان با پشیمانی به استادشان چه گفتند؟
كَهْ قَالُوا لَهُ نَادِمِينَ: تَعَلَّمْنَا دَرَسًا لَنْ نَنْسَاهُ أَبَدًا.
با پشیمانی به او گفتند: درسی آموختیم که هرگز آن را فراموش نخواهیم کرد.

۴- مَنْ قَالَ «مَنْ يَكْذِبُ لَا يَنْجَحْ»؟ كَهْ قَالَ الْأُسْتَاذُ ذَلِكَ الْمَقَالَ.
چه کسی گفت «هرکس دروغ بگوید موفق نمی‌شود»؟ كَهْ استاد آن سخن را گفت.

۵- كَيْفَ اتَّصَلَ الطُّلَابُ بِالْأُسْتَاذِ؟ كَهْ اتَّصَلُوا بِالْأُسْتَاذِ هَاتِفِيًّا.
چگونه دانشجویان با استاد تماس گرفتند؟ كَهْ با استاد تماس تلفنی گرفتند.

۶- لِمَاذَا فَرَحَ الطُّلَابُ؟ كَهْ لِأَنَّ خُطَّتَهُمُ لِتَأْجِيلِ الْإِمْتِحَانِ نَجَحَتْ.
چرا دانشجویان خوشحال شدند؟ كَهْ برای اینکه نقشه آن‌ها برای به تأخیر (عقب) انداختن امتحان موفق شد.

هـ اِعْلَمُوا هـ

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

ادوات ناصبه + مضارع منصوب

حروف «أَنْ» که: «گِ، لِ، لَکِ، حَتَّى» تا، برای اینکه»^{۷۲} بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛ فعل‌هایی که دارای این حروف‌اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می‌کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می‌کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می‌شوید	لَکِ تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می‌دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُ: می‌روند	گِ يَذْهَبُ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَنَالُونَ: دست می‌یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

(به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)

که اخْتَبَرِ نَفْسَكَ : تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱- ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۱۶
و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است،
(فولادوند)

۲- مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ^{۷۳} قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ (ع) (أعلام الدين ۳: ۳۰۳)
یکی از خوی‌های نادان اینک پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند.
(یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن {مطلب} پاسخ می‌دهد و پیش از آن که {مقصود} گوینده را {بفهمد به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته حکم می‌کند}.)

۳- ﴿أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَ لَا خُلَّةٌ^{۷۴} ...﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۴
از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی... .

^{۷۲} این حروف که حروف ناصبه نام دارند در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. از همین‌رو نشانه‌ی انتهای فعل‌های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و تَفْعَلُ» را تغییر می‌دهند. ﴿... يَفْعَلُ، ... تَفْعَلُ، ... أَفْعَلُ و... تَفْعَلُ﴾
و حرف نون را در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلَيْنِ» حذف می‌کنند.
البته این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.
^{۷۳} مُعَارَضَةُ: مخالفت

^{۷۴} رَزَقَ: روزی داد

^{۷۵} خُلَّةٌ: دوستی / بَيْعٌ: فروش، خرید و فروش، داد و ستد

در گروه های دو نفره شبیه گفت وگویی زیر را اجرا کنید.



(فی الصیدلیّة^۱)

الصیدلی داروخانه دار	الخاَجُ حاجی
وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ عليكم السلام فعل امر + نون وقایه + مفعول أَعْطِنِي الْوَرَقَةَ: برگه را به من بده: مِحْرَارٌ^۳، حُبُوبٌ مُسَكَّنَةٌ لِلْصُّدَاعِ، حُبُوبٌ مُهْدِّئَةٌ، دماسنج، قرص های تسکین سردرد، قرص های آرام بخش کَبْسُولٌ أَمْبِيسِيلِين، قُطْنٌ^۴ طَبِّی، مَرَهْمٌ^۵ لِحَسَّاسِيَّةِ الْجِلْدِ^۶ ... کپسول آمپیسیلین، پنبه طبّی، پماد ضد حساسیت پوست لَا بَأْسَ، وَلَكِنْ لَا أُعْطِيكَ أَمْبِيسِيلِين. اشکالی ندارد، ولی آمپیسیلین بهت نمی دهم.	سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلام عليكم عَفْوًا، مَا عِنْدِي وَصَفَةٌ ببخشید نسخه ای ندارم وَأُرِيدُ هَذِهِ الْأَدْوِيَةَ^۲ الْمَكْتُوبَةَ عَلَى الْوَرَقَةِ. و داروهای نوشته شده روی این برگه را می خواهم. فعل مضارع منفی + نون وقایه + مفعول
لَإِنَّ يَبْعَهَا بِدُونِ وَصْفَةٍ غَيْرِ مَسْمُوحٍ. زیرا فروش آن بدون نسخه ممنوع است. (مجاز نیست) رَجَاءٌ، رَاجِعٌ^۷ الطَّبِيبَ؛ لطفاً به پزشک مراجعه کن؛ الْشِّفَاءُ مِنَ اللَّهِ. بهبودی از خداست. (خدا شفا بده)	لِمَاذَا لَا تُعْطِنِي؟ چرا به من نمی دهی؟

۳- الْمِحْرَارُ: دماسنج

۲- الْأَدْوِيَةُ: داروها، مفرد: الدّواء

۱- الصَّيْدَلِيَّةُ: داروخانه / الصَّيْدَلِيّ: داروخانه دار

۶- الْجِلْدُ: پوست ۷- رَاجِعٌ: مراجعه کن (فعل أمر من باب مفاعلة)

۴- الْقُطْنُ: پنبه ۵- مَرَهْمٌ: پماد

کھ اَلتَّمَارِينُ

اَلتَّمَرِينُ اَلْأَوَّلُ: أَيُّ فِعْلٍ مِّنْ أَفْعَالٍ مُّعْجَمٍ الدَّرْسِ يُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟ ^{مفعول}

- ۱- شَاهَدَ وَجْهًا لَوْجَهُ. رو در رو دید. ^{کھ}وَاجَهَ : رو به رو شد
- ۲- ظَهَرَ وَ صَارَ وَاضِحًا. آشکار و روشن شد. ^{کھ}تَبَيَّنَ : آشکار شد
- ۳- لَمْ يَنْجَحْ بَلْ خَسِرَ. موفق نشد بلکه زیان دید (ضرر کرد). ^{کھ}فَشَلَ : شکست خورد
- ۴- أَعْطَاهُ عَهْدًا وَ قَوْلًا بَانَ يَفْعَلُ شَيْئًا. به او قول داد که چیزی انجام بدهد. ^{کھ}عَاهَدَ : پیمان بست
- ۵- قَرَّرَ أَنْ يَفْعَلَ مَا قَصَدَهُ مَعَ التَّأْخِيرِ. قرار گذاشت که آنچه را قصد کرده، با تاخیر انجام دهد. ^{کھ}أَجَلَ = أَخَّرَ : به تاخیر انداخت

اَلتَّمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْآحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- ^{فعل نهی} لَا تَسْتَشِرْ ^{۷۶} الْكَذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ ^{۷۷} عَلَيْكَ الْبَعِيدُ وَ يُبْعَدُ ^{۷۸} عَلَيْكَ الْقَرِيبُ . أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ^{۷۹} (اَلْكَلِمَاتِ الْمُتَضَادَّةُ وَ اِسْمُ الْمُبَالَغَةِ)

^{کھ}با شخص دروغگو مشورت نکن، زیرا که او مانند سراب است، دور را بر تو نزدیک و نزدیک را بر تو دور می‌سازد. (یعنی همواره در جهت مخالفت تو سیر می‌کند)

◀ اَلْكَلِمَاتِ الْمُتَضَادَّةُ: يُقَرَّبُ ≠ يَبْعَدُ / الْبَعِيدُ ≠ الْقَرِيبُ / الْكَذَّابُ ≠ الصَّدُوقُ / الصَّادِقُ ≠ الْكَاذِبُ
◀ اِسْمُ الْمُبَالَغَةِ: الْكَذَّابُ (بر وزن الْفَعَال) ≠ الصَّدُوقُ

اسم موصول: آنچه

- ۳- ^{در نقش مفعول مضارع منفی} يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصَدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِخْتِيَالِهِ ^{۸۰}. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ^{۷۹} (اَلْفَاعِلِ)
^{کھ}راستگو با راستگویی خود می‌رسد به آنچه که دروغگو با فریبکاری اش به آن نمی‌رسد.
◀ اَلْفَاعِلُ: الصَّادِقُ / الْكَاذِبُ نکته: فاعل: اسم مرفوع بعد از فعل است و کننده کار.

فعل نهی مخاطب = معادل امر منفی اسم موصول: آنچه

- ۴- لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ^{۷۹} (فِعْلُ النَّهْيِ)
^{کھ}هر آنچه را که شنیدی (اش) به مردم بازگو نکن. (هر چه را که شنیده ای با مردم در میان مگذار.)
◀ فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تُحَدِّثُ
نکته: لا بر سر مضارع وارد شده و آخر فعل را تغییر داده (ساکن کرده است) ولی بخاطر رفع التقای ساکنین کسره گرفته است.

^{۷۶} لَا تَسْتَشِرْ: با ... مشورت نکن - لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ: کسره در آخر فعل برای رفع التقای ساکنین و سهولت تلفظ است.

^{۷۷} يُقَرَّبُ: نزدیک می‌سازد

^{۷۸} يُبْعَدُ: دور می‌سازد

^{۷۹} قَالَ الْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع): «لَا تَسْتَشِرِ الْكَذَّابَ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَقْرُبُ إِلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَ يَبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ»

^{۸۰} اِلْإِخْتِيَالُ: فریبکاری

يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصَدْقِهِ مَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِخْتِيَالِهِ. راستگو، با راستگویی خود به همان می‌رسد که دروغگو با حيله گری خود (سایت شهید آوینی)

التَّامِرِينَ الثَّالِثُ: عَيَّنِ الْكَلِمَةَ الَّتِي لَا تُنَاسِبُ الْكَلِمَاتِ الْأُخْرَى مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

- | | | | | | | | |
|-----------------------|--------------------------|------------------------------|-------------------------------------|---------------------|-------------------------------------|-------------------------|-------------------------------------|
| ۱- مَقَالَ (کلام) | ☐ | كَلَام (گفتار) | ☐ | قَوْل (سخن) | ☐ | إِطَار (تایر) | ☒ |
| ۲- كَلَّمَ (سخن گفت) | ☐ | حَدَّثَ (سخن گفت) | ☐ | كَمَّلَ (کامل کرد) | ☒ | تَكَلَّمَ (صحبت کرد) | ☐ |
| ۳- جَذَّوع (تنه‌ها) | ☐ | تَأْخِيلَ (به تاخیر انداختن) | ☒ | أَثْمَارَ (میوه‌ها) | ☐ | أَغْصَان (شاخه‌ها) | ☐ |
| ۴- يَغْرِسُ (می‌کارد) | ☐ | يَنْبُتُ (می‌روید) | ☐ | يَزْرَعُ (می‌کارد) | ☐ | يَنْدُبُ (فرا می‌خواند) | ☒ |
| ۵- أَحْمَر (سرخ) | ☐ | أَسْوَدَ (سیاه) | ☐ | أَخْضَرَ (سبز) | ☐ | أَكْرَمَ (گرامی‌تر) | ☒ |

۹۰ وزن أَفْعَلَ به معنی رنگ، اسم تفضیل نیست.

۹۱ تَكَلَّمَ: سخن گفتن، حرف زدن، صحبت کردن

التَّامِرِينَ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

تا + معادل مضارع التزامی

(فِعْلُ الْأَمْرِ)

۱- ﴿... فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا...﴾ الْأَعْرَافُ: ۸۷

صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. (حکم کند)

فِعْلُ الْأَمْرِ: اصْبِرُوا

که + معادل مضارع التزامی

(الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

۲- ﴿... يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ...﴾ الْفَتْحُ: ۱۵

می‌خواهند که کلام خداوند را عوض کنند.

الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّهُ

تا + معادل مضارع التزامی

معادل مضارع اخباری

۳- ﴿هُوَ الَّذِي يُصْلِيٰ^{۸۱} عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ...﴾ الْأَحْزَابُ: ۴۳ (الْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ)

او کسی است که خود و فرشتگانش بر شما درود می‌فرستند تا [خداوند] شما را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون بیاورد (برآورد).

الْجَارُّ وَالْمَجْرُورُ: عَلَيْكُمْ، مِنَ الظُّلُمَاتِ، إِلَى النُّورِ

لِکي + لای نفی + معادل مضارع التزامی

(الْفِعْلُ الْمَاضِي)

۴- ﴿... لِكَيْلَا^{۸۲} تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ^{۸۳}...﴾ آلِ عِمْرَانَ: ۱۵۳

تا بر آنچه که از دست داده‌اید، اندوهگین نشوید.

الْفِعْلُ الْمَاضِي: فَاتَ

تا + معادل مضارع التزامی

معادل مضارع اخباری

(الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ)

۵- ﴿لَنْ تَنَالُوا^{۸۴} الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...﴾ آلِ عِمْرَانَ: ۹۳

به نیکوکاری دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می‌دارید انفاق کنید.

الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: لَنْ تَنَالُوا، حَتَّى تُنْفِقُوا، تُحِبُّونَ

^{۸۱} يُصْلِيٰ: درود می‌فرستد

^{۸۲} لِكَيْلَا: لِکي+لای نفی

^{۸۳} فَاتَ: از دست رفت؛ ما به معنی آنچه اسم موصول است.

^{۸۴} لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت / (نال = حصل علی) ≠ فقد: بدست آورد ≠ از دست داد

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْجُمَلَ التَّالِيَةَ.

- ۱- اجْلِسْ عَلَى الْكُرْسِيِّ :  بر روی صندلی بنشین.
- ۲- تَجْلِسُ مَعَ زَمِيلِكَ :  با همکلاسیات می‌نشینم.
- ۳- اصْبِرْ لِكَيْ يَجْلِسَ :  صبر کن تا بنشیند.
- ۴- جَالِسٌ خَيْرَ النَّاسِ :  با بهترین مردم همنشینی کن.
- ۵- لَا تَجْلِسُوا هُنَاكَ :  آنجا ننشینید.
- ۶- لَنْ يَجْلِسَ هُنَا :  اینجا نخواهند نشست.
- ۷- أُرِيدُ أَنْ أَجْلِسَ :  می‌خواهم که بنشینم.
- ۸- رَجَعْنَا لِنَجْلِسَ :  بازگشتیم تا بنشینیم.

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: اُكْتُبْ مُفْرَدَ الْجُمُوعِ التَّالِيَةِ.

أَدْوِيَّةٌ	خُطَطٌ	أَفَاضِلُ	أَحْيَاءُ	صُعُوبَاتُ
...دواء: دارو...	...خُطَّة: نقشه...	...أَفْضَل: برتر...	...حَيٍّ: زنده...	...صُعُوبَةٌ: سختی...
أَصْدِقَاءُ	أَسَاتِذَةٌ	عُيُوبُ	إِخْوَانُ	أَعْمَالُ
...صَدِيق: دوست...	...أُسْتَاذ: استاد...	...عَيْب: کمبود...	...أَخ: برادر...	...عَمَل: کار...
أَسْئَلَةٌ	أَسَابِيعُ	إِجَابَاتُ	طُلَّابُ	أَخْلَاقُ
...سؤال: پرسش...	...أُسْبُوع: هفته...	...إِجَابَةٌ: پاسخ دادن...	...طَالِب: دانشجو...	...خُلُق: خوی...

 خُطُوط: خط

آنہ ماری شیمل

تَعَلَّمْ كُلَّ لُغَةٍ فُتِحَتْ إِلَى عَالَمٍ جَدِيدٍ.

یادگیری هر زبانی، دریچه‌ای به سوی جهانی نوین است.

معرف بالعلمنة
تُعَدُّ الدُّكْتُورَةُ «آته ماري شيمل» من أشهر^{٨٥} المُسْتَشْرِقِينَ.

دکتر آناه ماری شمل از مشهورترین خاورشناسان به شمار می‌آید. (شمرده می‌شود)

وُلِدَتْ^{۸۶} فِي «أَلْمَانِيَا» وَكَانَتْ مُنْذُ طُفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَرْتَبِطُ بِالشَّرْقِ وَ هِيَ مُعْجَبَةٌ بِإِيرَانَ. معرف بالعلمیة بود هر چیزی معرف بالعلمیة

بود
 كَانَ عُمْرُهَا خَمْسَةَ عَشَرَ عَامًا حِينَ بَدَأَتْ بِدِرَاسَةِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
 وقتی که شش و هفت ساله بود، به تحصیل زبان عربی، ۱۵ ساله بود.

حَصَلَتْ عَلَى شَهَادَةِ الدُّكْتَوْرَاهِ فِي الْفَلَسَفَةِ وَ الدَّرَاسَاتِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ هِيَ فِي التَّاسِعَةِ عَشْرَةَ مِنْ عُمْرِهَا؛
مَدْرِك دِكْتَرِي فِلْسَفَه وَ مَطَالَعَاتِ اِسْلَامِي رَا دِر حَالِي كِه ۱۹ سَالَه بُوْد، بِه دِسْت آوَرْد؛

معرف بالعلمية

تَعَلَّمَتِ اللُّغَةَ التُّرْكِيَّةَ وَ أَصْبَحَتْ مُدْرَسَةً فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ.

زبان ترکی را آموخت و مدرس دانشگاه آنکارا شد.

معرف بالعلمية معرف بال
 كَانَتْ شِمِلٌ تَدْعُو الْعَالَمَ الْعَرَبِيَّ الْمَسِيحِيَّ لِفَهْمِ حَقَائِقِ الدِّينِ الْإِسْلَامِيِّ وَ الْإِطْلَاعِ عَلَيْهِ.

وَهَذَا الْعَمَلُ رَفَعَ شَأْنَهَا فِي جَامِعَاتِ الدُّوَلِ الْإِسْلَامِيَّةِ، فَحَصَلَتْ عَلَى دُكْتُورَاهِ **فَخْرِيَّةٍ** مِنْ جَامِعَاتِ **السُّنَنِ** وَ **إِسْلَامْ أَبَادَ** وَ **بِيشَاوَرِ** وَ **قُونِيَّةَ** وَ **طَهْرَانَ**.

و این کار جایگاه و مقامش را در دانشگاه‌های کشورهای اسلامی بالا بُرد، پس دکترای افتخاری از دانشگاه‌های سند، اسلام آباد، پيشاور، قونیه و تهران به دست آورد.

بمعرف بال

إِنَّهَا تَعَلَّمَتْ لُغَاتٍ كَثِيرَةً مِنْهَا الْفَارِسِيَّةَ وَالْعَرَبِيَّةَ وَالتُّرْكِيَّةَ وَالْإِنْجِلِيزِيَّةَ وَالْفَرَنْسِيَّةَ وَالْأُرْدِيَّةَ؛ وَكَانَتْ تُتَلِّقِي مُحَاضَرَاتٍ بِاللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ.

و او زبان‌های بسیاری را آموخت؛ از جمله: فارسی، عربی، ترکی، انگلیسی، فرانسه و اردو؛ و به زبان فارسی سخنرانی می‌کرد.

فَقَهِیَ كَانَتْ مِثَالًا لِهَذِهِ الْجِبَارَةِ: «الْإِنْسَانُ بِكُلِّ لِسَانٍ إِنْسَانٌ» أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ ^{٨٧}

فَاعِلٌ مَفْعُولٌ
أَلَفْتُ شَيْمِلَ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالََةٍ مِنْهَا كِتَابٌ حَوْلَ شَخْصِيَّةِ جَلَالِ الدِّينِ الْبَلْخِيِّ.

۸۰ أشهر: مشهورترین، نامدارترین (اسم تفضیل، مفرد مذکر است)/ أَشْهُرُ، شُهور: ماه‌ها (اسم، جمع مکسر مفرد شهر: ماه)

٨٦ وَلَدَ: زاسد (مضارع: تَلَدُ / مصدر: ولادة)

^{۸۷} گُل + اسم نکره به معنای «هر» - لسان: نکره است و ی نکره می خواهد.

معرف بالعلمیة

هِيَ كَانَتْ تُحِبُّ الْعَيْشَ فِي الشَّرْقِ، لِذَلِكَ دَرَسَتْ مُدَّةً طَوِيلَةً فِي الْهِنْدُ وَ بَاكِسْتَانُ وَ دَرَسَتْ كَذَلِكَ مَا يُقَارِبُ خَمْسَةً وَ عَشْرِينَ عَامًا فِي جَامِعَةِ هَارْفَارْد. معرف بالعلمیة

او زندگی در شرق را دوست می‌داشت، به همین خاطر مدتی طولانی در هند و پاکستان تدریس کرد، و همچنین نزدیک به ۲۵ سال در دانشگاه هاروارد درس داد.

اسم تفضیل - مذکر

صفت

قَبْلَ وَفَاتِهَا أَوْصَتْ شَيْمِلَ زُمَلَاءَهَا أَنْ يُشْكِلُوا قَرِيقًا لِلْجَوَارِ الدِّينِيِّ وَ الثَّقَافِيِّ يَكُونُ هَدَفُهُ الْأَعْلَى «مَدَّ جُسُورَ الصَّدَاقَةِ وَ التَّفَاهُـمِ بَيْنَ أُوْرُوبَا وَ الْعَالَمِ الْإِسْلَامِيِّ» وَ «الْإِتِّحَادَ بَيْنَ الْحَضَارَاتِ».

شیمل پیش از وفاتش به همکارانش وصیت کرد که تیمی را برای گفتگوی دینی و فرهنگی تشکیل دهند که هدف والایش « کشیدن پل‌های دوستی و تفاهم میان اروپا و جهان اسلامی» و «همبستگی بین تمدن‌ها» باشد.

أَشَارَتْ شَيْمِلَ فِي إِحْدَى مُقَابَلَاتِهَا إِلَى الْأَدْعِيَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَقَالَتْ:

شیمل در یکی از مصاحبه‌هایش به دعا‌های اسلامی اشاره کرد و گفت:

«أَنَا أَقْرَأُ الْأَدْعِيَّةَ وَ الْأَحَادِيثَ الْإِسْلَامِيَّةَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ لَا أُرَاجِعُ تَرْجَمَتَهَا».

«من دعاها و حدیث‌های اسلامی را به زبان عربی می‌خوانم و به ترجمه (برگردان) آنها مراجعه نمی‌کنم.»

نائب فاعل

فعل مجهول

مشار إليه

أَوْصَتْ أَنَّهُ مَارِي أَنْ يُكْتَبَ هَذَا الْحَدِيثُ عَلَى قَبْرِهَا^{۸۸}

آن‌ه ماری وصیت کرد که این حدیث روی قبرش نوشته شود:

فعل شرط جواب شرط

« أَلْنَّاسُ نِيَامُ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا » رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

مردم خفته‌اند و هرگاه بیدار شوند.

« أَلْنَّاسُ نِيَامُ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا »

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

المُعْجَم

أُرْدِيَّةُ : زبان اردو أَشَارَ : اشاره کرد (مضارع: يُشِيرُ) أَلْقَى : انداخت (مضارع: يُلْقِي) كَانَتْ تُلْقِي مُحَاضَرَةً : سخنرانی می‌کرد إِنْجِلِيزِيَّةُ : انگلیسی أَنْقَرَةَ : آنکارا أَوْصَى : سفارش کرد (مضارع: يُوصِي) ثَقَافِي : فرهنگی «ثَقَافَةُ: فرهنگ»	حَصَلَ عَلَى : به دست آورد (مضارع: يَحْصُلُ) حَضَارَةٌ : تمدن دُكْتُورَاهُ : دکترا شَكَّلَ : تشکیل داد (مضارع: يُشَكِّلُ) شَهَادَةٌ : مدرک عَدَّ : به شمار آورد، شمرد (مضارع: يَعُدُّ) فَخْرِيَّةُ : افتخاری	فَرَنْسِيَّةُ : فرانسوی قَارَبَ : نزدیک شد مَا يُقَارِبُ : «نزدیک به» مُحَاضَرَةٌ : سخنرانی مَدَّ : کشید، گسترش داد مُسْتَشْرِقُ : خاورشناس مُعْجَبَةٌ بِ : شیفته (أَعْجَبَ، يُعْجِبُ) مُقَابَلَةٌ : مصاحبه مُنْدُ : از هنگام
---	--	---

^{۸۸} امسال کتاب عبارت «هي أوصت أنه ماري أن يكتب...» تغییر داده شده است به «هي أوصت أنه ماري أن يكتب...» که در این تغییر خطا وجود دارد و من در متن شکل درست را نوشته ام.

حَوْلَ النَّصِّ برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- بَائِي لُغَةً كَانَتْ شَيْمِلُ تَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ؟ شَيْمِل دِعاهاى اسلامى را به چه زبانى مى خواند؟
 كَمْ كَانَتْ شَيْمِلُ تَقْرَأُ الْأَدْعِيَةَ الْإِسْلَامِيَّةَ بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
 شَيْمِل دِعاهاى اسلامى را به زبان عربى مى خواند.

۲- أَيُّ حَدِيثٍ كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِل؟ چه حديثى روى قبر شَيْمِل نوشته شده است؟
 كَمْ كُتِبَ عَلَى قَبْرِ شَيْمِل هَذَا الْحَدِيثُ «الْأَنْسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهَوْا». رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
 روى قبر شَيْمِل اين حديث نوشته شده است: «مردم در خوابند پس وقتى بيميرند بيدار مى شوند.»

۳- كَمْ كِتَاباً وَ مَقَالَةً أَلَفَتْ شَيْمِل؟ شَيْمِل چند كتاب و مقاله گردآورى كرد؟
 كَمْ أَلَفَتْ شَيْمِل أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ وَ مَقَالَةٍ.
 شَيْمِل بيشتر از ۱۰۰ كتاب و مقاله نوشت.

۴- بِمَاذَا أَوْصَتْ شَيْمِل زُمَلَاءَهَا؟ شَيْمِل دوستانش را به چه چيزى وصيت كرد؟
 كَمْ أَوْصَتْ شَيْمِل زُمَلَاءَهَا أَنْ يُشْكَلُوا فَرِيقاً لِلْجَوَارِ الدِّينِيِّ وَ الثَّقَافِيِّ.
 شَيْمِل دوستانش را وصيت كرد كه گروهى را براى گفتگوى دينى و فرهنگى تشكيل دهند.

فعل ماضى مجهول نايب فاعل
 ۵- أَيْنَ وُلِدَتْ شَيْمِل؟ شَيْمِل كجا متولّد شد (به دنيا آمد)؟
 كَمْ وُلِدَتْ فِي «أَلْمَانِيَا».
 در آلمان متولّد شد.

تَرْجِمَةُ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۲)

ادوات جازمه + مضارع مجزوم

حروف «لَمْ، لَمْ، لا» بر سر فعل مضارع مى آیند و در معنای آن تغيير مى دهند.

حرف «لَمْ» فعل مضارع را به «ماضى سادۀ منفى» يا «ماضى نقلی منفى» تبديل مى كند؛ مثال:

لَمْ يَسْمَعْ: مى شنود	لَمْ يَسْمَعْ: نشنيد، نشنيده است	لم + مضارع
لَمْ تَذْهَبُوا: مىرويد	لَمْ تَذْهَبُوا: نرفته ايد	معادل ماضى ساده منفى
لَمْ تَكْتُبْ: مى نويسيد	لَمْ تَكْتُبْ: ننوشتيد، ننوشته ايد	يا ماضى نقلی منفى

حرف «لِ» امر بر سر فعل مضارع به معنای «بايد» است و چنين فعلی معادل «مضارع التزامی» در فارسى است؛

مثال:

لَنْزَجْ: بر مى گرديم	لَنْزَجْ: بايد برگرديم	لِ + مضارع
يَعْلَمُونَ: مى دانند	يَعْلَمُوا: بايد بدانند	بايد + معادل مضارع التزامی

در كتاب عربى پايه نهم با حرف «لاى نهى» بر سر مضارع (دوم شخص) آشنا شديد؛ مثال:

تَيْأَسْ: نااميد مى شوى	لا تَيْأَسْ: نااميد نشو	لاى نهى مخاطب + مضارع
تُرْسِلُونَ: مى فرستيد	لا تُرْسِلُوا: نفرستيد	= فعل نهى معادل امر منفى

صیغه های غیر مخاطب

همین حرف «لای نهی» اگر بر سر ساخت‌های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل «مضارع التزامی» منفی در فارسی است؛ مثال:

لای نهی غیرمخاطب + مضارع
= نباید + معادل مضارع التزامی

یُسَافِرُونَ: سفر می کنند
لا یُسَافِرُوا: نباید سفر کنند
حروف «لَمْ، لَ، لا» در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می کنند.^{۸۹}

كَمْ اخْتَبَرْتَ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْآيَتَيْنِ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

فعل نهی مخاطب

۱- ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ ٤٠: التَّوْبَةُ
اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)

«إِنَّ» در اصل به شکل قید تاکید «قطعاً، مسلماً، براستی» ترجمه می شود ولی بعد از فعل امر و نهی، به معنای «که، زیرا» به کار رفته است. ترجمه به هر دو شکل صحیح است.

فعل مضارع منفی

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ ١١: الرَّعْدُ
قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد تا آنان خودشان را تغییر بدهند.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد. لا یُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ (آنچه از قومی را تغییر نمی دهد) را می گوئیم: [حال] هیچ قومی را تغییر نمی دهد

فعل نهی فعل مضارع منفی

۳- لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الْإِمَامُ عَلِيُّ
ستم مکن همانطور که دوست نداری مورد ستم واقع شوی و نیکی کن همانطور که دوست داری به تو نیکی شود.

هـ اِعْلَمُوا ۲

چند نکته:

■ نکته (۱): فعل نهی همان فعل مضارع است.

■ نکته (۲): ترجمه فعلی مانند «لِاعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:

تَكَلَّمْتُ مَعَ أَصْدِقَائِي لِاعْلَمُوا كَيْفَ يُمَكِّنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.

✍ با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.

قَالَ الْمُدِيرُ: إِنَّ الْإِمْتِحَانَاتِ تُسَاعِدُ الطُّلَابَ لِتَعْلَمَ دُرُوسِهِمْ فَلِاعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.

✍ مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

■ نکته (۳): حرف «لِ» بر سر ضمیرها به «لَ» تبدیل می شود؛ مثال:

لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهُمَا، لَكَ، لِكِ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُما، لَنَا.

در «لی» این گونه نیست.

^{۸۹} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف جازمه نام دارند)، نشانه انتهای

فعل های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ وَ نَفْعَلُ» را تغییر می دهند. ﴿... يَفْعَلُ ، ... تَفْعَلُ ، ... أَفْعَلُ و... نَفْعَلُ﴾

و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلَيْنِ» حذف می کنند.

این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «تَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی کنند.

^{۹۰} مکسور بودن همزه إِنَّ: اول جمله، بعد از فعل امر و نهی، بعد از مشتقات قال واجب است.

◀ فعل نهی و نفی

در صیغه های جمع مونث یکسان است.

■ **نکته (۴):** تاکنون با دو نوع حرف «ل» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

۱- ل + اسم

«ل» به معنای «مال، از آن» مانند «لِمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟»؛ یعنی «آن سیم کارت مال کیست؟»
 «ل» به معنای «برای» مانند «اشْتَرَيْتُ حَقِيبَةً لِلْسَفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».
 «ل» به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

۲- ل + فعل

«ل» به معنای «باید» مانند «لِنَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».
 «ل» به معنای «تا» مانند «ذَهَبْتُ إِلَى الْمَتَجَرِّ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَّةً لِجَوَالِي»؛ یعنی «به مغازه رفتم تا باتری تلفن همراهم بخرم».

حرف «ل» پس از حرف‌هایی مانند «و، ف» معمولاً ساکن می‌شود؛ مثال:
 ف + ل = يَعْمَلُ = فَلْيَعْمَلْ: پس باید انجام دهد.

ک. اختِمْ نَفْسَكَ: تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ.

- ۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الْفَاتِحَةُ: ۲ ستایش از آن خداوند پروردگار جهانیان است.
- ۲- بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
- ۳- لِنَسْتَمِعَ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ. باید به سخن حق گوش دهیم.
- ۴- لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟ این گذرنامه‌ها مال کیست؟

ک. التَّمَارِينُ برگرد

الْتَّمَرِينَ الْأَوَّلُ: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

- ۱- كَانَتْ شَيْمِلُ مُنْذُ طُفُولَتِهَا مُشْتَاقَةً إِلَى كُلِّ مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّرْقِ وَ^{۱۱} ... بِإِيرَانِ. مُعْجَبَةٌ: شیفته < از زمان کودکی‌اش تشنه هر چیزی که به خاور مربوط می‌شد و شیفته ایران بود.
- ۲- الْأُكْتُورَاه ... هِيَ شَهَادَةٌ تُعْطَى لِشَخْصٍ تَقْدِيرًا لِجُهْدِهِ فِي مَجَالٍ مُعَيَّنٍ. الْفَخْرِيَّة: افتخاری < دکترای افتخاری همان مدرکی است که برای تقدیر از تلاش در زمینه مشخص داده می‌شود.
- ۳- إِنَّ ... ثَانِي أَكْبَرَ مَدِينَةٍ فِي تُرْكِيَا بَعْدَ إِسْطَنْبُولِ. أَنْقَرَةَ: آنکارا < بعد از استانبول آنکارا دومین شهر بزرگ در ترکیه است.
- ۴- الشَّعْبُ الْبَاكِسْتَانِي يَتَكَلَّمُ بِاللُّغَةِ الْأُرْدِيَّة: اردو < مردم پاکستان به زبان اردو سخن می‌گویند.
- ۵- اللُّغَةُ الرَّسْمِيَّةُ فِي بَرِيطَانِيَا إِنْجِلِيزِيَّة: انگلیسی < زبان رسمی در بریتانیا انگلیسی است.

^{۱۱} در متن آمده است: «و هِيَ مُعْجَبَةٌ بِإِيرَانِ»

التمرین الثانی: عینِ الکلمة التي لا تناسبُ الكلمات الأخرى.

- | | | | |
|------------------|--|--|--|
| ۱- الأسبوع: هفته | ☐ الشهر: ماه | ☒ الثقافة: فرهنگ | ☐ السنة: سال |
| ۲- الأردية: اردو | ☐ الإنجليزية: انگلیسی | ☐ الفرنسية: فرانسه | ☒ الفخرية: افتخاری |
| ۳- الرميل: دوست | ☒ القميص: پیراهن | ☐ الصديق: دوست | ☐ الحبيب: دوست |
| ۴- القرية: روستا | ☐ المدينة: شهر | ☐ البلاد: کشور | ☒ النيام: خفتگان |
| ۵- الشهادة: مدرک | ☐ الطفولة: کودکی | ☐ الصغر: کودکی | ☐ الكبر: بزرگسالی، کهنسالی |
| ۶- القط: گربه | ☐ الرمان: انار | ☐ التفاح: سیب | ☐ العنب: انگور |

التمرین الثالث: اقرأ الآيات التالية، ثم انتخب الترجمة الصحيحة.

لـ امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

لام امر (لام جازمه) + مضارع: باید + مضارع التزامی
این لام با فعل غیر مخاطب به کار می رود.

۱- ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند. ☒

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند. ☐

لـ + مضارع = معادل ماضی منفی

۲- ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لِمَ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا﴾ ... الخجرات: ۱۴
بادیه نشینان گفتند: ...

الف) ... «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان نمی آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم.» ☐

ب) ... «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم.» ☒

لـ + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿أَوْ لِمَ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ ...﴾ الزمر: ۵۲

الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، می گستراند؟ ☒

ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواهد، فراوان می کند؟ ☐

لـ + مضارع = معادل ماضی منفی لـ یکن = ما کان

۴- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ * وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سورة الاخلاص
بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...

الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست. ☐

ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است. ☒

لـ امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۵- ﴿... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * أَطْعَمَهُمْ * مِنْ جُوعٍ * وَ آمَنَهُمْ * مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قريش

پس پروردگار این خانه را ...

الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد. ☐

ب) ... باید پرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] ایمنشان کرد. ☒

- | | | | |
|-------------------------|-----------------------|----------------------------------|-------------------|
| ۱- أَسْلَمَ: اسلام آورد | ۲- الصَّمَدُ: بی نیاز | ۳- وَلَدَ: زایید (مضارع: يَلِدُ) | ۴- الْكُفُو: همتا |
| ۵- أَطْعَمَ: خوراک داد | ۶- الْجُوع: گرسنگی | ۷- آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد | |

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ : ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً.

- ۱- تُسَمَّى مَظَاهِرُ التَّقَدُّمِ فِي مِیَادِنِ الْعِلْمِ وَ الصَّنَاعَةِ وَ الْأَدَبِ ... مِهْرَجَانًا: جشن ☐ حَضَارَةً: تمدن ☒

نشانه‌های پیشرفت در عرصه‌های علم و صنعت و ادب تمدن است.

- ۲- ... أَسَاتِذُ الْجَامِعَةِ فِي حَدِيثِهِ إِلَى قَضَائِلِ أَنَّهُ مَارِي شِمِل. أَشَارَ: اشاره کرد ☒ أَثَارَ: برانگیخت ☐

استاد دانشگاه در سخنرانی‌اش به فضیلت‌های آنه ماری شیمیل اشاره کرد.

- ۳- ... هِيَ الْقِيَمُ الْمُشْتَرَكَةُ بَيْنَ جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ. الْأَشْهَادَةُ: مدرک ☐ الثَّقَافَةُ: فرهنگ ☒

فرهنگ همان ارزش‌های مشترک میان جمعی از مردم است.

- ۴- أَلْقَى أَسَاتِذُ الْجَامِعَةِ ... حَوْلَ شِمِل. مُحَاضَرَةً: سخنرانی ☒ مُسَجَّلًا: نویسنده ☐

استاد پیرامون شیمیل سخنرانی کرد.

- ۵- ... هُوَ الشَّخْصُ الَّذِي يَعْمَلُ مَعَكَ. الْزَمِيلُ: همکار ☒ الْمِضْيَافُ: مهمان‌دوست ☐

همکار همان کسی که با تو کار می‌کند.

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: اِنْتِخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

- ۱- عَلَيْكَ^{۹۲} بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ. أَنْ تَتَأَسَّ كَي تَتَأَسَّ لَا تَتَأَسَّ ☒

تو باید تلاش کنی، و در زندگی‌ات... لا تَتَأَسَّ: نا امید نباشی
أَنْ تَتَأَسَّ: که ناامید شوی / كَي تَتَأَسَّ: تا ناامید شوی / لَا تَتَأَسَّ: نا امید نباشی

- ۲- أَنَا ... فِي السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ. لَنْ أُسَافِرَ ☐ لَمْ أُسَافِرَ ☒ لَمْ أُسَافِرَ ☐ لَمْ أُسَافِرَ ☐

من در دو سال گذشته ... لَمْ أُسَافِرَ: سفر نکردم
لَنْ أُسَافِرَ: سفر نخواهم کرد / لَمْ أُسَافِرَ: سفر نکردم / لَمْ أُسَافِرَ: تا سفر کنم

- ۳- أَزِيدُ ... إِلَى سَوْقِ الْحَقَائِبِ. أَنْ أَذْهَبَ ☒ لَمْ أَذْهَبَ ☐ إِنْ أَذْهَبَ ☐

می‌خواهم به بازار کیف‌ها (چمدان‌ها) ... أَنْ أَذْهَبَ: که بروم
أَنْ أَذْهَبَ: که بروم / أَذْهَبَ: بروم / إِنْ أَذْهَبَ: اگر بروم

- ۴- هُوَ ... إِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا. لَنْ يَرْجِعَ ☒ لَمْ يَرْجِعَ ☐ لَمْ يَرْجِعَ ☐

او فردا به ورزشگاه ... لَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهم گشت
لَنْ يَرْجِعَ: باز نخواهم گشت / مَا رَجَعَ: برگشت / لَمْ يَرْجِعَ: برگشت

- ۵- مَنْ ... يَنْجَحُ فِي أَعْمَالِهِ. لَا يَجْتَهِدُ ☐ لَا يَجْتَهِدُ ☐ لَا يَجْتَهِدُ ☐

هر کس ...، در کارهایش موفق می‌شود. لَا يَجْتَهِدُ: تلاش کند
لَا يَجْتَهِدُ: تلاش نمی‌کند / لَا يَجْتَهِدُ: نباید تلاش کنی / لَا يَجْتَهِدُ: تلاش کند

^{۹۲} در جمله «عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ»، عَلَيْكَ: اسم فعل منقول از جار و مجرور است و متعلق ندارد؛ بهرحال جار و مجرور، جار و مجرور است هر چند که از معنای خود خارج شده و معنای فعلی گرفته باشد.

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبِطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

قليل ≠ كثير

۱- اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلٌ اَلْكَلَامُ كَثِيرُ الْعَمَلِ. اَلْإِمَامُ اَلْكَاطِمُ (ع)

مومن کم حرف و پر کار است.

▲ (الف) کم گوی و گزیده گوی چون در / تا ز اندک تو جهان شود پر (نظامی گنجوی)

لای زائد

لای زائد

۲- اَلْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ. رَسُولُ اللَّهِ (ص)

العالم ≠ الجاهل

عَلَام ≠ جُهَال

دانای بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است .

▲ (ب) علم کز اعمال نشانش نیست / کالبدی دارد و جانش نیست (امیر خسرو دهلوی)

اَلْقُرَائِضُ : مفردة فريضة (واجب دینی)

۳- أَمَرَنِي رَبِّي مُدَارَاةَ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْقُرَائِضِ. رَسُولُ اللَّهِ (ص)

پروردگام مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

▲ (ه) آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (حافظ)

اسم تفضیل

عَدَاوَةٌ ≠ صَدَاقَةٌ

۴- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع)

دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است .

▲ (و) دشمن دانا که غم جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (نظامی گنجوی)

لَكَ ≠ عَلَيْكَ

۵- اَلدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. اَلْإِمَامُ عَلِيٌّ (ع)

روزگار دو روز است؛ روزی به نفع تو و روزی به ضرر توست .

▲ (د) روزگارست آن که گه عزت دهد گه خوار دارد/ چرخ بازیگر ازین بازیچه ها بسیار دارد (قائم مقام فراهانی)

اسم تفضیل

۶- خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُولُ اللَّهِ (ص)

بهترین کارها، میانه ترین آنهاست .

▲ (ج) اندازه نگه دار که اندازه نکوست / هم لایق دشمن است و هم لایق دوست (سعدی)

اَلْتَمَرِينُ السَّابِعُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ»

(أَنْقَرَةٌ /الْإِنْجِلِيزِيَّةُ /الْحَضَارَةُ /فَخْرِيَّةُ /مُنْذُ /الْمُسْتَشْرِقُ /مُحَاضَرَةٌ /شَهَادَاتِ)

۱- مَا رَأَيْتُ جِرَانِي مُنْذُ يَوْمِ الْخَمِيسِ.

همسایگانم را از روز پنجشنبه ندیدم.

۲- نَتَعَلَّمُ اللُّغَةَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ الصَّفِّ السَّابِعِ.

زبان انگلیسی را از کلاس هفتم یاد می گیریم.

۳- أَلْقَى الْأُسْتَاذُ مُحَاضَرَةً ثَقَافِيَّةً أَمَامَ الطُّلَابِ.

استاد در برابر دانشجویان سخنرانی فرهنگی ایراد کرد.

۴- كَانَتْ الْحَضَارَةُ السُّومَرِيَّةُ فِي جَنُوبِ الْعِرَاقِ.

تمدن سومر در جنوب عراق بود.

۵- اَلدُّكْتُورَاهُ مِنْ أَعْلَى شَهَادَاتِ التَّخْصُّصِ فِي الْجَامِعَاتِ.

دکتر از بالاترین مدارک تخصص در دانشگاه هاست.

خبر اول إن

خبر دوم إن

۶- إِنَّ اَلْمُسْتَشْرِقَ عَالِمٌ مِنَ الدُّوَلِ اَلْعَرَبِيَّةِ عَارِفٌ بِالثَّقَافَةِ اَلشَّرْقِيَّةِ.

در زبان فارسی خبر اول و دوم را با حرف «و» به هم ربط می دهیم.

خاورشناس، دانشمندی از کشورهای غربی و آشنا با فرهنگ شرق است.

📄 (للتّمرين في المنزل) اُكْتُبِ اسْمَ كُلِّ صُورَةٍ. [تمرين به عهده دانش آموز است]



١- الشّارع ٢- الجسر ٣- الغابة ٤- الشّاطئ



٥- المُسجّل ٦- الحاسوب ٧- الحقيبة ٨- البطارية



٩- القميص ١٠- الفستان ١١- السّروال ١٢- العباءة



١٣- المِحْرار ١٤- الحُبوب ١٥- الشّراب ١٦- القُطن



١٧- السّفينة ١٨- الطّائرة ١٩- الحافلة ٢٠- سيّارة أُجرة

تأثيرُ اللُّغةِ الفارسيَّةِ عَلَى اللُّغةِ العَرَبِيَّةِ اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾ الرَّحْمَنُ: ١ تا ٤

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتن را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخندق

الْمُفْرَدَاتُ الفارسیَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ العَرَبِيَّةَ مُنْذُ العَصْرِ الجَاهِلِيِّ، فَقَدْ **نُقِلَتْ** إِلَى العَرَبِيَّةِ أَلْفَاظٌ فارسيَّةٌ كَثِيرَةٌ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الإِيرَانِيِّينَ فِي العِرَاقِ وَ اليَمَنِ،
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شدند، الفاظ فارسی بسیاری به دلیل بازرگانی و ورود ایرانیان به عراق و یمن به [زبان] عربی منتقل شد.

و **كَانَتْ** تِلْكَ الْمُفْرَدَاتُ تَرْتَبِطُ^{٩٣} بِبَعْضِ البَضَائِعِ الَّتِي **مَا كَانَتْ عِنْدَ** العَرَبِ كَالْمِسْكِ وَ الدِّيْبَاجِ **بود**
و آن واژگان در ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود؛ مانند مشک و ابریشم
(و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت)

وَ **اِشْتَدَّ** النَّقْلُ مِنَ الفارسيَّةِ إِلَى العَرَبِيَّةِ بَعْدَ انْضِمَامِ ایران إِلَى الدَّوْلَةِ الإِسْلَامِيَّةِ.
و انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

وَ فِي العَصْرِ العَبَّاسِيِّ **ازداد** نُفُوذُ اللُّغَةِ الفارسيَّةِ.
در دوره عباسی نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

وَ **كَانَ** لِإِبْنِ الْمُقَفَّعِ دَوْرٌ عَظِيمٌ فِي هَذَا التَّأثيرِ، فَقَدْ نَقَلَ عَدَدًا مِنَ الكُتُبِ الفارسيَّةِ إِلَى العَرَبِيَّةِ، مِثْلُ كَلِيلَةِ وَ دِمْنَةِ.
و ابن مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتاب های فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی برگرداند (ترجمه کرد).

وَ **لِلْفَيروزِ** أَبَادِيٌّ مُعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ القَامُوسِ **يُضَمُّ** مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ. **دارد**
و فیروزآبادی لغت نامۀ مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بر می گیرد. (شامل می شود)

^{٩٣} إِرْتَبَطَ: ارتباط داشت، (مضارع: يَرْتَبِطُ / امر: إِرْتَبِطْ / مصدر: إِرْتَبَاطٌ)

جمله وصفیه

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَالْفَارْسِيَّةِ أَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ، فَقَدْ أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونُجِيُّ كِتَابًا يُضَمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارْسِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ سَمَاهُ «مُعْجَم»^{٩٤} الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».

و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در پژوهش‌های خود آشکار ساخته‌اند (توضیح داده‌اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَم الْمُعَرَّبَاتِ الْفَارْسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (= لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

حال

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارْسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتِ اللُّغَةُ الْعَرَبِيَّةُ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَأَوْرَاقُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقًّا لِأَلْسِنَتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارْسِيَّةَ الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:

پَرْدِیس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادُرْشَب ← شَرَشَف و ...

اما صدا و وزن آن واژه‌های فارسی که وارد زبان عربی شد، دگرگون شد و عرب‌ها آن را مطابق زبان خودشان تلفظ کردند (بر زبان آوردند) پس حروف فارسی‌ای را که در زبان‌شان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کردند؛ مانند: پَرْدِیس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرَجَان، چادُرْشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اسْتَقْبَلُوا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارْسِيَّةِ.^{٩٥} وَ از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يَكْنِزُونَ» در آیه ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ فارسی «گنج». {- و طلا و نقره انباشته می‌کنند...}-

جمله وصفیه

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَالْبَيَانِ، وَ لَأَنْسَتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛

ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آنها را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) پیدا کنیم؛

بود

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ ازْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارْسِيَّةِ بِسَبَبِ انْتِشَارِ الْإِسْلَامِ وَ الثَّقَافَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَ اسْتِخْدَامِ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْعِلْمِ وَ الدِّينِ وَ الْإِدَارَةِ.

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیش‌تر از تأثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل گسترش اسلام و فرهنگ اسلامی و به کارگیری زبان عربی در علم، دین و مدیریت افزایش یافت.

^{٩٤} لغت‌نامه، قاموس / فرهنگ‌نامه / حروف الْمُعْجَم: حروف هجاء، حروف الفبائی

^{٩٥} سوره توبه: ٤، يَكْنِزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است،

ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.

❁ المَعْجَم ❁

اَزْدَادَ : افزایش یافت (فعل ماضٍ من باب افتعال)	تَغَيَّرَ : دگرگون شد	مُفْرَدَات : واژگان
(مضارع: يَزْدَادُ)	(مضارع: يَتَغَيَّرُ) من باب تَفَعَّل	مِشْك : مشک
اِسْتَدَّ : شدت گرفت	دَخِيل : وارد شده	نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ)
(مضارع: يَسْتَدُّ)	دِیاج : ابریشم	نَقَلَ : منتقل کرد (مضارع: يَنْقُلُ)
اِسْتَقَّ : برگرفت (مضارع: يَسْتَقُّ) من باب افتعال	شَارَكَ : شرکت کرد	وَفَّقًا لـ : بر اساس
اِنْضَمَّ : پیوستن (اِنْضَمَّ، يَنْضَمُّ) من باب انفعال	(مضارع: يُشَارِكُ) من باب مفاعلة يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)	
بَيَّنَّ : آشکار کرد (مضارع: يَبَيِّنُ) من باب تفعیل	مُعَرَّبَ : عربی شده	*الأصل: ریشه، خاستگاه، اصل، بنیاد، منشأ

📖 حَوْلَ النَّصِّ

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

- ۱- مَنْ هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ»؟
گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی» چه کسی است؟
❁ الدكتور التونجي هو مؤلف «معجم المعربات الفارسية في اللغة العربية».
دکتر التونجی گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی» است.
- ۲- مَتَى دَخَلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟
❁ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مِنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ.
واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.
- ۳- أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟
چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می سازد؟
❁ تَبَادُلُ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ.
تبادل واژگان میان زبان های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می سازد.
- ۴- مَتَى اَزْدَادَ نَفُودُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟
کی (چه وقت) نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت؟
❁ فِي الْعَصْرِ الْعَبَّاسِيِّ اَزْدَادَ نَفُودُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.
در دوره عباسی نفوذ زبان فارسی در زبان عربی افزایش یافت.
- ۵- مَا هُوَ الْأَصْلُ * الْفَارِسِيُّ لِكَلِمَةِ «كَنَز»؟ رِيشَةُ فَارْسِي كَلِمَهُ «كَنَز» چيست؟
❁ أَصْلُهَا الْفَارِسِيُّ هُوَ «كَنْج». رِيشَةُ فَارْسِي آن همان «گنج» است.

هـ اِعلَمُوا هـ

مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پر کاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ و أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.

★ **كَانَ** چند معنا دارد:

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:
كان يكون كُنْ

- ۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.
- ۲- به معنای «است»^{۹۶}؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ الأحزاب: ۲۴
بی گمان خدا آمرزنده و مهربان است.
- ۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كانوا يَسْمَعُونَ: می شنیدند.
- ۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».
- ۵- «كَانَ» بر سر «لِ» و «عِنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال:
كَانَ لِي خَاتَمٌ فَضَّةٌ. انگشتر نقره داشتم. كَانَ عِنْدِي سَرِيرٌ خَشَبِيٌّ. تختی چوبی داشتم.
مضارع كَانَ «يَكُونُ» به معنای «می باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

★ **صَارَ و أَصْبَحَ** به معنای «شد» هستند. مضارع صَارَ «يَصِيرُ» و مضارع أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

شکل ماضی مضارع و امر دارد:
صار يصير صِرْ
أصبح يُصبحُ من باب إفعال

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾^{۹۷} الْحَجَّ: ۶۳
از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می شود.

نَظَّفَ^{۹۸} الطُّلَّابُ مَدْرَسَتَهُمْ، فَصَارَتِ الْمَدْرَسَةُ نَظِيفَةً.
دانش آموزان مدرسه شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

لیس: مضارع و امر ندارد.
فعل ماضی است با مفهوم حال (نیست)

★ **لَيْسَ** یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷
با دهان هایشان چیزی را می گویند که در دل هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می کنند دانایتر است.

که اخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ: تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ. ← فعل کمکی (معین) و معادل ماضی استمراری

۱- ﴿وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵
خانواده خود را به نماز و زکات امر می کرد.

۲- ﴿أَوْفُوا^{۹۹} بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الإسراء: ۳۴
به عهد و پیمان وفا کنید زیرا از عهد و پیمان سوال می شود.

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِاللَّسِنَتِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱
چیزی که بر دل هایشان نیست، بر زبان هایشان می گویند.

فعل ناقص به معنای «نیست»

^{۹۶} كان: هرگاه بر امری ثابت و همیشگی مانند قانونی علمی دلالت کند، «است» معنا می کنیم. اگر جواب شرط واقع شود، میتوان به زمان حال: «است می باشد» معنا کرد.

^{۹۷} الْمُخْضَرَّةُ: سرسبز اسم مفعول از فعل ثلاثی مزید، ماضی آن «إخْضَرَ»، مضارع آن «يخْضَرُ» و مصدرش می شود: «إخْضَارًا»

^{۹۸} نَظَّفَ: تمیز کرد

^{۹۹} أَوْفُوا: وفا کنید / املای صحیح کلمه «مَسْئُول» در عربی به این شکل است: «مَسْئُول»

۴- ﴿... أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ﴾ الْأَنْعَام: ۵۳
آیا خدا به [احوال] سپاسگزاران دانایتر نیست؟

فعل ناقص به معنای «نیست»
بأعلم: خبر لیس (جار و مجرور) حرف باء زائد است و ترجمه نمی‌شود.

۵- ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلِّسَّائِلِينَ﴾ يُونُس: ۷
قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

لقد كان: بوده است ✓
یا امری ثابت و همیشگی حساب کنیم
= لقد كان: است ✓

۶- ﴿وَإِذْ كُنَّا نَعْمِتُ اللَّهُ عَلَىٰكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳
نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید. (ترجمه فولادوند)

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را اجرا کنید.

جواب 
(في الْمَسْجِدِ)

أَحْمَدُ	حَسَنُ
لِمَاذَا تُسْرِعُ؟ چرا عجله می‌کنی؟	هَذَا أَذَانُ الظُّهْرِ، أَنَا ذَاهِبٌ إِلَى الْمَسْجِدِ لِأُصَلِّيَ¹. این اذان ظهر است، من دارم به مسجد می‌روم برای اینکه نماز بخوانم.
إِنْتَظِرْ²، أَنَا ذَاهِبٌ مَعَكَ. منتظر باش، من همراهت می‌آیم.	تَعَالَى³ لِنَتَوَضَّأَ، ثُمَّ نَذْهَبُ مَعًا. بیا تا وضو بگیریم، سپس با هم می‌رویم.
أَسْرِعْ⁴، الْإِمَامُ يَدْخُلُ الْمَسْجِدَ. عجله کن، امام وارد مسجد می‌شود.	تَعَالَى نَذْهَبُ، أَنَا قَادِمٌ. بیا برویم، من دارم میام.

۱- لِأُصَلِّيَ: برای اینکه نماز بخوانم
۴- لِنَتَوَضَّأَ: تا وضو بگیریم

۲- إِنْتَظِرْ: منتظر باش
۵- أَسْرِعْ: عجله کن

۳- تَعَالَى: بیا

👉 توصیه می‌کنم این متن را برای امتحان بخوانید.



¹ آیات: نشانه‌ها
² أَلَّفَ: همدل کرد، پیوست

تمرین‌های برگرد

التمرین الأول: عَيْنُ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ☒ ☐

۱- الْمِسْكُ عِطْرٌ ^{مبتدا} ^{خبر} ^{جمله وصفیه} يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزَلَانِ^{۱۰۲}. ☒
مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.

۲- أَلَشَّرَشَفُ قِطْعَةُ قُمَاشٍ ^{مبتدا} ^{خبر} ^{جمله وصفیه} تَوْضَعُ ^{خبر} عَلَى السَّرِيرِ. ☒
ملافه، تکه پارچه‌ای که روی تخت گذاشته می‌شود.

۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا. ☐
عرب‌ها کلمه‌های وارد شده را طبق ریشه آن به زبان می‌آورند.

۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مَثَاتُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ^{خبر مقدم} ^{مبتدای مؤخر} ^{صفت} ذَاتُ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ. ☒
در زبان عربی، صدها کلمه عربی شده دارای ریشه‌های فارسی وجود دارد.

۵- أَلَّفَ الدُّكْتُورُ ^{فاعل} ^{صفت} ^{مفعول جمله وصفیه} التَّوْنُجِيَّ ^{خبر} كِتَابًا ^{مبتدای مؤخر} ^{صفت} يُضَمُّ ^{مفعول جمله وصفیه} الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. ☐
دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات ترکی عربی شده در زبان عربی در بر می‌گرفت.

التمرین الثاني: عَيْنُ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

- ۱- تَجَرِي الرِّيحُ مِمَّا لَا تَنْتَهِي^{۱۰۳} السُّفُنُ.
بادها به سمتی که کشتی‌ها نمی‌خواهند، جریان دارند.
هر چه پیش آید خوش آید.
- ۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ.
کسی که از چشم دور است، از قلب دور است.
کم گوی و گزیده گوی چون در.
- ۳- أَكَلْتُمْ مَرِيٍّ وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
خرمایم را خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.
گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
- ۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ.
بهترین سخن آن است که کم باشد و راهنمایی کننده.
نمک خورد و نمکدان شکست.
- ۵- أَلَصَبُّ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ.
صبر کلید گشایش است.
از دل برود هر آنکه از دیده رود.
- ۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ.
خوبی در چیزی است که اتفاق افتد.
بَرَد کشتی آنجا که خواهد خدای و گر جامه بر تن درَد ناخدا

^{۱۰۲} غَزْلَان، (غزال) أبدان (بدن)، أديان (دین)، جيران (جَار)، أسنان (سن) جمع مکسر هستند.

^{۱۰۳} تَنْتَهِي: می‌خواهد، میل دارد

الْتَمَرِينُ الثَّالِثُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

فعل نهی مخاطب	۱- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ.	روی درخت ننویس.
كان + مضارع = معادل ماضی استمراری	۲- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.	نامه‌هایی می‌نوشتند.
لم + مضارع = معادل ماضی منفی	۳- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا.	در آن چیزی ننوشت.
فعل شرط = معادل مضارع التزامی	۴- مَنْ يَكْتُبْ يَنْجَحْ.	هر کس بنویسد، موفق می‌شود.
جواب شرط = معادل مضارع اخباری	۵- يُكْتُبْ مِثْلَ عَلَى الْجِدَارِ.	ضرب المثلثی روی دیوار نوشته می‌شود.
فعل مضارع مجهول = صفت مفعولی + می‌شود	۶- كُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَاتِي.	جواب‌هایم را می‌نوشتم.
كان + مضارع = معادل ماضی استمراری	۷- أَكْتُبُ بِخَطٍّ وَاضِحٍ.	با خطی واضح بنویس.
فعل امر	۸- سَاكْتُبْ لَكَ الْإِجَابَةَ.	برایت جواب را خواهم نوشت.
س، سوف + مضارع = معادل مستقبل	۹- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً.	جمله‌ای نخواهم نوشت.
لن + مضارع = معادل مستقبل منفی	۱۰- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللُّوحِ.	روی تخته نوشته شده است.
قد + ماضی = معادل ماضی نقلی	۱۱- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتُهُ.	کتابی (نامه‌ای) را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.
فعل ماضی + اسم نکره + (ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده)		

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: اِبْحَثْ عَنِ الْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ فِي الْجُمْلِ.



۱- ﴿... يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ...﴾ طه: ۱۲۸

در سراهایشان راه می‌روند.

مَسَاكِين (وزن مَفَاعِل)، مَفْرُودٌ: مَسْكَن (بر وزن مَفْعَل): اِسْمُ الْمَكَانِ

۲- ﴿... اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا﴾ نوح: ۱۰

از پروردگارتان آمرزش بخواهید قطعاً او بسیار آمرزنده است.
غَفَّاراً (وزن فَعَال): اِسْمُ الْمُبَالِغَةِ

فعل مجهول نائب فاعل

۳- ﴿... يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيَاهِهِمْ...﴾ الرحمن: ۱۴

گناهکاران با چهره و سیمایشان شناخته می‌شوند.
الْمُجْرِمُونَ (مُ + عِ): اِسْمُ الْفَاعِلِ

مفردشان: بقعة - بهيمة

۴- اِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ ﴿﴾ الْاِمَامُ عَلِيٌّ ؑ

قطعاً شما حتی درباره (در قبال) قطعه زمین‌ها و چارپایان مورد سوال واقع می‌شوید. (مسئول هستید)
مَسْؤُولُونَ (بر وزن مَفْعُول): اِسْمُ الْمَفْعُولِ

۵- إِنَّ أَحْسَنَ الْحَسَنِ الْخُلُقِ الْحَسَنُ. الإمامُ الْحَسَنُ ؑ

قطعاً بهترین نیکی، خوی نیکوست.

أَحْسَنَ (بر وزن أَفْعَل) : إِسْمُ التَّفْضِيلِ

۶- يَا رَازِقَ كُلِّ مَرْزُوقٍ. مِنْ دُعَاءِ الْجَوْشَنِ الْكَبِيرِ

ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای.

رازق (بر وزن فاعِل) : إِسْمُ الْفَاعِلِ

مَرْزُوقٍ (بر وزن مَفْعُول) : إِسْمُ الْمَفْعُولِ

الْتَّمَرَيْنِ الْخَامِسُ: عَيْنِ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةِ، وَ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۴۷
فعل مضارع ندارم گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم. ☒
الْإِسْمُ التَّكْرَرُ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

۲- ﴿... وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲
فعل امر است

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست. ☒

(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.

الْإِسْمُ التَّكْرَرُ: كُلُّ شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

۳- ﴿...يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَالَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ النبأ: ۴۰
بودن بدان + ه روزی که...

(الف) ... آدمی آنچه را با دستانش پیش فرستاده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: کاش من خاک بودم. ☒

(ب) ... مرد آنچه را با دستش تقدیم کرده است می‌نگرد و کافر می‌گوید: من همانند خاک شدم.

الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

۴- ﴿كَانَ الْأَطْفَالُ يَلْعَبُونَ بِالْكَرَةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَبَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا تَشْطِيطِينَ﴾
معادل ماضی استمراری شدند

(الف) کودکان در کنار ساحل با توپ بازی می‌کردند و پس از بازی با نشاط شدند. ☒

(ب) بچه‌ها در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ الْجَرِّ: الْكَرَةُ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ

بودن ماضی منفی = ماضی استمراری منفی

۵- ﴿كُنْتُ سَاكِتًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضُوعِ﴾
ماضی منفی

(الف) ساکت شدم و کلمه‌ای نمی‌گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی‌دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه‌ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی‌دانستم. ☒

الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضُوعِ